

ص ۱

ألواح مُباركه حضرت بهاءالله
جلّ ذكره الأعلى

شامل:

اشراقات و چند لوح دیگر

هو الظاهر الناطق المقتدر العليم الحكيم

الحمد لله الذى اظهر بسلطانه ما اراد وزين اليوم بنسبته اليه
وسماه فى كتب السماء بيوم الله وفيه ظهر ما بشر به رسله وكتبه
وزبره فلما اتى الوعد اشرق نير الظهور انه هو مكلّم الطور بسلطان
ما خوفته شوكة العلماء و الامراء وما منعتة سطوة الجبابرة ولا
ظلم الفراعنة قام امام الوجوه وقال تالله انا الممكنون وانا المخزون
وانا الذى بذكرى تزينت سماء البرهان بانجم البيان
والامكان بنور العرفان تعالى من اظهر نفسه وانزل برهانه
واسمع الكل آياته البهاء والتكبير على ايدى امره بين عباده
الذين جعلهم تراجمة وحيه وما انزله فى كتابه وبهم ماج بحر العرفان

بين الاديان واشرق نير العلم من افق الامكان واضاءت
بنوره الآفاق واهتزت به افئدة العشاق فى يوم الميثاق
يا ايها الطائر فى هواء العرفان والناظر الى افق رحمة ربك
الرحمن انا امسكنا القلم بما اكتسبت ايدى الامم واخذنا زمامه
فى برهة من الزمان بما احاطت بنا الاحزان من الذين نبذوا
البر والتقى واخذوا البغى والفحشاء اولئك اشتعلوا بنار
الحرص والهوى وخانوا فى اموال الورى من دون اذن من الله
رب العرش والثرى ومالك الآخرة والاولى قل الهى الهى لا تطردنى
عن بحر عطائك ولا تمنعنى عن ظل قباب فضلك وعزتك يا سلطان
الوجود ومالك ممالك الكرم والوجود ما اتخذت لنفسى دونك سلطانا
ولا سوئك ربا استلك بخير كوثر البيان وهزير نسيمات ظهورك
فى الامكان وبآياتك الكبرى وحفيف سدره المنتهى ان تؤيد
عبادك على العدل فى امرك والانصاف فى ظهورك اى رب
تريهم معرضين عن ساحة عزك وتمسكين باوهامهم فى ايامك نبذوا
بحر العلم ورأهم مقبلين الى غدير الوهم لم ادر يا الهى باى حجة يتبعون

ص ۴

ما عندهم و بائ برهان ینکرون ما انزلت علیهم من سماء فضلك و
اظهرت لهم من اصداق بحر ارادتک اشهد بظهورک ظهر السبیل
و نزل الدلیل و تمت الحجّة و کملت النعمة ای ربّ انا عبدک
و ابن عبدک اکون متوجّها الی انوار وجهک و متمسّکا بحبل عنایتک
و معترفا ببحر بیانک و سماء حکمتک و مقراً بما نطق به لسان عظمتک
و ما انزلته فی کتبک ای ربّ اید الغافلین علی الاعتراف بما
اظهرته بقوّتک و المعرضین علی الاقبال الی باب رحمتک و المنکرین
علی الاقرار بوحدانیّتک و فردانیّتک ای ربّ و فقههم علی الرجوع
الیک و القیام علی تدارک ما فات عنهم عند تجلیات انوار نیّر ظهورک
انت الّذی بارادتک نصبت رایة اسمک الوهاب فی المآب
و ارتفع خبآ مجدک امام وجوه الاحباب طوبی لغریب قصد ظلک
و لفقیر اراد بحر غنائک و طوبی لطالب تمسّک بحبل قربک و
تشبّث بذیل عطائک و طوبی لقاصد قصد فرات رحمتک و مخزن
کرمک و طوبی لمنقطع نبذ ما دونک و اخذ ما امر به فی کتابک
المبین بلسان پارسی ندای مظلومرا بشنو نابالغهای عالم

ص ۵

عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننموده و گفته اند آنچه را که هیچ
مشرکی نگفته نفوسیکه در طین ظنون و اوهام غرقند قابل ادراک
تجلیات انوار آفتاب حقیقت نبوده و نیستند تا قلب از نار وهم
فارغ نشود البتّه بنور یقین فائز نگردد کجایند ان نفوس کدره موهومه
و نفوسیکه از عالم گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه افراخته
اند یا ایّها الناظر الی الوجه چندی قلمرا از تحریر منع نمودیم و سبب
آن احزان وارده بوده چه که حضرت تقوی در تحت برائن نفس
و هوی مشاهده شد آتش طمع و حرص بر هیکل تقدیس وارد آورد
انچه را که قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر نفوس
موجوده قابل ادراک مقامات نبأ عظیم نبوده و نیستند الا من
شاء ربّک پر امل قادر بر طیران در اینفضای مقدّس مبارک نه

قل يا قوم اتقوا الله ولا تكونوا من الغافلين ضعوا ما سمعتم ورايتم
واخذتم وخذوا ما اوتيتم من لدى الله رب العالمين لعمر الله لا
يغنيكم ما عندكم ولا ينفعكم ما عند الاحزاب ضعوا الظنون والاوهام
متوجهين الى افق اشرق منه نير الايقان من لدى الرحمن

ص ٦

هذا ما امرتم به من قبل في الواح شتى وفي هذا اللوح المبين يا محمد
عليك بهائي امروز هر نفسی اراده نماید بآفتاب حقیقت که از افق
سما سجن اشراق نموده توجّه کند باید قوه مدرکه را از قصص اولی
مقدس نماید و رأس عرفانرا بتاج انقطاع و هیکل وجود را بطراز
تقوی مزین دارد و بعد اراده تغمّس در لجه بحر احدیه کند یا علی
عليک بهاء الله الابدی امروز روز کلمه مبارکه قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون است قاصدین باید حین قصد ذروه علیا در قدم
اول از کوثر این آیه مبارکه بیاشامند و همچنین در قدم ثانی
امام کعبه الهی این آیه را بلسان حقیقت تلاوت کنند ائی
ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله وهم بالآخرة هم کافرون
اگر طالب بانچه ذکر شد فائز شود او لائق تقرب و حضور و قابل
طیران در این هواء مقدس است و الا باید باوهام معرضین
و مغلین تاسی نماید چنانچه نموده اند یا محمد قبل علی هر خس و
خاشاکی لائق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجّه
بشاطی بحر معانی و تقرب بانوار آفتاب حقیقی آنست که ذکر شد

ص ٧

من دون آن السبیل مسدود و الطلب مردود باعلی النداء کل را
بافق اعلی دعوت نمودیم و لکن غافلین و معرضین نپذیرفتند
از حق جلّ جلاله مستلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوت
و قدرت بخشد تا از مرقاة اسماء صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد
سما معانی کنند هادی دولت آبادی را بنصایح مشفقانه
و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال وهم بیمین
یقین توجّه کند و از موهوم بشر قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت

معلوم فائز شود نصایح قلم اعلی در صخره صمّا اثر نمود و ثمری ظاهر نه
حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغواى آن نفوس
غافله مشغول و براصنام اسماء معتكف سبحان الله حزب قبل
از تجارت اسماء چه ریحی تحصیل نمودند و بیچه فوزی فائز گشتند
در یوم جزاء کل از حنیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره
مبارکه را بایادی بغی و فحشا قطع نمودند و بر منابر بلعن و سب
مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلیهم اسفلهم
و اسفلهم اعلیهم نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای

ص ۸

قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند
و بخلد متش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر فرمود
شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همّت گماشتند و عمل
نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانست از ورود اینمظلوم
در زوراء الی حین بمثابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل
ایران باریده مع ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت
قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از ان شطر باین
جهات توجه مینمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده مینمودید
انه یناطق بالحق و لکن الخلق فی حجاب مبین اسمع النداء
من شطرعکاء و خذ بیدک الیمنی کاسامن رحیق بیان ربک
مولی الوری و بیدک الاخری کوبا من ذکر الی الابهی
رغما لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا آیاتی الکبری
بما اتبعوا اهل البغی و الفحشاء و مظاهر النفس و الهوی
یا ایها المتوجه الی انوار الوجه باسم حق جلّ جلاله در هر حین
از این رحیق مبین بیاشام اینرحیق مطلع انبساط و نشاط است نه سکر

ص ۹

و فساد قل الهی الهی لك البهآء بما ذکر تنی من قلمک الاعلی
و زینتنی بطراز عزک و عطائک و نور قلبی بنور معرفتک
اسئلک یا من باسمک طار الموحّدون فی هوآء قریبک و

انجذبت افئدة المخلصين من رشحات بحر بيانك ان تؤيد
عبادك على الاقرار بما اظهرت لهم بجدك وكرمك وما انزلت
عليهم من سماء عرفانك انك انت الفضال الكريم والمقتدر
العزیز العظيم اشكر الله ربك رب العرش العظيم والكرسى الرفيع
بما انزل لك ما يبقى به اسمك وذكرك بدوام اسمائه الحسنی و
صفاته العليا انه هو الفيض ذو الفيض العظيم وهو الفضال
ذو الفضل المبین لا اله الا هو العليم الحكيم يا نبيل قبل على
خفاشهای عالم عباد الله را بصد هزار او هام و ظنون از
تجلیات آفتاب حقیقت منع مینمایند کوثر استقامت و بیان
و رحيق اطمینان و ایقان نصیب نفسی است که بصر حق بافق
اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغاء نداء توجه نماید امروز امواج
بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلیات

ص ۱۰

انوار ظهور مکلم طور مشهود و سدره رحمن در قطب فردوس
اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یالیت
قومی ینظرون این ایام اغنام الهی بین ذئاب ارض مبتلی
و این مظلوم تحت برائن بغضا و لکن شاکریم که حق عنایت فرمود
و تأیید نمود بشأنی که من دون ستر و حجاب ما بین احزاب اظهار
نمودیم آنچه را که سبب اعظمست از برای اصلاح عالم و نجات امم
با احدی مدهانه ننمودیم و در اجرای اوامر الهی توقف نکردیم
ظلم ظالمین و ضرر معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع ننمود
هر هنگام نفسی از اصحاب جراید و غیره بر اعراض قیام مینمود
اعضا و اجزای دولت سراً و جهراً ترغیب مینمودند و تقویت
میکردند باری در ظاهر و باطن در تضييع امر الله جاهد و ساعی
و لکن اینمظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر
عالم است از ضغینه و بغضا و علت اخماد ناربعی و فحشا ناصر و
معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتریات مغلین و اسئه
ملحدین بر هیکل امر وارد اینمظلوم در سنین متوالیات باینکلمات

عالیات ناطق سبحانک یا الهی لو لا البلا یا فی سبیلک
 من این تظہر مقامات عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حبّک بایّ
 شیّ تبیین شوّن مشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دموع
 عیونہم و مونس مریدیک زفرت قلوبہم و غذاء قاصد یک قطعات
 اکبادہم و ما الذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّسہم الاعداء
 لاعلاء کلمتک یا الهی اشربنی فی امرک ما اردتہ و انزل علیّ
 فی حبّک ما قدرتہ و عزّتک ما ارید الاّ ما ترید و لا احبّ الاّ
 ما انت تحبّ توکلّت علیک فی کلّ الاحوال اسئلک یا
 الهی ان تظہر لنصرۃ هذا الامر من کان قابلا لاسمک و سلطانک
 لیذکرنی بین خلقتک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت
 المقتدر علیّ ما تشاء لا اله الاّ انت المہیمن القیوم سبحانک اللہم یا
 الهی قوّ قلوب احبّائک بقوّتک و سلطانک لئلاّ یخوفہم من فی ارضک
 ثمّ اجعلہم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعین من مطلع اقتدارک
 ای ربّ زینہم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبہم بانوار المواہب
 و الالطاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسئلک یا مالک

القدم و مولی العالم و مقصود الامم بالاسم الاعظم ان تبدّل
 اریکة الظلم بسریر عدلک و کرسیّ الغرور و الاعتساف بعرش
 الخضوع و الانصاف انک فعّال لما تشاء و انک انت العلیم الخبیر
 بگو یا حزب الله از هر شطرو جهتی اعدا باسیوف بغضا احاطه
 نموده اند و معین و یاوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی
 از نفوس غافلہ موهومہ باظهار عناد و مفتریات از برای خود
 مقام و اعتباری را راجی و آملند و چون اینمظلومرا بی معین و
 ناصر دیده اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله
 چهل سنہ بنصایح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال
 منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح
 باصلاح توجّه نمودند و ارادۃ الله را بر ارادہای خود مقدّم
 داشتند هر یوم از ظالمین ظلمی ظاہر و ناری مشتعل مع ذلک صبر

نمودند و بحق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمین هر سینه بسفک
دماء مشغول و حزب مظلوم باین کلمه که از قبل بآن نطق نمودیم متمسک
ان تُقتلوا خیرٌ لکم من ان تَقْتُلُوا لله الحمد در سبیل الهی کشته شدند

ص ۱۳

و نکشتند چه که بامر الله ناظر بوده و هستند در ارض صاد و عشق
آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند قل
الهی الهی تری اولیائک تحت سیاط الظالمین و اغنامک بین
ذئاب ارضک اسئلک بقدرتک الّتی غلبت الکائنات
و بسطانک الّذی احاط علی الموجودات ان تنور قلوب عبادک
بنور عدلک و زینهم بطراز البرّ و التّقوی فی مملکتک انک
انت المقتدر العزیز الفضال این ایام طغیان مفتترین و بغضاء
خائنین از حد گذشته نفسیکه در لیالی و ایام بمناهی مشغول
لأجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره با امثال خود
متحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتخذوا الاخرتلا نفسهم معیناً
و ناصراً لنشر مفترياتهم و نفس مطرودة از ارض مقدسه بشیخ محمد
یزدی پیوست و بفتوای اخوی بر ضرر مظلوم و اکل اموال ناس
قیام نمودند چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض
میدانند لذا اختر و سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر
که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی

ص ۱۴

میده بر کذب آن لعمر الله انه فی ضلال مبین البتّه مقامیرا
که اکثر اهل عالم انکار نموده اند احدی از مطالع بغی
و فحشا و ظلم و اعتساف در باره اش بصدق تکلم نکند و تمسک
نماید بانچه که سبب فرع اکبر است و لکن اینمظلوم بفضل الله و عنایت
ما سوی الله را بمتابۀ کفی از تراب مشاهده مینماید ضوضاء
و غوغاء و زماجیرشانرا بمتابۀ طنین ذباب میدانند مگر نفوسیکه
از عنایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند
نه ملاحظۀ شأن و تزویر عرفا را مینمایند و نه ضوضای علما را

امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصینا الا ما کتب الله
لنا اگر چه این ایام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرر اینمظلوم قیام
نموده اند سوف یتظهر الله کنوزه لنصرة امره و نبأه و این
کنوز رجالد لا تمنعهم سطوة ولا تخوفهم شوكة ولا تضعفهم الصفوف
و الالوف بحکمت و بیان امکان را مسخر نمایند قل یا حزب الله
بیقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان
ارض است مقام انسان و شأنش بعلم و عمل است در اکثر الواح

ص ۱۵

عباد را از ما یضربهم منع و بما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با
جمیع احزاب عالم بمحبت و مودت معاشرت نمائید فساد و
شؤون آن طراً نهی شده نهیاً عظیمیاً فی کتاب الله رب العالمین
اگر چه در اول ایام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش مخالف
امر جدید الهی است از جمله امثال این فقرات نازل قد طالت
الاعناق بالتفاق این اسیاف قدر تک یا قهار العالمین
و لکن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب
ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم
فراعنة ارض بمقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل
و حال وصیت مینمائیم عباد الله را که از بعد بعضی بیانات
تمسک نمایند و سبب ضرر عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم
منحصر است بحکمت و بیان جند الله اعمال طیبه طاهره و اخلاق
مقدسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله
مکرر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا قوم
ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم انه یامرکم بما یحفظکم و ینفعکم

ص ۱۶

انه هو الفضال الکریم امروز استقامت از اعظم اعمال
نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که
سالها ادعای استقامت مینمودند چون فی الجملة امتحان
بمیان آمد فروا کحمر مستنفره فرت من قسورة چندی قبل

مکتوبی از قریة منشاء بساحت اقدس ارسال نمودند و در آن مکتوب از حق جلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده‌اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب و لکن سائلین بعضی از علمای فرقان بودند مشاهده شد اگر باسم ان نفوس ذکر اینظهور و حجّت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازلشد آنچه که هر منصفی اگر بقرائت آن فائز شود مادام الحیات برجعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از ان نفوس هم اظهار تصدیق مینمود و بعد از ملاحظه تحویل اسناد مترلزل مشاهده گشت لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات

ص ۱۷

و الارضین امید انکه از اضطراب باطمینان و از توقّف بر رجوع فائز شوند آنّه هو التّوّاب الکریم مع آنکه اهل ان قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک واقعشد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن ان نفوس و نفوسیکه از شبهه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته اند و قصد بحر معانی نموده اند نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لاحد ان یقول لیم و بم باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمثابه ابلیس در سر بتلیس مشغولند و لکن لدی الله مشهود یا حزب الله لوجه الله شما را ذکر مینمائیم و نصیحت میفرمائیم که شاید از ارض ادنی قصد ذروه علیا نمائید و از اوهام بنور یقین توجه کنید و بما یظهر من عنده راضی باشید حق جلّ جلاله با علم یفعل ما یشاء آمده و رایة یحکم ما یرید امام وجهش منصوب بان ناظر باشید و از دوش فارغ و آزاد بیقین مبین بدانید آنچه از او ظاهر شود حقّ است و صدق

ص ۱۸

لا ريب فيه اميد انکه از فضل و عنایت حق جلّ جلاله اولياء
 يعنى نفوسیکه از اصحاب سفینه حمراء و از اهل بها محسوبند
 شبهات اهل عالم ایشان را از حقیق مختوم و اسم قیوم منع
 نماید و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال نظرشان
 بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی حین چند کړه
 اهل بیان سؤال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور
 بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الابهی بوده و لکن نقطه
 اولی روح ما سویه فداه انحضرت را قبل از موسی ذکر
 فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است قلنا
 اتق الله ولا تعترض علی من زینه الله بالعصمة الكبرى و
 اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد انکه مشرق امر
 الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که
 بمقتضیات حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه یفعل ما یشاء و
 یحکم ما یرید و هو المقتدر القدير نفوس اربعة اهل منشاء را
 طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الآذان لاصغائه

ص ۱۹

و لکن حاضر نشدند قد منعتم الاوهام عن نور الیقین از حق میطلبیم
 کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا انه هو السامع المجیب
 امروز بر حزب الله لازم و واجب که از بحر جود سلطان وجود
 و مالک غیب و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض باوهام
 حزب قبل مبتلی نشوند و لکن بعضی از نفوس مثل هادی
 دولت آبادی و مهدی نجف آبادی جمیع همّت را بر
 اضلال خلق مصروف داشتند و بخدعه و مکرری ظاهر گشتند
 که سگان مدائن بیان و عرفان متحیر مشاهده میشوند ایکاش
 نفسی امثال آن سؤالات را از نفس ساکنه در جزیره مینمود
 لیظهر له ما نزل بالحقّ فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا
 اولیاء الله ندای مظلوم را بسمع فطرت بشنوید و در آثارش بعین
 حقیقت توجه نمایند لعمری اذاً یظهر لکم ماکان مستورا عن
 اعین العباد انّ الله هو التّاصح الفیاض المشفق الکریم یا

ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لاحد اولیائی انا
ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم

ص ۲۰

الذی ما اتخذ لحفظه زجاجاً ولا بلوراً ولا حائلاً لعمر الله
ان البهائم ما نطق عن الهوی بل بما یقرّب الناس الی
مقام تطمئنّ به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم والله
یعلم ورائک ائی ما اتخذت لنفسی معیناً و نصرت امر الله
بقدره عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الامم الذین
نبذوا التقوی و اخذوا الفحشاء من دون بیّنة و برهان
بگوای عباد و صایای مظلومرا بشنود اول هر امری و
ذکری معرفت بوده اوست ممد کلّ و مربی کلّ و اول
امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است
چه که باتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از
اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و
اسبابیکه در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبت است
بردباری و نیکوکاریست در یکی از الواح باینکلمه علیا نطق
نمودیم طوبی از برای نفسیکه در لیالی در فراش وارد
شود در حالتیکه قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و لیس

ص ۲۱

الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم و حصن محکم متین از
برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب
تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم
نصرتیکه در کتب و صحف و الواح اینمظلوم مسطور بحکمت و بیان
بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله اقوی جنود عالم
اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بوده و هست سیف تقوی احد
از سیف حدید است لوکنتم تعلمون من غیر ستر و حجاب
امام وجوه احزاب امر الله را ذکر نمودیم و کل را بما یقرّبهم و یحفظهم
و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه در سبیل دوست

یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت الهی از امریکه بقدر سمّ ابره رائحه فساد از ان استشمام شود مقدّس و منزّه بوده و هستیم امروز امریکه لائق ذکر است امریست که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کَلست عمل نیک بمثابه سدره مشاهده میشود و اثمار جَنیّه لطیفه از ان ظاهر میگردد امروز روز اعمال طیبه است و اخلاق مرضیه نصایح مظلوم از

ص ۲۲

نظر نرود امید آنکه ما بین اولیا عرف محبّت و دوستی متضوّع گردد و با یکدیگر بمحبّت و شفقت معاشرت نمایند در یکی از الواح باینکلمه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزّت ربّانی بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم خدمت و اطاعت دولت عادلّه و تمسّک بحکمت بالغه این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقّی آنست از حق میطلبیم حضرت سلطان ایّده الله را بتجلیات انوار نیر عدل منور فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کل را اخذ نماید و بعدل و انصاف حکم فرماید اینمظلوم وفا را دوست داشته و دارد و یا ملکی از ملوک ارض را بر اعانت مظلومهای عالم تأیید نماید صراط حق و میزانش عدل و انصاف بوده از حق جلّ جلاله سائل و آملیم عباد

ص ۲۳

خود را از آنچه ذکر شد محروم ننماید علمای ایران سبب و علّت منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السّمآء وضعوا ما الّفتّموه بایادی الظّنون و الاوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله ربّ العالمین

اَنَا نوصى اولياء الله مرة اخرى بالامانة والديانة والعفة
 وبتقوى الله قائد جيوش العدل من لدى الله الامر الحكيم
 الهى الهى ايد اوليائك على عمل يتصوع منه عرف رضائك
 ويكون مزينا بعز قبولك اى رب تسمع زفراهم وترى عبراتهم
 وتعلم ما ورد عليهم من دون بيته من عندك اناك تعلم ما فى قلوب
 عبادك ولا يعزب عن علمك من شئ قد شهدت الممكنات بانك
 انت الحق علام الغيوب طوبى لى نفس تمسك بحبل الصبر
 والاصطبار فيما ورد عليه فى سبيل الله رب العرش العظيم
 قلم مظلوم در جميع احيان عباد را بما ينفعمهم ويقربهم وصيت
 نموده اميد انكه حق جل جلاله آذان عالم را مطهر نمايد تا بسمع

ص ٢٤

قبول نصايح و مواعظ مظلوم را بشنوند و بان عمل نمايند
 الهى الهى ايد عبادك الغافلين على الرجوع اليك اناك انت
 التواب الفضال الفيض الغفار العليم الحكيم يكى از اولياء
 عليه بهاء الله كه از كاس استقامت نوشيده و ما سوى الله
 نزدش معدوم بوده در ارض صاد باهادى دولت آبادى
 ملاقات نموده ان غافل ذكر نمود ماء نطفه را نقطه اولى حكم
 بطهارتش کرده اند لاجل حرمت نطفه من يظهره الله
 و در آن ايام جمال قدم بيست و پنج ساله بودند و مقصودش
 از اينكلمه رد ظهور الله و نفى او و اثبات اوهام خود بوده
 اولاً آنكه اين كلمه از بيانست ميفرمايد در آن يوم بيان نفع
 نميبخشد و بان تمسك ننمائيد قال و قوله الحق انه لا يشار باشارتى
 و لا بما نزل فى البيان و بانچه ذكر نمود مخالفتش با حضرت
 نقطه نزد متبصرين واضح و ثابت چه كه حضرت ميفرمايد
 اياك اياك ان تحتجب بما نزل فى البيان بكمال تصريح
 مخالفت نموده و شاعر نيست قل لعمر الله لا يجد احد من

ص ٢٥

البيان الا عرف ظهور مكلم الطور الذى ينطق باعلى النداء

الملك لله مولى الورى ياهادى سبب اختلال و اضلال مشو
 انوار آفتاب حقيقت عالم معانى و بيان را منور نموده و آيات
 الهى بمثابه امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جميع بيان اليوم
 طائف حول است لوكنتم تفقهون سبحان الله هادى ملتفت
 نيست كه چه ميگويد و از بيان حضرت نقطه اولى درباره نطفه
 چه ادراك كرده ثانيا بگو اى غافل نطفه من يظهره الله روح
 ما سويه فداه طاهر و مطهر بوده و هست و آن نطفه مباركه
 بذكر احدى محتاج نه اقسامك بالله الذى خلقك و سويك
 دريك آن قلب را از بغض مطهر نما و بعد در آنچه ذكر نمودى
 تفكر كن شايد بكلمه مباركه تب اليك يا مولى العالم موقف
 شوى آيا پاكي و طهارت نطفه من يظهره الله معلق بكلمه عباد
 اوست استغفر الله من هذا الوهم المبين استغفر الله من
 هذا الظلم العظيم استغفر الله من هذا الخطا الكبير بگو ياهادى
 اگر در اين حين سمع را از قصص كاذبه طاهر سازى از

ص ۲۶

لسان حضرت نقطه اننى انا اول العابدين اصغا نمائى من يظهره
 الله روح ما سويه فداه محيط بوده نه محاط مقام نقطه بقول او
 ثابت شده و ميشود انه هو غنى عمّن فى السموات و الارض كل باو
 محتاج و در اين مقامات حضرت نقطه بكلمه مذكوره ناطق اسمع ثم
 انصف و لا تكن من الظالمين و اگر بگوئى مقصود حضرت نقطه از
 ذكر نطفه آگاهى خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز
 آگاهى نيابند چه كه بصرو سمع را از مشاهده و اصغا منع نمايند
 و اگر مقصود آگاهى نفوس منصفه بوده ايشان از ذكر
 من يظهره الله و كلمه او كه نقطه اولى از ان اخبار نموده بقوله
 انه ينطق فى كل شان اننى انا الله الى آخر الآيه مقام
 آن نطفه طيبه و آن لطيفه طاهره ربّانيه را دانسته
 و ميدانند باري مقصود آن حضرت از ذكر اين اذكار
 اشتغال بذكر ان محبوب بوده اعرف و كن من الشاكرين
 اعلم و كن من التائبين انظرو كن من المنصفين ميفرمايد

شجره اثبات باعراض از او شجره نفی میشود لعمر الله ندای

ص ۲۷

بیان مرتفع و با ناله و حنین میفرماید یا قوم یوم یوم الله است
و امر او بقطره از بحر ممنوع نشوید و بذره از آفتاب ظهور محروم
نمانید لعمری یا هادی اخذت الغدير و نبذت بحر الله و رآئک
اتق الله ثم انصف فیما ظهر بالحق انه یغنیک عن دونه و یهدیک
الی نبأه العظیم یا هادی هل یقدر من اردته ان یستن مع الفارس
الالهی فی میدان الحکمة و البیان لا وربک الرحمن خذ
اعنة هویک ثم ارجع الی مولیک ان الیه مرجعک و مثویک
یا هادی قل للمهدی لست انت من فرسان هذا المضممار اعرف
مقامک و لا تکن من المتجاوزین طهر قلبک من همزات الوری
و بصرک عن رمد الهوی لتعرف من اتی من افق الاقتدار
برایات الآیات و تكون من العارفين یا مهدی از برای این
یوم خلق شدی بخدعه و مکر تمسک نما و سبب اضلال مشو و مخالفت
حضرت نقطه مکن بحر بیان امام بصرت مواج و آفتاب حقیقت
فوق رأست مشرق و لائح انظر و قل لک الحمد یا مقصود
العالم و لک البهآء یا محبوب من فی السموات و الارضین

ص ۲۸

یا هادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر یوم در حفظ
جان خود تدبیر مینمائی و مردمرا بدرهم و دینار و اقوال
نالایقه از حق منع میکنی بر خود و مردم رحم نما در
بیدانشی بمقامی رسیده که طهارت نطفه من یتظهره الله را
معلق بکلمه نقطه نموده استغفر الله من هذا الوهم المبین
استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا
البغی الکبیر استغفر الله من هذا الخطأ الذی لیس له
شبیبه و لا نظیر قسم بآفتاب برهان که الیوم از اعلى افق
عالم مشرق و لائح است اینمظلوم لوجه الله ترا نصیحت میفرماید
لعلک تتذکر او تخشی تو با ما نبودی از اصل امر آگاه نیستی

بآثار رجوع نما لعلّ يفتح على وجهك باب العدل و الانصاف
و تكون من الموقنين بعد از ذکر نطفه امام وجه شخص مذکور
علیه بهاء الله و عنایتہ گفته پنجاه جلد کتاب از یحیی نزد
منست امشب بمان و ببین مع آنکه آنچه اعتراض کرده جوابهای
محکم شنیده و لکن بغضا او را از توجّه بافق اعلی منع نموده

ص ۲۹

حق شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده دو جلد از مناجات
حضرت نقطه روح ما سویه فداه نزد یحیی بوده و مکرران را
نوشته شاید آنچه نوشته بهادی سپرده و ازین گذشته اگر
صاحب هزار کتاب شود دراین یوم او و امثال او را نفعی
نبخشد یک قطعه الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است
صد رطل حدید و نحاس بیک یاقوت بهرمانی معادله نماید
ازین امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل
او الحال حاضر و موجود بیا و ببین و در حین تنزیل حاضر شو
شاید نفحات وحی ترا جذب نماید و یا عرف الهام بمقصود
رساند یا هادی اگر از حضور ممنوعی وکیل و نایب تعیین نما
شاید بیاید آنچه را که الیوم از ان غافلید و اقبال نمائید
بانچه که از ان معرضید انّ المظلوم ینادی و یقول الهی الهی
لا تمنع عبادک عن شاطی بحر عنایتک و لا تجعلهم من الذین
کفروا بک و آیاتک و انکروا ما انزلته من قلمک الاعلی فی
ایامک ای ربّ عرفهم نبأک و علمهم صراطک و مقامک اتک

ص ۳۰

انت العزيز التّوّاب بگو یا هادی اینمظلوم وقتی در زنجیر بود که تو
در بستر بکمال راحت آرمیده بودی در لیالی و ایام لاجل ارتفاع
کلمه الله حمل باساء و ضراء نمودیم زحمتهای اینمظلوم و بلا یای
او خارج از حدّ احصاست ایامیکه از سطوت غضب علما
و امرا عالم ظلمانی و تیره بود اینمظلوم بقوت ملکوتی و قدرت
الهی منقطعاً عن العالم امام وجوه امم باظهار امر قیام نمود

و از جهات نفحات متضوّع و تجلیات انوار نیر بیّنات مشرق
 و ساطع و لائح و چون فی الجملة آفتاب امر از افق هر مدینه
 اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسیاف
 ضغینه و بغضا و کذب و افتراء بیرون آمدید و قصد مظلوم
 نمودید من غیر حجّت و برهان اتق الله یا هادی و لا تکن من
 الظالمین انا ندعوکم الی النور و تدعوننی الی النّار ما لکم
 لا تتعلّقون و فیما ظهر لا تتفکّرون بشنو ندای مظلومرا
 ثمّ اجعل محضرک بین یدی الله ثمّ انصف فی هذا التّبأ الاعظم
 و لا تکن من الظالمین بحضرت نقطه روح ما سویه فداه بچه

ص ۳۱

حجّت اقبال کردی و تصدیق نمودی اعظم از انرا به بصر انصاف
 ملاحظه نما لعلک تتخذ الله لنفسک معیناً و تجد الیه سییلا
 قسم بامواج بحرییان مقصود عالمیان از ایمان تو و امثال
 تو گذشتیم القای بغضا در قلوب منما نصیحت ناصح امین را
 بشنو و باثار منقطعاً عن الكل رجوع نما لعمر الله انها ترشدک
 و تهدیک الی صراط الله المستقیم هر یوم بوهمی تمسک مینمائی
 و بر اعراض و اعتراض تشبث نفسی از شما باین ارض آمده و
 ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع مینمایند و از توجّه
 بشطر الله باز میدارند و ذکر قتل و ظلم و امثال انرا القا
 میکنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم میسازند حق
 جلّ جلاله مقدّس و مبرّاست از ادراک و عقول معرضین
 باید در اثبات حقیّت نظر نمود و به حجّت و برهان تمسک
 جست اگر حقیّت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود
 حقّ است شکّ و ریب را در انساحت مقرّ و مقامی نه چندی
 قبل اینخطبه مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدد

ص ۳۲

ذکر میشود شاید بمرقاة انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر
 شده تفکر کنی و فائز شوی بانچه که سبب اعظم است از

برای نجات امم و اصلاح عالم
هو الذّاكر المعزّي العليم البصير الحمد لله الذي استقرّ
على العرش بالعظمة والعزّة والكبرياء ونطق بما نفخ في الصّور
واهتزّ من في القبور وانصعق من في الارض والسّماء
آلا من شاء الله مالک الاسماء و به نصبت رایة انه يفعل ما
یشاء و ارتفع علم الملك یومئذٍ لله مولى الوری و مالک
الآخرة و الاولی انه لهو الذی لا یفارق عن ساحة
عزّه حکم الصّدق و لو یحکم بالوجود لمن لا وجود له و لا یسمع من
هوآء تقدیسه صوت اجنحة طیر العصیان و لو یحلّ ما حرّم
فی ازل الازال انه لهو المعبود الذی شهدت الذرات
لعظمته و سلطانه و الکائنات لقدرته و اقتداره انّ القائم
من قام علی ذکره و نطق بثنائه و القیوم من فاز بالاستقامة
علی امره تعالی تعالی من ینطق بالحق تعالی تعالی من

ص ۳۳

ابتلی بین الخلق تعالی تعالی من یری نفسه بین الجمع و حیدا
و بین القوم فریدا الحمد لله الذی جعل البلاء طرازاً لا ولیائه
و به زینهم بین خلقه و بریته انه لهو الحاکم الذی ما منعه حجبات
العالم و لا سبحات الامم و ما اطلع علی ما عنده احد الا نفسه
یشهد بذلك من عنده علم الالواح مقصود انکه ساحت عزّش
از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت او امر و
احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید بآن تمسّک نمایند
و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طراً معلوم
و واضح بوده و هست در سفک دماء و تصرف در اموال
ناس و ظلم و تعدی مبالات نداشته اند و بعد از اشراق
نیر ظهور از افق عراق کل را از اعمال مردوده و
اخلاق مبغوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده
و هست که در جمیع احوال عباد را بما یرفعهم امر نمودیم و از
آنچه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم مقصودی جز ارتفاع
کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست هل من

منصف ينصف في هذا الامر الاعظم و هل من عادل ينطق
 بالعدل في هذا النبأ العظيم نسئل الله ان يؤيد عباده
 على ما يرفعهم و يعرفهم ما يقربهم اليه انه هو الحق المقتدر المهيمن
 العليم الخبير چه ميگوئی در ظهور خاتم انبيا روح ما سويه
 فداه که درسه يوم هفتصد نفس را گردن زدند در بريۀ شام
 و اطراف خلق كثير را از طراز هستی منع نمودند باری
 حق مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکر نما
 شاید آگاه شوی و بیابی آنچه را که سبب بقای ابدیست
 بعد از اثبات حقیقت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست
 مع ذلك و نفسه الحق در این مقام نازل شده آنچه که هر
 منصفی شهادت میدهد که مقصود اینمظلوم حفظ ناس بوده
 و هست و اطفاء نار ضعیفه در افئده و قلوب در کتب منزله
 و صحف مقدسه و الواح منیره نظر نما شاید فائز شوی بانچه
 که سبب ظهور عدل و انصافست لله الحمد بعنایت حق جلّ
 جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه میشود که نار جدال و

نزاع و فساد در ایران خاموش و مخمود است در امریکه در
 عشق آباد واقعه شده نظر نما یکی از اولیا را فته طاغیه
 باغیه شهید نمودند و جراحات وارده از سی متجاوز
 بوده مع ذلك حزب الله تعرض ننمودند و باین آیه مبارکه
 که مکرر از قلم اعلی نازل گشته تمسک جستند انه هو السّتر
 یامرکم بالسّتر و هو الصّبار یامرکم بالصّبر الجمیل شفقت و
 محبتشان بمقامی فائز که از قاتلین و ظالمین شفاعت نمودند
 هنیئاً لهم نشهد انهم اخذوا کوثر الرّضاء من ایادی عطاء
 ربهم الفیاض الغفور الرّحیم اگر فضل اینظهور را شما انکار
 نمائید البتّه حق جلّ جلاله بر انگیزاند نفوسی را که لوجه الله
 قیام کنند و بحق تکلم نمایند در اعمال و افعال احبای

قبل تفکر نما و همچنین در اعمال این ایام شاید اعتساف را
سیف تقوی از میان برداری و بانصاف توجه کنی
قل الھی الھی اشهد بانک اقبلت الیّ اذ کنت معرضاً و
نادیتنی اذ کنت صامتاً اسئلك یا مسخر الافئدة والقلوب

ص ۳۶

باسمک المحبوب ان تؤید عبادک علی ما یرفعهم باسمک و
یجعلهم اعلام هدایتک فی ارضک ای ربّ نور قلوبهم
بانوار نیر العدل والانصاف و قدّر لهم ما یرزئهم بطراز
عفوک و رضائک انک انت المقتدر العزیز الفضال
یا حزب الله بافق اراده حضرت موجود ناظر باشید و بما
ینبغی لایامه متمسک یوم عظیم است و امر عزیز عجب است
مع آنکه بعضی از عباد خود را از اهل بیان می‌شمرند باوهام
حزب قبل مبتلا مشاهده میشوند امروز کتب عالم احدی را
نجات نمی‌بخشد الا بکلمه که از مشرق فم اراده الھی اشراق
نماید هر بیانی بآن مزین گشت او بعزّ قبول فائز
امروز از کلمه مبارکه عرف توحید حقیقی متضوّع طوبی لمن
وجد و ویل للغافلین قل یا حزب الله ضعوا ما عند المعرضین
وخذوا ما امرتم به من لدی الله ربّ العالمین لعمری
کتب عالم بکلمه اش معادله ننماید حال بسمع طاهر مقدّس
این آیه علیا را که از نقطه اولی ظاهر شده اصغرا نما

ص ۳۷

قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من یرظهره الله تلاوت
کنی اعزّتر خواهد بود عند الله از آنکه کلّ بیان را
ثبت کنی زیرا که آروز آن یک آیه ترا نجات میدهد
ولی کلّ بیان نمیدهد حال در علو مقام و سمو آن تفکر نما
شاید از شبهات مغلین و اشارات معتدین از تقرّب الی الله
محروم نمائی سبحان الله بعضی لفظ مستغاثرا حجاب
نموده اند و بآن کلمه خلقترا از حق منع کرده اند مع آنکه

ذکر مستغاث هم از بیانست میفرماید به بیان از سلطان و منزل او محروم نمایند و از آن گذشته میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند امروز اهل بها در ظلّ سراق عظمت و عصمت حق جلّ جلاله مقرر یافته اند و از برای خود مقام گزیده اند باستقامتی ظاهرند که شبه و مثل نداشته و ندارد فی الحقیقه هر بصیری متحیر است و هر خیبری متعجب چه که در اینظهور اعظم ظاهر شده آنچه

ص ۳۸

که از اول ابداع الی حین ظاهر نگشته آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلک بادلّه و برهان عباد را بافق ظهور دعوت مینمائیم که شاید محروم نمانند فضل بمقامی رسیده که مالک ملکوت بیان در اثبات امرش بقول دیگران استدلال میفرماید بگو ای اهل بیان از حق بترسید بعدل و انصاف در آنچه ظاهر شده تفکر نمائید و ملاحظه کنید شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن خلق شده اید حزب قبل در قرون و اعصار باوهام مشغول و آن اوهام سدّی شد حائل و ایشانرا از کعبه الله محروم نمود و از عرفان مطاف مقربین و مخلصین منع کرد هر یوم حزیرا حزبی سب مینمودند و در اعراض و اعتراض شبه نداشته و ندارند در آیام طفولیت روزی از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نمودیم در آیامی که ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصی

ص ۳۹

باعمامه کبیرنشسته و نفسی هم با او بوده از خلف حجاب مخصوص ورقه مؤمنه مقدسه تحقیق مینمود از جمله ذکر نمود باید بدانیم و بفهمیم که جبرئیل بالاتر است یا قنبر امیر المؤمنین اینمظلوم

با آنکه بلوغ ظاهر نرسیده بود بسیار تعجب نمود از عقل آن دو غافل باری شخص مذکور بخیال خود امثال این بیان را از معارف میشمرد و بگمان خود باعلی مقام عرفان ارتقا نموده غافل از آنکه از عبده اسماء لدی الله مذکور و محسوب بعد از توقّف چند دقیقه اینمظلوم ذکر نمود اگر جبرئیل آنست که در کتاب مبین میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبک آقای قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامی هم که توجه بارض قم نمودیم همین شخص در آن ارض موجود مکرر امثال این کلمات در چند مقام از او اصغا شد از جمله یومی ذکر نمود باید بدانیم سلمان بالاتراست یا عباس ایا از برای این گفتگو چه ثمر و اثری ملاحظه نموده‌اند و حاصل این ذکرها چیست مقصود آنکه حزب الله بدانند که ان قوم عبده اوهام بوده اند

ص ۴۰

و باین جهت از عرفان حق جلّ جلاله در ایام ظهور محروم گشتند رجا آنکه امثال این امور در اینظهور ظاهر نشود حق را حق و خلقرا خلق دانند طوبی للمنصفین از قرار مذکور این ایام ابن باقرارض صاد حسب الامر حضرت سلطان در مدینه طا وارد و در یکی از مجالس گفته باید سوره توحید را ترجمه نمائید و بهر یک از اهل مملکت بسپارید تا کل بدانند حق لم یلد ولم یولد است و باینها بالوهیت و ربوبیت قائل سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغای اننی انا الله از سدره مبارکه ذکری ننمود و دفتر توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمه مبارکه اننی انا الانسان نزد مظلوم اعظمست از جمیع آنچه ادراک نموده‌اند قل یا ابن باقر در اینظهور تفکر

کن نفسیکه بقدرت قلم اعلی ظاهر نمود آنچه را که اکثر عباد
از ملوک و مملوک متحیر البتّه چنین شخص دارای خزائن
حکمت و بیان است باید بانصاف مزین شوید و قصد ادراک
نمائید و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بلثالی مکنونه
در اصداف بحر اعظم فائز شوید از علو و سموّ ندا اراده توجّه
عباد بوده که بعد از اقبال و توجّه القا نمائیم آنچه را
که هر نفسی خود را در ظلّ سدره عطا غنی و مستغنی
مشاهده نماید و کان سرّالوجود علی ما اقول شهیدا قل
یا ابن باقر مقامترا ادراک نما و از آن تجاوز منما آنّه
یهدیک و یرشدک بما یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان
تشکر ربّک الفضّال و ربّک الفیاض و ربّک الکریم
لوح برهان که از سماء مشیّت رحمن مخصوص والد نازل
شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال وهم و اوهام
بیمین یقین و ایقان توجّه نمائی و بنور عدل منور شوی
یا محمّد قبل علی علیک بهائی و عنایتی بگو یا ابن باقر یک کلمه

لوجه الله ذکر مینمائیم که شاید از عالم اعتساف و ظلم بگذری
و بمرفاة توکل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف نمائی
آیا در دنیا نوری و یا ظهوری ظاهر شد و یا اشراق
نمود که تو و امثال تو قبولش کردند و ردّش نمودند
معین نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار
و بما حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات
نازل قرائت نما شاید بر اختیار حق اقرار نمائی و قبول
کنی آنچه را که از سماء مشیّت نازل گشته سبحانک اللهم
یا الهی اسئلک باسمک الذی به سخّرت من فی السموات
و الارض ان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتک
و الطافک لئلا تمّر علیه اریاح الانکار من شطر الذین
غفلوا من اسرار اسمک المختار ثمّ زد نوره بدهن حکمتک

اِنَّكَ انتَ المقتدر على من فى ارضك وسمائك اى ربّ
اسئلك بالكلمة العليا الّتى بها فزع من فى الارض
و السّمآء الّا من تمسّك بالعروة الوثقى ان لا تدعنى بين

ص ٤٣

خالقك و ارفعنى اليك و ادخلنى فى ظلال رحمتك و
اشربنى زلال خمر عنايتك لأسكن فى خبآء مجدك و قباب
الطافك اِنَّكَ انتَ المقتدر على ماتشآء و اِنَّكَ انتَ المهيمن
القيوم يا ابن باقر حق باعلم يفعل ما يشآء ظاهر شده انكار
و اقرار تو منوط نبوده و نيست ذكر الوهيّت و ربوبيّت
از حق جلّ جلاله بوده و هست اينمظلوم لا زال باين كلمات
عاليات ناطق آلهى آلهى اشهد بوحدانيتك و فردانيتك
و بعظمتك و سلطانتك و بقدرتك و اقتدارك و عزّتك
يا آله الممكّنات و معبود الكائنات احبّ ان اضع وجهى على
كلّ بقعة من بقاع ارضك و على كلّ قطعة من قطعاتها لعلّه
يشرفّ بمقام تشرفّ بقدم اوليائك اى ربّ تسمع
ندائى و ضجيجى و صريخى فى ايامك و تعلم بانّى ادعو عبادك
الى التوروهم يدعونى الى النار اسئلك ان تؤيّد
عبادك على الرجوع اليك و الانابة لدى باب فضلك
اِنَّكَ انتَ المقتدر العزيز الوهاب ايكاش نفحات متضوّعة

ص ٤٤

از آيات را ادراك مينمودى بشنو نداى مظلوم را از
ظلم بعدل رجوع نما و از اعتساف بانصاف توجه كن
احضر امام الوجه لثرى امواج بحريان ربك الرحمن
و تجليات انوار نير البرهان اياك ان تمنعك الرياسة
عن مشرق نور الاحديّة ضع ما عندك و خذ ما امرت به
من لدى الله ربّ العالمين عنایت اينظهور بمقامى است كه
هيچ منصف و عادلى انكار ننمايد قريب چهل سنه ميشود كه اينمظلوم
عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در

لیالی و ایام قلم متحرک و لسان ناطق و الحمد لله نصح
مظلومرا اولیای حق قبول نمودند و بان عامل چنانچه
در عشق آباد کشته شدند و نکشتند بلکه از ظالمها و قاتلها توسط
و شفاعت کردند و همچنین در ارض صاد و دیار اخری
انچه بر حزب الله وارد شد صبر نمودند و بحق گذاشتند و از
قبل کل میدانند هر سنه نزع و جدال جاری چه مقدار
از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سنه در طبری و سنه

ص ۴۵

اخری در زنجان و سنه دیگر در نیریز و بعد از توجه اینمظلوم
حسب الاجازة حضرت سلطان بعراق عرب کل را از فساد
و نزع منع نمودیم اگر تو منکری عالم شاهد و گواه اگر چه
بعضی از مفترین و منکرین حسنات قلم اعلی را ستر نمودند
و بهوی تکلم نموده و مینمایند و لکن لعمر الله انّ البهآ
لا ینطق عن الهوی بل نطق بما یقرّب الناس الی الافق
الابهی یا حزب الله در حق سلطان بحق تمسک نمائید و از
برای او بطلبید آنچه را که سزاوار بخشش اوست فی الحقیقه
مکرر نصرت نموده اند و اغنام الهی را از ذئاب حفظ
فرموده اند البتّه کل شنیده و میدانید لذا باید از حق
بطلبیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید آنّه
علی کل شیء قدیر الهی الهی تری طغیان بغاة عبادک و
اشرار خلقک و ما ورد منهم علی اصفیائک و امنائک
ای رب انصر حضرة السلطان لینصرهم بعزک و قوتک
و اقتدارک ثم افتح علی وجوههم ابواب عنایتک و رحمتک

ص ۴۶

و عطائک ای رب نور آفاق القلوب بنور معرفتک و
طهرها عن الضغينة و البغضاء بحکمتک الّتی احاطت علی الاشیاء
ثم اکتب للذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و اقبلوا الی
سهام الاعداء لاعلاء کلمتک اجر لقائک انت الذی لا تعجزک

قوة العالم ولا تضعفك قدرة الامم ولا يعزب عن علمك
 من شئ اذك انت المقتدر العزيز الحكيم بايد اوليا و اصفياء
 در ليالى و ايام از براى كل تأييد طلب نمايند اگر مدعيان
 محبت اليوم بانچه در الواح از قلم اعلى نازل شده تمسك
 نمايند و عمل كنند عنقريب انوار آثار الهى بر كل تجلى نمايد
 يشهد بذلك لسان العظمة فى هذا الحين المبين يا محمد قبل
 على قد ذكرت بما لا ينقطع عرفه وفزت بما يكون باقياً
 بدوام الملك و الملكوت نسئل الله ان يجعلك من الذين
 ما منعهم شئ من الاشياء و ما خوفتهم ضوضاء العلماء
 و ما اضعفتهم سيوف الاعداء اى رب ايد حزبك على
 نصره امرك بجنود البيان ثم اكتب لهم ما ترتفع به مقاماتهم

ص ٤٧

بين عبادك و يقربهم الى بساط عزك اذك انت المقتدر على
 ما تشاء بقولك المبرم المحكم المتين اينمظلوم دوسنه فرداً
 واحداً غيبت اختيار نمود و در بيابانها و جبالها سائر و در
 ايام غيبت هرج و مرج ظاهر بعضى را غفلت اخذ نمود
 بشأنيكه از ما عند الله گذشتند و بما عندهم تمسك جستند
 بالاخره نار ظلم مشتعل و بحضرت ديان وارد آوردند
 آنچه را كه انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع
 و شمس انصاف از ضياء محروم در كتاب هيكل مخصوص
 حضرت ديان از سماء عرفان نقطه بيان نازل قوله
 تعالى ان يا اسم الديان هذا علم مكنون مخزون قد اودعناك
 و آتيناك عزاً من عند الله اذعين فوادك لطيف يعرف
 قدره و يعز بهائه الى آخر بيانه عز بيانه و در رأس كتاب
 هيكل اينكلمات عاليات مرقوم قوله تعالى ما نزل لحضرة
 الاسد و الفرد الاحد المستشرق بالتور الصمد اسم الله الديان
 و در مقام ديگر ميفرمايد ان يا مظهر الاحديه الى آخر بيانه

ص ٤٨

و همچنین در مقامی مخاطباً آیاه میفرماید ان یا حرف التَّالِثِ
 المؤمن بمن يظهره الله و معنی این اسم جزا دهندهٔ یوم جزاست
 و او حرف سوّم بود که باقبال و ایمان و حضور فائزگشت
 و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نباء عظیم بوده و لکن
 احدی ملتفت نه و در مقامی میفرماید هذا العلم عند الله لأعزّ
 من كلّ شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت
 فرماید بظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمی نماید
 و بعشرین نمیرسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود
 این نبوده اقدمیت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات
 دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسانرا از عدل و
 انصاف محروم مینماید حضرت دیّان را بظلمی شهید نمودند
 که سبب تبدیل فرح اکبر بحزن اعظم شد و بعضی از کتاب
 هیکل علم اکسیر و جفر را گمان کرده اند فباطلٌ ما ظنّوا وهم
 یظنّون مقصود از کتاب بمثابة آفتاب ظاهر و واضح
 و لائح طوی للمتبصّرين کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی

ص ۴۹

بر شهادتش دادند و شهیدش نمودند و همچنین آ ابوالقاسم
 و سائرین را فی الحقیقه خطیئات آن نفوس از حدّ احصا
 خارج اینمظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد
 مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و بحق نطق نمایند اسم دیّانرا
 ابو الشّروور و جناب خلیل که در بیان میفرماید ان یا
 خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف
 ان یا اسمی فی البیان او را ابوالدّواهی نامیدند و
 بعد در صدد قطع سدرهٔ مبارکه افتادند و لکنّ الله اطردهم
 بقدرته و سلطانه رغما لا نفهم انه هو الفضّال الفیاض الحافظ
 الکریم در لیالی و ایام بنصرت قیام نمودیم بشأنیکه اعراض
 احزاب عالم منع ننمود و مقصودی جز اصلاح و اخمداد
 نار ضغینه و بغضاء نبوده و نیست یشهد بذلک ما جرى من
 قلمی امام وجوه الخلق و ما نطق به لسانی بین العباد

نسئل الله تبارك وتعالى ان يزین الكلّ بما یحبّ و یرضی
و یؤیدهم علی الأنابة و الرجوع الیه انه هو القوی القدير

ص ۵۰

یا محمّد قبل علیّ نشهد أنّک فزت بکتاب لا ینقطع عرفه ولا ندآته
ولا ذکره لک ان تشکر الله فی اللیالی و الايام بهذا الفضل
المبین و تبشّر العباد بالحکمة و البیان بهذا النّبأ العظیم
اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بتجلیات انوار نیر
عنایت ربّانی بشارت ده انا ذکرنا کلّ واحد منهم بما
لا تعادله خزائن الارض طوبی لمن عرف و فاز و ویل
للغافلین و اینکه از بعد سؤال نمودی انه ینظر لک وعدا
من الله ربّ العرش العظیم عریضة بعد بساحت اقدس فائز
نحمد الله الذی عرفک امره و علّمک ذکره و هداک الی
صراطه المستقیم ستفی الدنیا و ما فیها و ینقی لک عملک فی
ایام الله و ما جرى من قلمک فی ثناء المظلوم و ذکره نسئله
ان یؤیدک و یوفّقک و یمدک بجنود البیان لتهدی الناس
و تقرّبهم الیه انه هو المؤید المقتدر القدير و الحمد لله العزیز الحمید

هذه صحيفة الله المهیمن القیوم

هو الله تعالى شأنه الحکمة و البیان

ص ۵۱

الحمد لله الذی تفرّد بالعظمة و القدرة و الجمال و توحد
بالعزة و القوّة و الجلال و تقدّس عن ان یدرکه الخیال
او یدکر له نظیر و مثال قد اوضح صراطه المستقیم بافصح
بیان و مقال انه هو الغنی المتعال فلما اراد الخلق
البدیع فصلّ التّقطة الظاهرة المشرقة من افق الارادة
و انّها دارت فی کلّ بیت علی کلّ هیئة الی ان بلغت منتهی
المقام امرا من لدى الله مولى الانام و انّها هی مرکز
دائرة الاسماء و مختم ظهورات الحروف فی ملکوت

الانشاء وبها برز ما دلّ على السرّ الاكتم والرّمز المنمنم الظاهر
الحاكي عن الاسم الاعظم فى الصّحيفة النورآء والورقة المقدّسة
المباركة البيضا فلما اتّصلت بالحرف الثّانى البارز
فى أوّل المثنى دارت افلاك البيان والمعانى وسطع
نور الله الابدئى وتقبّب على وجه سماء البرهان وصار منه
النّيران تبارك الرّحمن الذى لا يشار باشارة ولا يعبر
بعبارة ولا يعرف بالاذكار ولا يوصف بالآثارآءه هو

ص ٥٢

الآمر الوهاب فى المبدء والمآب وجعل لهما حقّآظا وحرّآسا
من جنود القدرة والافتدارآءه هو المهيمن العزيز المختار
قد نزلت الخطبة مرّتين كما نزل المثنى كرّتين والحمد لله
الذى اظهر النّقطة وفصل منها علم ماكان وما يكون وجعلها
منادية باسمه ومبشّرة بظهوره الاعظم الذى به ارتعدت
فرائص الامم وسطع النور من افق العالم آءها هى النّقطة
الآتى جعلها الله بحر النور للمخلصين من عباده وكرة النّار
للمعرضين من خلقه والملحدّين من بريّته الذين بدّلوا نعمة
الله كفرآء ومآءدة السّمآء نفاقا وقادوا اوليآءهم الى بئس
القرار اولئك عباد اظهروا النّفاق فى الآفاق ونقضوا
الميثاق فى يوم فيه استوى هيكل القدم على العرش الاعظم
ونادى المناد من الشّطر الايمن فى الوادى المقدّس يا
ملاّ البيان اتّقوا الرّحمن هذا هو الذى ذكره محمّد رسول
الله ومن قبله الرّوح ومن قبله الكلّيم وهذا نقطة البيان ينادى
امام العرش ويقول تالله قد خلقتكم لذكر هذا الثّبآء الاعظم

ص ٥٣

وهذا الصّراط الاقوم الذى كان مكنونا فى افئدة الانبيآء
ومخزونا فى صدور الاصفبيآء ومسطورا من القلم الاعلى
فى الواح ربّكم مالک الاسماء قل موتوا بغيبكم يا اهل النّفاق
قد ظهر من لا يعزب عن علمه من شئى واتى من افترّ به ثغر العرفان

وترزين ملكوت البيان و اقبل كلّ مقبل الى الله مالک الاديان
وقام به كلّ قاعد وسرع كلّ سطيح الى الطور الايقان هذا
يوم جعله الله نعمة للابرار و نعمة للاشرار و رحمة للمقبلين و
غضباً للمنكرين و المعرضين انّه ظهر بسطان من عنده و انزل
ما لا يعادله شئ في ارضه و سمّاه اتقوا الرحمن يا ملأ البيان
ولا ترتكبوا ما ارتكبه اولو الفرقان الذين ادعوا الايمان
في الليالي و الايام فلما اتى مالک الانام اعرضوا و
كفروا الى ان افتو عليه بظلم ناح به امّ الكتاب في المآب
اذكروا ثمّ انظروا في اعمالهم و اقوالهم و مراتبهم و مقاماتهم
و ما ظهر منهم اذ تكلم مكلم الطور و نفخ في الصور و انصعق من
في السموات و الارض الاعدّة احرف الوجه يا ملأ البيان

ص ٥٤

ضعوا اوهامكم و ظنونكم ثمّ انظروا بطرف الانصاف الى
افق الظهور و ما ظهر من عنده و نزل من لدنه و ما ورد
عليه من اعدائه هو الذي قبل البلايا كلها لاظهار امره و
اعلاء كلمته قد حبس مرّة في الطاء و اخرى في الميم
ثمّ في الطاء مرّة اخرى لامر الله فاطر السماء و كان فيها
تحت السلاسل و الاغلال شوقاً لامر الله العزيز
الفضال يا ملأ البيان هل نسيتم وصاياي و ما ظهر
من قلمي و نطق به لساني و هل بدلتم يقيني باوهامكم و سبيلي
باهوائكم و هل نبذتم اصول الله و ذكره و تركتم احكام
الله و اوامره اتقوا الله دعوا الظنون لمظاهرها و الاوهام
لمطالعها و الشكوك لمشارقتها ثمّ اقبلوا بوجوه نورآء و صدور
بيضاء الى افق اشرفت منه شمس الايقان امراً من لدى الله
مالک الاديان الحمد لله الذي جعل العصمة الكبرى درعاً
لهيكل امره في ملكوت الانشاء و ما قدر لاحد نصيباً من هذه
الرتبة العليا و المقام الاعلى انّها طراز نسجته انامل القدرة

ص ٥٥

لنفسه تعالى انه لا ينبغي لاحد الا لمن استوى على عرش
يفعل ما يشاء من اقر واعترف بما رقم في هذا الحين من القلم
الأعلى انه من اهل التوحيد واصحاب التجريد في كتاب الله
مالك المبدء والمآب ولما بلغ الكلام هذا المقام سطعت
رائحة العرفان واشرق نير التوحيد من افق سماء البيان
طوبى لمن اجتذبه النداء الى الذروة العليا والغاية
القصوى وعرف من صرير قلبي الاعلى ما اراده رب
الآخرة والاولى ان الذى ما شرب من رحيقنا المختوم
الذى فككنا ختمه باسمنا القيوم انه ما فاز بانوار التوحيد
وما عرف المقصود من كتب الله رب الارض والسماء و
مالك الآخرة والاولى وكان من المشركين فى كتاب
الله العليم الخبير يا ايها السائل الجليل نشهد انك تمسكت
بالصبر الجميل فى ايام فيها منع القلم عن الجريان واللسان
عن البيان فى ذكر العصمة الكبرى والآية العظمى التى سئلتها
عن المظلوم ليكشف لك قناعها وغطائها ويذكر سرها وامرها

ص ٥٦

ومقامها ومقرها وشأنها وعلوها وسموها لعمر الله لو نظهر
لثالى البرهان المكنونة فى اصداف بحر العلم والايقان
ونخرج طلعات المعانى المستوره فى غرفات البيان
فى جنة العرفان لترتفع ضوضاء العلماء من كل الجهات
وترى حزب الله بين انياب الذئاب الذين كفروا بالله
فى المبدء والمآب بذلك امسكنا القلم فى برهة طويلة
من الزمان حكمة من لدى الرحمن وحفظاً لاوليائى من
الذين بدّلوا نعمة الله كفرةً واحلّوا قومهم دار البوار
يا ايها السائل الناظر والذى اجتذب الملاء الاعلى بكلمة
العليا ان لطيبور ممالك ملكوتى وحمامات رياض حكمتى
تعردات ونعمات ما اطلع عليها الا الله مالك الملك
والجبروت ولو يظهر اقل من سم الابرة ليقول الظالمون
ما لا قاله الاولون ويرتكبون ما لا ارتكبه احد فى الاعصار

والقرون قد انكروا فضل الله وبرهانه و حجّة الله و آياته
ضلّوا و اضلّوا الناس و لا يشعرون يعبدون الأوهام

ص ٥٧

و لا يعرفون قد اتّخذ الظّنون لانفسهم ارباباً من دون الله
و لا يفقهون نبذوا البحر الاعظم مسرعين الى الغدير و لا يعلمون
يتّبعون اهوائهم معرضين عن الله المهيمن القيوم قل تالله قد
اتى الرّحمن بقدره و سلطان و به ارتعدت فرآئص
الاديان و غنّ عندليب البيان على اعلى غصن العرفان
قد ظهر من كان مكنوناً فى العلم و مسطوراً فى الكتاب
قل هذا يوم فيه استوى مكلم الطور على عرش الظهور
و قام الناس لله ربّ العالمين و هذا يوم فيه حدّثت
الارض اخبارها و اظهرت كنوزها و البحار لثاليها و السّدره
اثمارها و الشّمس اشراقها و الاقمار انوارها و السّماء
انجمها و السّاعه اشراطها و القيمه سطوتها و الاقلام آثارها
و الارواح اسرارها طوبى لمن عرفه و فاز به و ويل
لمن انكره و اعرض عنه فاسئل الله ان يؤيّد عباده على
الرّجوع أنّه هو التّوّاب الغفور الرّحيم يا ايّها المقبل الى
الافق الاعلى و الشّارب رحيقى المختوم من ايدى العطاء

ص ٥٨

فاعلم للعصمة معان شتى و مقامات شتى انّ الذى عصمه الله
من الزّلل يصدق عليه هذا الاسم فى مقام و كذلك من عصمه الله
من الخطأ و العصيان و من الاعراض و الكفر و من الشّرك
و امثالها يطلق على كلّ واحد من هؤلاء اسم العصمة و أمّا العصمة
الكبرى لمن كان مقامه مقدّسا عن الاوامر و التّواهى
و منزهاً عن الخطأ و النّسيان أنّه نور لا تعقبه الظّلمة و صواب
لا يعتريه الخطأ لو يحكم على الماء حكم الخمر و على السّماء حكم الارض
و على النّور حكم النّار حقّ لا ريب فيه و ليس لاحد ان
يعترض عليه او يقول لم و بم و الذى اعترض أنّه من المعرضين

فى كتاب الله ربّ العالمين أنّه لا يسئل عمّا يفعل وكلّ عن
كلّ يسئلون أنّه اتى من سمآء الغيب ومعه راية يفعل
ما يشآء وجنود القدرة والاختيار ولدونه ان يتمسك بما
امره من الشرائع والاحكام لويتجاوز عنها على قدر شعرة
واحدة ليحبط عمله انظر ثمّ اذكر اذ اتى محمّد رسول الله قال
وقوله الحقّ ولله على الناس حجّ البيت وكذلك الصلوة

ص ٥٩

والصوم والاحكام الّتى اشرقت من افق كتاب الله مولى
العالم ومرّبى الامم للكلّ ان يتبعوه فيما حكم به الله والذى انكره
كفر بالله وآياته ورسله وكتبه أنّه لو يحكم على الصواب حكم
الخطأ وعلى الكفر حكم الايمان حقّ من عنده هذا مقام
لا يذكر ولا يوجد فيه الخطأ والعصيان انظر فى آية المباركة
المنزلة الّتى وجب بها حجّ البيت على الكلّ انّ الذين
قاموا بعده على الامر وجب عليهم ان يعملوا ما امروا به فى الكتاب
ليس لاحد ان يتجاوز عن حدود الله وسننه والذى
تجاوز أنّه من الخاطئين فى كتاب الله ربّ العرش العظيم
يا ايّها الناظر الى افق الامرا علم ارادة الله لم تكن محدودة
بحدود العباد أنّه لا يمشى على طرفهم للكلّ ان يتمسكوا بصراطه
المستقيم أنّه لو يحكم على اليمين حكم اليسار او على الجنوب
حكم الشمال حقّ لا ريب فيه أنّه محمود فى فعله ومطاع
فى امره ليس له شريك فى حكمه ولا معين فى سلطانه يفعل
ما يشآء ويحكم ما يريد ثمّ اعلم ما سويّه مخلوق بكلمة من عنده

ص ٦٠

ليس لهم حركة ولا سكون الا بامرهم واذنه يا ايّها الطائر
فى هواء المحبة والوداد والناظر الى انوار وجه ربك مالك
الايجاد اشكر الله بما كشف لك ما كان مكنوناً مستوراً فى العلم
ليعلم الكلّ أنّه ما اتخذ لنفسه فى العصمة الكبرى شريكاً ولا
وزيراً أنّه هو مطلع الاوامر والاحكام ومصدر العلم والعرفان

و ما سويّه مأمور محكوم و هو الحاكم الأمر العليم الخبير أنّك
إذا اجتذبتك نفحات آيات الظهور و اخذك الكوثر
الظهور من ايدى عطاء ربك مالک يوم النشور قل
الهي الهي لك الحمد بما دللتني اليك و هديتني الى افقك و
اوضحت لي سبيلك و اظهرت لي دليلك و جعلتني مقبلاً
اليك اذ اعرض عنك أكثر عبادك من العلماء و الفقهاء ثم
الذين اتبعوهم من دون بيّنة من عندك و برهان من
لدنك لك الفضل يا اله الاسماء و لك الثناء يا فاطر السمآء
بما سقيتني رحيقك المختوم باسمك القيوم و قرّبتني اليك
و عرفّنتني مشرق بيانك و مطلع آياتك و مصدر اوامرک

ص ٦١

و احكامك و منبع حكمتك و الطافك طوبى لارض فازت
بقدمك و استقرّ عليها عرش عظمتك و نضوع فيها عرف
قميصك و عزّتك و سلطانك و قدرتك و اقتدارك لا
احبّ البصر الا لمشاهدة جمالك و لا اريد السمع الا لاصغآء
ندائك و آياتك الهي الهي لا تحرم العيون عمّا خلقتها له
و لا الوجوه عن التوجّه الى افقك و القيام لدى باب عظمتك
و الحضور امام عرشك و الخضوع لدى اشراقات انوار شمس
فضلک ای ربّ انا الّذى شهد قلبى و كبدى و جوارحى
و لسان ظاهرى و باطنى بوحدانيّتك و فردانيّتك و بانّك
انت الله لا اله الا انت قد خلقت الخلق لعرفانك و خدمة
امرک لترتفع به مقاماتهم فى ارضك و ترتقى انفسهم بما انزلته
فى زبرک و كتبك و الواحك فلما اظهرت نفسك و انزلت
آياتك اعرضوا عنك و كفروا بك و بما اظهرته بقدرتك
و قوتك و قاموا على ضرک و اطفآء نورک و اخماد نار
سدرتك و بلغوا فى الظلم مقاماً ارادوا سفك دمک و

ص ٦٢

هتک حرمتک و كذلك من ربّيته بايادى عنايتك و

حفظته من شرّ طغاة خلقك و بغاة عبادك وكان ان
يحرّر آياتك امام عرشك فآه آه عمّا ارتكب في أيامك
بحيث نقض عهدك و ميثاقك و انكر آياتك و قام على
الاعراض و ارتكب ما ناح به سكّان ملكوتك فلما خاب
في نفسه و وجد رائحة الخسران صاح و قال ما تحيّر به
المقربون من اصفيائك و اهل خبآء مجدك ترانى يا الهى
كالحوت المتبلبل على التراب اغثنى ثمّ ارحمنى يا مستغاث
ويا من فى قبضتك زمام النَّاس من الذكور و الاناث
كلّما اتفكّر فى جريراتي العظمى و خطيئاتي الكبرى يأخذنى
اليأس من كلّ الجهات و كلّما اتفكّر فى بحر عطائك و
سمآء جودك و شمس فضلك اجد عرف الرّجآء من اليمين و
اليسار و الجنوب و الشّمال كأنّ الاشياء كلّها تبشّرنى
بامطار سحاب سمآء رحمتك و عزّتك يا سند المخلصين و مقصود
المقربين شجّعتنى مواهبك و الطافك و ظهورات فضلك

ص ٦٣

و عنایتك و الآ ما للمفقود ان يذكر من اظهر الوجود بكلمة من
عنده و ما للمعدوم ان يصف من ثبت بالبرهان أنّه لا يوصف
بالاوصاف و لا يذكر بالاذكار لم يزل كان مقدّساً
عن ادراك خلقه و منزّهاً عن عرفان عباده اى ربّ ترى
المیّت امام وجهك لا تجعله محروماً من كأس الحيوان بجودك
و كرمك و العليل تلقآء عرشك لا تمنعه عن بحر شفائك اسئلك
ان تؤیّدنى فى كلّ الاحوال على ذكرك و ثنائك و خدمة امرک
بعد علمى بأنّ ما يظهر من العبد محدود بحدود نفسه و لا يليق لحضرتك
و لا ينبغى لسطاط عزّك و عظمتك و عزّتك لو لا ثنائك لا ينفعنى
لسانى و لو لا خدمتك لا ينفعنى وجودى و لا احبّ البصر الآ
لمشاهدة انوار افقك الاعلى و لا اريد السّمع الآ لاصغآء
ندائك الاحلى آه آه لم ادريا الهى و سندی و رجآئى
هل قدرت لى ما تقرّ به عينى و ينشرح به صدرى و يفرح به
قلبى او قضائك المبرم منعننى عن الحضور امام عرشك يا

مالک القدم و سلطان الامم و عزّتک و سلطانک و عظمتک

ص ٦٤

و اقتدارک قد امانتني ظلمة البعد اين نورقربک يا مقصود
العارفين و اهلکتني سطوة الهجر اين ضياء وصالک يا محبوب
المخلصين ترى يا الهى ما ورد علىّ في سبيلک من الذين
انكروا حقّک و نقضوا ميثاقک و جادلوا بآياتک و كفروا
بنعمتک بعد ظهورها و کلمتک بعد انزالها و بحجّتک بعد اکمالها
اي ربّ يشهد لسان لسانى و قلب قلبى و روح روحى و
ظاهرى و باطنى بوحدانيتک و فردانيتک و بقدرتک
و اقتدارک و عظمتک و سلطانک و بعزّتک و رفعتک و
اختيارک و بانّک انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت
کنزاً مخفياً عن الابصار و الادراک و لا تزال تكون بمثل ما
كنت فى ازل الآزال لا تضعفک قوّة العالم و لا يخوفک
اقتدار الامم انت الذى فتحت باب العلم على وجه عبادک
لعرفان مشرق وحيک و مطلع آياتک و سماء ظهورک
و شمس جمالک و وعدت من على الارض فى کتبک و
زبرک و صحفک بظهور نفسک و كشف سبحات الجلال

ص ٦٥

عن وجهک كما اخبرت به حبيک الذى به اشرق
نير الامر من افق الحجاز و سطع نور الحقيقة بين العباد بقولک
يوم يقوم الناس لرب العالمين و من قبله بشرت الکليم
ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم بايام الله
و اخبرت به الروح و انبياءک و رسلک من قبل و من بعد
لو يظهر من خزائن قلمک الاعلى ما انزلته فى ذکر هذا الذکر
الاعظم و نبأک العظيم لينصعق اهل مدائن العلم و العرفان الا
من انقذته باقتدارک و حفظته بجودک و فضلک اشهد أنّک
وفيت بعهدک و اظهرت الذى بشرت بظهوره انبياءک و
اصفياءک و عبادک انه اتى من افق العزّة و الاقتدار برايات

آياتك و اعلام بيّناتك و قام امام الوجوه بقوّتك و قدرتك
و دعا الكلّ الى الدّروة العليا و الافق الاعلى بحيث ما منعه ظلم
العلماء و سطوة الامراء قام بالاستقامة الكبرى و نطق باعلى التّداء
قد اتى الوهاب راكباً على السّحاب اقبلوا يا اهل الارض بوجوه
بيضاء و قلوب نوراء طوبى لمن فاز بلقائك و شرب

ص ٦٦

رحيق الوصال من ايدى عطائك و وجد عرف آياتك
و نطق بثنائك و طارفي هوآئك و اخذه جذب بيانك
و ادخله فى الفردوس الاعلى مقام المكاشفة و المشاهدة امام
عرش عظمتك اى ربّ اسئلك بالعصمة الكبرى التى جعلتها
افقاً لظهورك و بكلمتك العليا التى بها خلقت الخلق و اظهرت
الامر و بهذا الاسم الذى به ناحت الاسماء و ارتعدت
فرائص العرفاء ان تجعلنى منقطعاً عن دونك بحيث لا اتحرك
الا بارادتك و لا اتكلّم الا بمشيّتك و لا اسمع الا ذكرك و
ثنائك لك الحمد يا الهى و لك الشكر يا رجائى بما اوضحت
لى صراطك المستقيم و اظهرت لى نباك العظيم و ايدتنى على
الاقبال الى مشرق وحيك و مصدر امرك بعد اعراض عبادك
و خلقتك اسئلك يا مالك ملكوت البقاء بصيرير قلمك الاعلى
و بالنار المشتعلة الناطقة فى الشجرة الخضراء و بالسّفينة التى
جعلتها مخصوصة لاهل البهاء ان تجعلنى مستقيماً على حَبّك و
راضياً بما قدّرت لى فى كتابك و قائماً على خدمتك و

ص ٦٧

خدمة اوليائك ثمّ ايد عبادك يا الهى على ما يرتفع به امرك
و على عمل ما انزلته فى كتابك انك انت المقتدر المهيمن على ما
تشاء و فى قبضتك زمام الاشياء لا اله الا انت المقتدر
العليم الحكيم يا ايّها الجليل قد اريناك البحر و امواجه و الشّمس
و اشراقها و السّماء و انجمها و الاصداف و لئاليها اشكر الله
بهذا الفضل الاعظم و الكرم الذى احاط على العالم يا ايّها

المتوجّه الى انوار الوجه قد احاطت الاوهام على سَكّان
الارض ومنعتهم عن التّوجّه الى افق اليقين واشراقه وظهوراته
وانواره بالظّنون منعوا عن القيّوم يتكلّمون باهوائهم
ولا يشعرون منهم من قال هل الآيات نزلت قل اى وربّ
السّموات و هل اتت السّاعة بل قضت ومظهر البيّنات قد
جآت الحاقّة واتى الحقّ بالحجّة والبرهان قد برزت السّاهرة
والبريّة فى وجل واضطراب قدات التّلازل وناحت
القبائل من خشية الله المقتدر الجبّار قل الصّاخّة صاحت
واليوم لله الواحد المختار وقال هل الطّامة تمّت قل اى

ص ٦٨

وربّ الارباب و هل القيمة قامت بل القيّوم بملكوت الآيات
و هل ترى النّاس صرعى بلى وربّى الاعلى الابهى و هل انقعدت
الاعجاز بل نسفت الجبال ومالك الصّفات قال اين الجنة
و الثّار قل الاولى لقائى والاخرى نفسك يا ايّها المشرك
المرتاب قال انا ما نرى الميزان قل اى وربّى الرّحمن لا
يراه الا اولو الابصار قال هل سقطت النّجوم قل اى
اذ كان القيّوم فى ارض السّرّفاعتبروا يا اولى الانظار قد
ظهرت العلامات كلّها اذ اخرجنا يد القدرة من جيب
العظمة والاقْتدار قد نادى المناد اذ اتى الميعاد وانصعق الطّوريّون
فى تيه الوقوف من سطوة ربّك مالك اليجاد يقول النّاقور
هل نفخ فى الصّور قل بلى وساطان الظّهور اذ استقرّ على
عرش اسمه الرّحمن قد اضاء الدّيجور من فجر رحمة ربّك مطلع
الانوار قد مرّت نسمة الرّحمن واهتزت الارواح فى قبور الابدان
كذلك قضى الامر من لدى الله العزيز المنان قال الّذين
كفروا متى انفطرت السّماء قل اذ كنتم فى اجداث الغفلة والضّلال

ص ٦٩

من المشركين من يمسح عينيه وينظر اليمين والشّمال قل قد
عميت ليس لك اليوم من ملاذ منهم من قال هل حشرت

التفوس قل اى وربى اذ كنت فى مهاد الاوهام
منهم من قال هل نزل الكتاب بالفطرة قل انها فى الحيرة
اتقوا يا اولى الالباب و منهم من قال احشرت اعمى
قل بلى وراكب السحاب قد تزيت الجنة باوراد المعانى
وسعر السعير من نار الفجار قل قد اشرق النور من افق الظهور
واضأت الآفاق اذ اتى مالك يوم الميثاق قد
حسر الذين ارتابوا وريح من اقبل بنور اليقين الى مطلع الايقان
طوبى لك يا ايها الناظر بما نزل لك هذا اللوح الذى
منه تطير الارواح احفظه ثم اقرئه لعمري انه باب رحمة
ربك طوبى لمن يقرئه فى العشى والاشراق انا سمعنا
ذكرك فى هذا الامر الذى منه اندك جبل العلم وزلت الاقدام
البهآ على اهل البهآ الذين اقبلوا الى العزيز الوهاب
قد انتهى اللوح وما انتهى البيان اصبر ان ربك هو الصبار

ص ٧٠

هذه آيات انزلناها من قبل وارسلناها اليك لتعرف
ما نطقت به الالسنة الكذبة اذ اتى الله بقدره وسلطان
قد تزعزع بنيان الظنون وانفطرت سماء الاوهام والقوم
فى مرية وشقاق قد انكروا حجة الله وبرهانه بعد اذ
اتى من افق الاقتدار بملكوت الآيات تركوا ما امروا
به وارتكبوا ما منعوا عنه فى الكتاب وضعوا الهمهم
اخذوا اهوآهم الا انهم فى غفلة وضلال يقرؤن
الآيات وينكرونها يرون البينات يعرضون عنها الا
انهم فى ريب عجاب انا وصينا اوليائنا بتقوى الله
الذى كان مطلع الاعمال والاخلاق انه قائد جنود
العدل فى مدينة البهآ طوبى لمن دخل فى ظل رايته
النورآ وتمسك به انه من اصحاب السفينة الحمراء التى نزل
ذكرها فى قيوم الاسماء قل يا حزب الله زينوا هياكلكم
بطراز الامانة والديانة ثم انصروا ربكم بجنود الاعمال والاخلاق
انا منعناكم عن الفساد والجدال فى كتبى وصحفى وزبرى والواحي

ص ٧١

و ما اردنا بذلك الا علوكم و سموكم تشهد بذلك السماء و انجمها
و الشمس و اشراقها و الاشجار و اوراقها و البحار و امواجها
و الارض و كنوزها نسئل الله ان يمدد اوليائه و يؤيدهم على
ما ينبغي لهم فى هذا المقام المبارك العزيز البديع و نسئله
ان يوفق من حولى على عمل ما امروا به من قلمى الاعلى
يا جليل عليك بهائى و عنايتى انا امرنا العباد بالمعروف
وهم عملوا ما نوحى به قلبى و قلمى اسمع ما نزل من سماء مشيئى
و ملكوت ارادتى ليس حزنى سجنى و ما ورد على من اعدائى
بل من الذين ينسبون انفسهم الى نفسى و يرتكبون ما تصعد به
زفراتى و تنزل عبراتى قد نصحناهم بعبارات شتى فى الواح
شئى نسئل الله ان يوفقهم و يقربهم و يؤيدهم على ما تطمئن به
القلوب و تستريح به النفوس و يمنعهم عما لا ينبغي لايامه قل يا
اوليائى فى بلادى اسمعوا نصيح من ينصحكم لوجه الله انه خلقكم و
اظهر لكم ما يرفعكم و ينفعكم و علمكم صراطه المستقيم و نبأ العظيم
يا جليل و ص العباد بتقوى الله تالله هو القائد الاول فى عساكر

ص ٧٢

ربك و جنوده الاخلاق المرضية و الاعمال الطيبة و بها
فتحت فى الاعصار و القرون مدائن الافئدة و القلوب و نصبت
رايات التصبر و الظفر على اعلى الاعلام انا نذكر لك الامانة
و مقامها عند الله ربك رب العرش العظيم انا قصدنا
يوماً من الايام جزيرتنا الخضراء و لما وردنا راينا انها
جارية و اشجارها ملتفة و كانت الشمس تلعب فى خلال
الاشجار توجهنا الى اليمين راينا ما لا يتحرك القلم على ذكره
و ذكرنا شهدت عين مولى الورى فى ذاك المقام
الالطف الاشرف المبارك الاعلى ثم اقبلنا الى اليسار
شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الاعلى قائمة على عمود
من النور و نادى باعلى النداء يا ملاء الارض و السماء

انظروا جمالی و نوری و ظهوری و اشراقی تالله الحق
انا الامانة و ظهورها و حسنها و اجر لمن تمسک بها
و عرف شأنها و مقامها و تشبث بذیلها انا الزینة
الکبری لاهل البهآء و طراز العز لمن فی ملکوت الانشاء

ص ۷۳

و انا السبب الاعظم لثروة العالم و افق الاطمینان لاهل الامکان
کذلک انزلنا لک ما یقرّب العباد الی مالک الایجاد قلم
اعلی از لغت فصحابلغت نورا توچه نمود لیعرف الجلیل
عنایة ربّه الجمیل و یكون من الشاکرین یا ایها الناظر الی
الافق الاعلی ندا بلند است و قوّة سامعه قلیل بل مفقود
اینمظلوم در فم ثعبان اولیای الهی را ذکر مینماید این
ایام وارد شد آنچه که سبب جزع و فزع ملاً اعلی گشت
ظلم عالم و ضرّام مالک قدم را از ذکر منع نمود و از
اراده اش باز نداشت نفوسیکه سالها خلف حجاب
مستور چون افق امر را منیر و کلمة الله را نافذ مشاهده نمودند
بیرون دویدند با سیوف بغضا و وارد آوردند آنچه را
که قلم از ذکرش عاجز و لسان از بیانش قاصر منصفین
شاهد و گواه که از اول امر اینمظلوم امام وجوه ملوک و
مملوک و علما و امرا من غیرستر و حجاب قیام نمود و
باعلی التّداء کل را بصراط مستقیم دعوت فرمود ناصری

ص ۷۴

جز قلمش نبود و معینی جز نفسش نه نفوسیکه از اصل امر بیخبر و
غافلند بر اعراض قیام کردند ایشانند ناعقین الذین
ذکرهم الله فی الزّبر و الالواح و اخبر عباده باننتشارهم
و وضوآئهم و اغوآئهم طوبی از برای نفوسیکه من
فی العالم را تلقاء ذکر مالک قدم معدوم و مفقود مشاهده نمایند
و بعروة محکم الهی تمسک جویند تمسکی که شبهات و اشارات
و اسیاف و مدافع ایشان را منع ننماید و محروم نسازد

طوبى للراسخين و طوبى للثابتين قلم اعلى نظر باستدعاى
انجناب مراتب و مقامات عصمت كبرى را ذكر نمود
و مقصود انكه كل بيقين مبین بدانند كه خاتم انبياء روح
ما سويه فداه در مقام خود شبه و مثل و شريك نداشته
اولياء صلوات الله عليهم بكلمه او خلق شده اند ایشان
بعد از او اعلم و افضل عباد بوده اند و در منتهى رتبه
عبوديت قائم تقدیس ذات الهی از شبه و مثل و تنزیه كینونتش
از شريك و شبیه بانحضرت ثابت و ظاهر اینست مقام توحید

ص ۷۵

حقیقی و تفرید معنوی و حزب قبل از اینمقام كما هو حقه محروم
و ممنوع حضرت نقطه روح ما سويه فداه میفرماید اگر حضرت
خاتم بكلمه ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد حزب قبل
مشرك بوده اند و خود را موحد میشمردند اجهل عباد بودند
و خود را افضل میدانستند از جزای آن نفوس غافله در
یوم جزا عقاید و مراتب و مقامات ایشان نزد هر بصیر
و هر خبیری واضح و معلوم گشت از حق بطلب عباد این
ظهور را از ظنون و اوهام حزب قبل حفظ فرماید و از
اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی محروم نسازد یا جلیل
مظلوم عالم میفرماید نیر عدل مستور آفتاب انصاف
خلف سحاب مقام حارس و حافظ سارق قائم مکان
امین خائن جالس در سنه قبل ظالمی بردست حکومت این
مدینه جالس در هر حین از وضری وارد لعمر الله عمل نمود
آنچه را كه سبب فزع اكبر بود و لكن قلم اعلى را ظلم عالم منع
نموده و ننیماید محض فضل و رحمت مخصوص امرا و وزرای

ص ۷۶

ارض مرقوم داشتیم آنچه را كه سبب حفظ و حراست و امن
و امان است كه شاید عباد از شر ظالمین محفوظ مانند آنه
هو الحافظ الناصر المعین رجال بیت عدل الهی باید در لیالی

و ایام بانچه از افق سماء قلم اعلی در تربیت عباد و تعمیر بلاد
و حفظ نفوس و صیانت ناموس اشراق نموده ناظر باشند

اشراق اول چون آفتاب حکمت از افق سماء سیاست
طلوع نمود باین کلمه علیا نطق فرمود اهل ثروت و اصحاب
عزت و قدرت باید حرمت دین را باحسن ما یمکن فی الابداع
ملاحظه نمایند دین نوری است مبین و حصنی است متین از
برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیه الله ناس را بمعروف
امر و از منکر نهی نماید اگر سراج دین مستور ماند هرج و
مرج راه یابد نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان
از نور بازماند هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و میدهد

اشراق دوم جمیع را بصلح اکبر که سبب اعظم است از برای
حفظ بشر امر نمودیم سلاطین آفاق باید باتفاق باین امر که

ص ۷۷

سبب بزرگست از برای راحت و حفظ عالم تمسک فرمایند
ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی از حق میطلبیم تأیید
فرماید بر آنچه که سبب آسایش عباد است شرحی در این
باب از قبل از قلم اعلی جاری و نازل طوبی للعاملین

اشراق سیم اجرای حدود است چه که سبب اول است
از برای حیات عالم آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر
مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و بریا مجازات

و مکافات اشراق چهارم جنود منصوره در این ظهور
اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار این جنود

تقوی الله بوده اوست دارای کل و حاکم بر کل اشراق پنجم
معرفت دُول بر احوال مأمورین و اعطاء مناصب باندازه

و مقدار التفات باین فقره بر هر رئیس و سلطانی لازم و واجب شاید خائن مقام امین را غصب ننماید و ناهب مقرّ حارسرا در سجن اعظم بعضی از مأمورین که از قبل و بعد آمده اند لله الحمد بطراز عدل مزین و بعضی نعوذ بالله از حق میطلبیم کل را هدایت فرماید

ص ۷۸

شاید از اثمار سدره امانت و دیانت محروم نمانند و از انوار

آفتاب عدل و انصاف ممنوع نشوند اشراق ششم
اتحاد و اتفاق عباد است لازال باتفاق آفاق عالم بنور
امر منور و سبب اعظم دانستن خط و گفتار یکدیگر است از
قبل در الواح امر نمودیم امنای بیت عدل یک لسان از
السن موجوده و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط اختیار
نمایند و در مدارس عالم اطفال را بان تعلیم دهند تا عالم
یک وطن و یکقطعه مشاهده شود ابهی ثمره شجره دانش
اینکلمه علیا است همه باریکدارید و برگ یکشاخسار لیس
الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم از قبل در اینمقام
نازلشد آنچه که سبب عمار عالم و اتحاد امم است طویبی

للفائزین و طویبی للعاملین اشراق هفتم قلم اعلی کل را
وصیت میفرماید بتعلیم و تربیت اطفال و این آیات در
اینمقام در کتاب اقدس در اول ورود سجن از سماء مشیت
الهی نازل کتب علی کلّ اب تربیه ابنه و بنته بالعلم و الخُطّ و

ص ۷۹

دونهما عمّا حدّد فی اللّوح و الذی ترک ما امر به فللامناء ان
یاخذوا منه ما یكون لازماً لتربیتهما ان کان غنیاً و الا یرجع
الی بیت العدل انا جعلناه مأوی للفقراء و المساکین انّ
الذی ربّی ابنه او ابناً من الابناء کانه ربّی احد ابنائی
علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین

اشراق هشتم اینفقره از قلم اعلی در این حین مسطور و از کتاب
اقدس محسوب امور ملت معلق است بر حال بیت عدل
الهی ایشانند امناء الله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده
یا حزب الله مرتبی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است
مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه اند از برای
حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی
مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت
دانند معمول دارند نفوسیکه لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند
ایشان ملهمند بالها مات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم امور
سیاسیه کل راجعست ببیت عدل و عبادات بما انزله الله

ص ۸۰

فی الکتاب یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت
الهی بوده و هستید لسان را بسب و لعن احدی میلائید
و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید آنچه را دارائید بنمائید
اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل ذروه بنفسه
مقبلین الی الله المهیمن القیوم سبب حزن مشوید تا چه رسد
بفساد و نزاع امید هست در ظل سدره عنایت الهی تربیت
شوید و بما اراده الله عامل گردید همه اوراق یکشجرید و

قطرهای یک بحر اشراق نهم دین الله و مذهب الله محض
اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته
و ظاهر شده آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم
و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیر اتحاد دین الهی
و شریعه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد
و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی اوست سبب
اعظم از برای این عطیه کبری کأس زندگانی بخشد و
حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه مبذول دارد

رؤسای ارض مخصوص امنای بیت عدل الهی در سیانت
اینمقام و علو و حفظ ان جهد بلیغ مبذول دارند و همچنین
آنچه لازمست تفحص در احوال رعیت و اطلاع بر اعمال و
امور هر حزبی از احزاب از مظاهر قدرت الهی یعنی ملوک
و رؤسا میطلبیم که همت نمایند شاید اختلاف از میان بر خیزد
و آفاق بنور اتفاق منور شود باید کل بآنچه از قلم اعلی جاری
شده تمسک نمایند و عمل کنند حق شاهد و ذرات کائنات
گواه که آنچه سبب علو و سمو و تربیت و حفظ و تهذیب اهل
ارض است ذکر نمودیم و از قلم اعلی در زیر و الواح نازل
از حق میطلبیم عباد را تأیید فرماید آنچه اینمظلوم از کل طلب
مینماید عدل و انصافست باصفا اکتفا نمایند در آنچه از
اینمظلوم ظاهر شده تفکر کنند قسم بآفتاب بیان که از افق
سماء ملکوت رحمن اشراق نموده اگر مبینی مشاهده میشد و یا
ناطقی خود را محل شماتت و استهزاء و مفتریات عباد نمینمودیم
حین ورود عراق امر الله مخمود و نفحات وحی مقطوع

اکثری پژمرده بل مرده مشاهده گشتند لذا در صور مره اخری
دمیده شد و اینکلمه مبارکه از لسان عظمت جاری نفخنا
فی الصور مره اخری آفاق را از نفحات وحی و الهام
زنده نمودیم حال از خلف هر حجابی نفوسی بقصد مظلوم
بیرون دویده اند این نعمت کبری را منع کردند و انکار
نمودند ای اهل انصاف اگر این امر انکار شود کدام امر در
ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار معرضین در صدد
جمع آیات این ظهور بر آمده اند و نزد هر که یافته اند
باطهار محبت اخذ کرده اند و نزد هر مذهبی از مذاهب خود را
از آن مذهب میشمردند قل موتوا بغيظکم انه اتی بامر لا ینکره
ذو بصر و ذو سمع و ذو درایة و ذو عدل و ذو انصاف یشهد
بذلک قلم القدم فی هذا الحین المبین یا جلیل علیک

بهائی اولیای حق را باعمال امر مینمائیم شاید موفق شوند
و بانچه از سماء امر نازل شده عمل نمایند نفع بیان رحمن
بنفوس عامله راجع نسئل الله ان یؤیدهم علی ما یحبّ و یرضی

ص ۸۳

و یوقّهم علی العدل و الانصاف فی هذا الامر المبرم و یعرفهم آیاته و
یهدیهم الی صراطه المستقیم حضرت میبشّر روح ما سویه فداه احکامی نازل
فرموده اند و لکن عالم امر معلق بود بقبول لذا اینمظلوم بعضیرا اجرا نمود
و در کتاب اقدس بعبارات اخری نازل و در بعضی توقّف نمودیم
الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید و بعضی از
احکام هم بدعا نازل طوبی للفائزین و طوبی للعاملین باید حزب الله
جهد بلیغ مبذول دارند که شاید نار ضغینه و بغضا که در صدور
احزاب مکنونست بکوش بیان و نصایح مقصود عالمیان ساکن شود
و اشجار وجود باثمار بدیعه منیعه مزین گردد انه هو الناصح المشفق
الکریم البهاء اللائح المشرق من افق سماء العطاء علیکم یا اهل البهاء
و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ علیم اینکه سؤال از منافع
و ربح ذهب و فضّه شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه
بهاء الله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالی اکثری از ناس
محتاج باینفقره مشاهده میشوند چه اگر ربحی در میان نباشد امور معطل و معوق
خواهد ماند نفسیکه موفق شود با همجنس خود و یا هموطن خود و یا برادر خود مدارا

ص ۸۴

نماید و یا مراعات کند یعنی بدادن قرض الحسن کمیاب است
لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که مابین ناس
متداولست قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این
حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است
تا اهل ارض بکمال روح و ریحان و فرح و انبساط بذکر
محبوب عالمیان مشغول باشند انه یحکم کیف یشاء و احلّ الربا
کما حرّمه من قبل فی قبضته ملکوت الامر یفعل و یاامر و هو الامر
العلیم یا زین المقربین اشکر ربک بهذا الفضل المبین

علمای ایران اکثری بصد هزار حیلہ و خدعہ با کل ربا
مشغول بودند و لکن ظاہر آنرا بگمان خود بطراز حلیّت آراسته
مینمودند یلعبون باوامر اللہ و احکامہ و لا یسعون و لکن
باید این امر باعتدال و انصاف و اقعشود قلم اعلیٰ در تحدید آن
توقّف نموده حکمة " من عنده و وسعة " لعباده و نوصی اولیاء اللہ
بالعدل و الانصاف و ما یظہر بہ رحمة احبائه و شفقتہم بینہم
انہ هو التّاصح المشفق الکریم انشاء اللہ کل مؤید شوند بر آنچه از

ص ۸۵

لسان حق جاری شدہ و اگر آنچه ذکر شد عمل نمائید البتہ حق
جلّ جلالہ از سماء فضل ضعیف انرا عطا میفرماید انہ هو الفضّال
الغفور الرّحیم الحمد لله العلیّ العظیم و لکن اجرای این امور برجال
بیت عدل محوّل شدہ تا بمقتضیات وقت و حکمت عمل
نمایند مجدّد کلّ را وصیّت مینمائیم بعدل و انصاف و محبّت
و رضا انہم اهل البہاء و اصحاب السفینة الحمراء علیہم سلام اللہ
مولی الاسماء و فاطر السماء

هو الظّاهر الباهر المبین العلیم الخبیر

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاہر
مائده نازل بحر جود موج و یک تجلی از تجلیات اسم علیم بر
عالم اشراق نمود کلّ بطراز علم مزین و منادی عزّت از
یمین عرش عظمت بکلمہ مبارکہ کل شیء احصیناہ کتاباً ناطق
یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر اللہ الاکبر تالله هذا
یوم فیہ ظہر کلّ امر مستر و بہ برزت السّاعة و انشقّ القمر
ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفرا و تخوفکم سطوة اصحاب

ص ۸۶

السّقر الذین بدّلوا نعمة اللہ کفرا و اعرضوا عن الرّحیق
والکوثر یا قوم اتّقوا اللہ و لا تعترضوا علی الذی بنوره

اشرقت الارض و السماء و به ظهر حكم القدر انه اتى لنجاتكم
و تقرّبكم الى الله ربّ العرش العظيم و الكرسيّ الرفيع انه
لو يريد ان يزيّن الاشياء كلّها بطراز الاسماء فى هذا الحين
و يأخذ عنها فى حين آخر ليقدر ليس لاحد ان يقول لِمَ و بِمَ
انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير قل يا هادى
بشنو نداى الهى را اينمظلوم لوجه الله ترا ذكر نموده و مينمايد
لعلك تتخذ لنفسك اليه سبيلا در اعمال خود تفكر نما و همچنين
در آنچه از مشرق علم و قدرت الهى اشراق نموده شايد از
غدير ببحر راجع شوى و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف
يا هادى لا تنس فضل الله عليك و وجهك شطر الله العلى
الابهى و قل الهى تركت ما عند الاحزاب الذين ما آمنوا بك
و آياتك و اقبلت اليك خذ يدى بقدرتك و سلطانك
ثم انقذنى بعنايتك و الطافك اى ربّ انا عبدك و ابن

ص ۸۷

عبدك اعترف بغفلتى و خطائى عند تجليات انوار شمس علمك
و بظلمى عند اشراق نير عدلك كم من يوم توجه الى نور
عطائك من افق سماء فضلك و انا اعرضت عنه آه آه
منعتنى اوهامى عن التقرّب الى نير الايقان الذى اشرق
من افق سماء مشيتك و حجبتنى الظنون عند ظهور اسمك القيوم
اى ربّ اسئلك ببحر آياتك و رايات ظهورك و اقتدارك
و بكلمتك العليا التى بها انجذبت حقائق الاشياء و بندائك
الاحلى و صرير قلمك الاعلى ان تغفر جريراتى العظمى اشهد ان
بامرک ماج بحر الغفران فى الامکان و هاج عرف اسمک
الرحمن بين الاديان يا ايها المنجذب باياتى و الطائر فى
هواء حبي مكرّر هادى دولت آبادى را ذكر نموديم و بافق
اعلى دعوت فرموديم و لكن آنغافل الى حين ملتفت نشده
و بكلمه مبارکه آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و
اخذ الانكار بظلمى ظاهر شده كه شبه و مثل نداشته چه كه
مقاميرا انكار نموده كه از اول ايام الى حين امام وجوه

غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و باعلی التّداء کلّ را
 بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده
 بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین
 ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیة ربک ایاک ان
 تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات انها ملئت الآفاق
 و لو ترید البینات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید
 اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرّض منمائید و حال معادل کتب
 اولین و آخرین موجود و ظاهر بیا و بین اهل بیان را
 مثل حزب شیعه تربیت منما و باسما ایشان را از مولی الوری
 منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم
 بیقین توجه نمائی و از شمال به یمین لوجه الله گفته میشود لوجه الله
 بشنو چه مقدار از نفوس مع عزّت و رفعت و ثروت و
 قدرت در ان ارض مقابل و جهت از کل گذشته و جان را
 رایگان بر قدم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای
 سیاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدیتان دمیده

بر عذار نقطه سودای قلب بر بیضاء غلبه نموده و آثار انرا محو
 کرده تو بمجرد ذکر باییت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنیکه
 بر منبر رفتی و تکلم نمودی بانچه که اهل مدائن عدل و انصاف
 گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید
 از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر
 نموده تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقعه شده
 در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفق شوی
 و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و
 استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبّری و افترای
 تو سبحان الله حبّ دو روزه زندگی ترا از فضل ابدی و
 رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی

قد كنت حاضراً في مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب وقال
يا قوم اعراض وتبري وانكار هادي از رؤسای حزب بابی
وسب ولعنش کافی است دیگر حجّتی از برای ما باقی نگذاشت
لذا ما اورا مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب

ص ۹۰

شرع ظاهر نمیتوان اورا نسبت بغير طریقه ناجیه دهیم باری
عمل نمود آنچه را که کبد مقرّین از آن گداخته لم ادر بایّ
حجّة امن بالله و بایّ دلیل اعرض عنه نسئل الله ان یؤیّده
على الرجوع و الانابة اّنه هو التّواب الغفور الرّحیم انا نرید
ان نراه عارجاً الى سماء المعارف و الدقائق و صاعداً
الى ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتبهات الهوی معرضاً
عمّا اراد له مولی الوری و مالک الاخرة و الاولی یکی
از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو
ای بی انصاف اتق الله نفسیکه هزار ازل بکلمه اش خلق شده
و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صیحه اشیا
مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلّی
ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت
دیان را ابو الشّورور نامیدید و خلیل الرحمن را ابو الدّواهی
گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید
و بمثابه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و

ص ۹۱

آخرت است این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا
نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان باعلی
النداء ردّت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که
میفرماید بیان و حروفات ان از منزل و مظهرش محروم
نمانید و اگر ان اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است
ظاهر شده اّنه هو المقتدر علی ما یشاء یعطی و یاخذ اّنه
محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علّم یفعل ما یشاء امام

وجهش منصوب رغماً لك وللذين نبذوا عهد الله وميثاقه و
جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خليج الاسماء ثم اقصد
بحر المعاني والبيان هذا ما امرت به من لدى الحق علام الغيوب
لعمرك لا ينفك اسم من الاسماء ولا شئ من الاشياء الا بهذا
الامر المبين وهذا النبأ العظيم اسما را بگذار و بآثار رجوع
نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه اليوم از اكثرى
مستور است اگر صاحب بصرو سمعى در اينكلمة نقطه اولى تفكر
نما قوله تعالى وقد كتبت جوهرة فى ذكره وهو انه لا يستشار

ص ۹۲

بشارتى ولا بما نزل فى البيان آيا بعد از اينكلمة
محكمة تامه ميشود به بيان تمسك نمود و از منزل آن محروم
گشت لا و نفسه الحق از اينكلمة مباركه استدلال بيان
ممنوع و در ظهور اعظم ذكر دونش مقبول نبوده و نيست
امروز نقطه بيان باننى انا اول العابدين ناطق و شما
مشغوليد بانچه كه ذكرش لايق نه و حال انكه آنحضرت جانسرا
در سبيل اين نبأ اعظم فدا نمود و در ليالى و ايام بذكرش
ناطق و بما یرد عليه ذاکر و محزون حنين بيان
از ظلم ظالمين مرتفع و لكن آذان واعيه مفقود و ابصار
حدیده غير مشهود کجا بوديد اياميکه اينمظلوم تحت سلاسل و
اغلال بود گاهى در کند و تحت حکم و هنگامى بين
ايدى غافلين در ارض ميم بر اينمظلوم وارد شد آنچه که بر
احدى از قبل و بعد وارد نشده لولا البهآء من نطق امام الوجوه
و لولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا
هو الذى به نصبت راية انه هو الله على اعلى الاعلام و ماج

ص ۹۳

بحر العرفان امام وجوه الانام در شدائد اول من كفر بالله
اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحير و لوح متحير که چه ذکر
نمايد مع انکه اين ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر

دوئش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را بافق امر فائز نماید و قاصدین را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بعدابی معذب که ذکر و شرح ان از قلم و مداد بر نیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است قل یا ملأ المعرضین امروز حجّت و برهان طائف هولند و لکن حجبات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نساء بکمال راحت بوده یشهد بذلک کلّ منصف بصیر و کلّ عادل خبیر و یوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحّت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب ان نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور ان نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود

ص ۹۴

قل یا ملأ المعرضین بشنوید ندای مظلوم را و خود را از تجلیات انوار نیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم ننمائید اگر تقصیر اینمظلوم آیات الهی و ظهور بیّنات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حق بوده و هست آنه اقامنی اذ کنت قاعداً و هزّتی ید عنایته اذ کنت نائماً و انطقنی بین عباده اذ کنت صامتاً آنه هو الامر الحکیم قد امرنی بالتّداء بین الارض و السّماء و برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حجّتی قیامی علی الامر و اظهار ما امرت به من عنده بحیث ما منعتنی سطوة العالم و لا زماجیر الامم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الامر امام وجوه الامراء و الملوک و بلغ الیهم رسالات الله و احکامه و اوامره و ما اراد بذلک الا اصلاح العالم و اطفاء نار الضّغینه و البغضاء فی افئدة الامم اگر معرضین بعدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک مینمایند الواحیکه نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الیوم اینمظلوم بما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار

امر مینماید و کل را بحق دعوت میفرماید طوبی للمنصفین و
طوبی للمتفرّسين و نعیما للفائزین لعمر الله معرضین بیان
از هادی و غیر او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ایکاش
بیک قطره از بحر دانائی مرزوق میگشتند باسماء متمسکند و از
مبتعث و محیث محروم قل لا تنفعکم الاسماء ولا ما عندکم من الاوهام
و الظنون تالله الحقّ قد اتى المالك بسطان مشهود خذوا
ما ظهر من الحقّ تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدى الله المهيمن
القیوم قل ذروا ما عندکم من الاوهام تالله قد اشرق نیر
الیقین من افق ارادة ربکم المقتدر علی ما کان و ما یکون
انظروا الشجرة و اثمارها بعیونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها
ایاکم ان تضعوا نصح الله وراثکم خذوه بقوة من عنده و
سلطان من لدنه انه ينصر من يشاء بقوله کن فیکون قد
انزلنا من سماء الفضل ما انار به ملکوت الحکمة و البیان و ما
قرت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله انها ملئت الجهات
قل اقرؤا ما نزل من سماء مشیت ربکم للامراء و العلماء لو یرید

احد ان یرى سلطنة الله و اقتداره بعینه له ان يطهر نفسه عن
ذکر ما سويه و يحضر امام الوجه لیسع و یرى ما مات فی حسرتة
مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادرا انّ الذى اعرض باى
صراط توجه و باى حجة ثبت ما عنده و باى برهان ینکر من
کان من اول الايام منادياً باسم الله مالک الیوم الموعود
قل اتق الله و لا تتبع سبل الذین کفروا بالشاهد و المشهود
لعمر الله لما نزلت الآيات من سماء المشیة سجد النقطة الاولى
و قال آمنت بک یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم يحط به
علم احد من قبل و من بعد الا علی قدر مقدور قل اسمع ما
نطق به لسان الرحمن فی البیان حقّ لمن يظهره الله ان
یردّ من لم یکن اعلى منه فوق الارض ایاک ان تنکر من تزینت
بذکره کتب الله مالک الغیب و الشهود ولو انّ لمثلی

لا ينبغي ان يستدلّ لاثبات امره بذكر دونه ولكن لما راينا
ضعف العباد وعجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا
عليهم ان ربك هو الفضل العزيز الودود قل اتق الله

ص ٩٧

يا معرض ولا تكن من الذين نقضوا ميثاق الله وعهده بما
اتبعوا كل ناعق محجوب اسمع النداء انه ارتفع من الافق
الاعلى فى هذا السجن الذى سمى بالسجن الاعظم من لدن
مالك القدم انه يدعوك لوجه الله وينصحك بما يراك
هائماً فى هيماء الهوى ان ربك هو الحق علام الغيوب
انا نذكرك ونهديك لوجه الله ولا نريد منك جزاءً قد
فتحننا على وجهك باب الفضل لتدخل وترى بعينك شمس
العلم والعدل من لدى الله مالك الملك والملوك
مجدد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید
قصد كعبة الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی
مقدس كنى حزب شيعه در قرون و اعصار با يكديگر بمجادله
قيام نمودند بالاخره بر كفر يكديگر حكم دادند حال تفكر
نما افتخار ان حزب بچه بود و جزا در يوم الله چه شد قدری
بانصاف تفكر نما لعمري الى حين معنى توحيد حقيقى معلوم نه
و از قبل احدی بان فائز نه لو تريد ان تعرف قدس

ص ٩٨

نفسك عما سمعت ثم اسئل الله ربك رب العرش والثرى
و رب الآخرة والاولى ليلقى عليك ما ينجيك من سلاسل
النفس والهوى ويهديك الى صراطه المستقيم يا اهل البيان
عليكم بكتاب الهياكل الذى انزله الرحمن لاسمه الديان انه
هو العلم المكنون والسر المخزون والرمز المصون الذى
اودعه الله فى قلب من سماه بالديان فى ملكوت البيان
بايد هر نفسی در انكتاب نظر نمايد چه كه او را علم مكنون مخزون
ناميده و در سبب نزول و علت ظهور ان تفكر بايد نمود شاید

بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس
نقطه اولی روح ما سویه فداه و وصیتش کل را در عدم
اعتراض بظهور اعظم مع ذلك بعضی باسم مرآت و برخی باسم
وصی و حزبی باسم ولی از حق محرومند عنقریب بمثابه حزب
قبل اسم نقیب و نجیب هم بمیان میاید شاید رکن رابع هم
یافت شود بگوای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از
مقصود عالمیان محروم نمائید قل لعمر الله لا ینفعکم البیان ولا

ص ۹۹

ما عند القوم الا بام الكتاب الذي ينطق في المآب قد اتى
المالك و الملك و الملكوت لله المهيمن القيوم و اگر نفسی از کتاب
هیكل مقصود را ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود
عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلهم يتخذون الى
الحق سبيلا باری اليوم بیان و دون ان معلق بقبول است
و بعضی بلفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت
صمدانی محرومند بگو ایغافلهای عالم این لفظ هم از بیان بوده
استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالی ایاک انی استعین
ان تحتجب بما نزل فی البیان مکرر فرموده از بیان و آنچه
در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود
محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین
ظاهر شود من اول عابد ینم و در مقام دیگر میفرماید چه
کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق
بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده
و نیستند بگوای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید

ص ۱۰۰

بانچه که از برای ان از عدم بوجود آمده اید در جهالت هادی تفکر
نمائید مقامیکه بحر بیان الهی در کل حین ظاهر و مشهود
و نیر برهان از افق سماء اراده مشرق و لائح تابعانش را
بررد او امر نموده و حال بنار ضعیفه و بغضاء مشتعلند و شاعر

نیستند بگو ای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی باثمار لا تحصی
ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر
نما و بسمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ
امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلك کلّ بصیر و کلّ
منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سویه فداه این ایام
حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الاوهام
و الظنون و خذوا ما اتیکم من لدی الله المهیمن القیوم
لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسیکه صاحب
سمع و بصرند و دارای قلب و فؤاد بجزیره توجه نمایند و بعد
باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحق
نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف

ص ۱۰۱

محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص
جناب خال علیه بهاء الله الابهی در حضورنازل و کیفیت
حبس و سفر اینمظلوم در آن مذکور ان را بغیر نسبت داده اند بگو
ایغافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد
یکی از منتسبین الّذی سمی بمحمد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت
حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود
ارض طا حبش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در ان
محل صعود نمود و ان الواح را یکی از نساء ان ارض سرقت
نموده نزد اخت که در ارض طا ساکن است فرستاد دیگر حقّ
عالم است که انها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم
داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی
از او ظاهر و ان اینکه ورقه که از دوست بوده و باو
منسوب لاجل عزّت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد
اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم
و واضحست از قرائت لوحی عاجز و لکن براوهام متوهمین بشأنی

ص ۱۰۲

افزوده که غیر حق بر آن عالم نه آتہ یسمع و یری و هو السّميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محلّ دیگر بوده اند باری از عمل خود مایوس شد و بغیر توجّه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بانچه سزاوار است حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرا ت مقرّبین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در ان چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسل الله ان یؤیّدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انّه هو التّوّاب الغفور الرّحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم قل یا ملأ المعرضین انّ النّقطة یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملأ البیان تالله قد ظهر من فدیة بنفسی فی سبیلہ اعظکم و انصحکم و اوصیکم بان تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سماء مشیّته بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم تفکروا بائی امر آمنتّم و بائی حجّة اقبلتم الی وجهی و اخذتم

ص ۱۰۳

کتابی لعمری قد نصب خبآء المجد و سرادق العزّ قد فزتم بیوم مارأت عین الابداع شبهه اعرفوا مقامه اما ترون رایة البیان علی اعلى مقام الامکان و اما تنظرون علم انّه لا اله الا هو بین الادیان ضعوا ما عندکم لعمر الله لا یعادل بکلمة عمّا نزل بالحقّ من سماء فضله از مرقاة اسما صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست یا اهل بها تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصافهای عالم از ان گذشته اندو بفحشا تمسک جسته اند امروز باید کلّ بتقدیس و تنزیه حق را نصرت نمائید نفوذ و تاثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد باقوال کفایت مینمایند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم میشود اقوال هم باید مطابق بما خرج من فم ارادة الله فی الالواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینمودند

باقوال بعضی از کاذبین و مفتترین جوهر سمع را از ما ینبغی
محرورم نمیساختند اینمظلوم از ارض طا بامر حضرت سلطان

ص ۱۰۴

عراق عرب توجّه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو
ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از
ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرّ امنی جز ظلّ الله
بود البتّه بانمقام توجّه مینمود و از ان گذشته حین هجرت
از زوراء بمدینه کبیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیّه را
بان شطر توجّه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم
که باید بشطر ایران توجّه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از
اطراف جمع شده همراه ببری که از دست نرود بعد از
خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یکنفر عرب بموصل
توجّه نمود و در آنمحل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد
شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایشی
اعظم و ابهی از ظلّ سدره مشاهده مینمود البتّه بانشطر
توجّه میکرد قل یا ملأ البیان فکروا فیما ظهر بالحقّ ثم انصفوا
فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله ربّ العالمین مع این
اشارات واضححه و علامات لائحه ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون

ص ۱۰۵

و عملوا ما لا عمله المشرکون در ان هجرت هفتاد نفر در حضور بودند
و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلک ببعضی نوشته ما با حضرات
نبوده ایم و ان مظاهر اوهام هم قبول نموده اند باری
بهر جهت که توجّه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری
شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از
ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند قل یا هادی
اتق الله اتق الله و لا تتبعه اهوآئک و لا مفتريات الذین نقضوا
عهد الله و میثاقه انظر انظر ان البحر امام وجهک اسمع اسمع
ان النداء ارتفع بین الارض و السماء ارجع الی آثار الله و

رحمته لعلها تجذبك الى افق العزة و ترى نفسك مستويا على
سرير الانصاف من لدى الله مالک العناية و الالطاف
چندی قبل مناجاتی از قلم اعلى نازل بارض صاد فرستادیم
که هادی منقطعاً عن دون الله قرائت نماید شاید برجوع فائز
گردد و لکن صخره صمّا از نفحات بیان مالک اسماء حرکت نمود
و از امواج بحر عطا نصیب بر نداشت ان مناجات را امر نمودیم

ص ۱۰۶

در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار
مؤثر است نسئل الله ان یوقک الکلال علی ما یحبّ و یرضی یا
ایها الطائر فی هوائی و المتوجه الی انوار وجهی و الشارب
رحیق بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو المقتدر الامر الحکیم
چندی قبل نامه ات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل
و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک با شرافات نیر عنایت
منورگشت لعمر الله فائز شدند بانچه که شبه و مثل نداشته از
حق میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک
بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل
قیام نمودیم زنجیر منع نمود حبس حایل نشد کند احداث خوف
نکرد سطوت و وضو صماء و صفوف و الوف مانع نشد تا انکه
نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلى و
نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوع حال
از خلف حجاب شردمه بیرون دویده اند و عمل نموده اند انچه را
که عین حقیقت گریست یا ایها المتمسک بحبل عطائی مع امواج

ص ۱۰۷

بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال ننمودند و بما
ینبغی فائز نگشتند قل الهی الهی لک الحمد بما انزلت آیاتک و
اظهرت بیناتک و نورّت افئدة المقرّبین بنور عرفانک
و المخلصین بضیاء بیانک استلک ببحر فضلک و سماء جودک

وما كان مخزوناً في علمك و مكنوناً في كنز عصمتك و باللآلى
المستورة في خزائن قلمك الاعلى و بانوار وجهك يا مولى
الورى و مالک العرش و الثرى ان تؤيد المعرضين على الاقبال
و المنكرين على الاقرار و الغافلين على الرجوع الى شطر رحمتك
و الانابة لدى باب عفوك و غفرانك انك انت التّوّاب
العفّار الفضّال العليم الحكيم

هو السّامع المجيب

قل سبحانك اللّهمّ يا الهى تبت اليك انك انت التّوّاب الكريم
سبحانك اللّهمّ اشهد انى ارتكبت ما انفطرت به سمآء العدل
و انشقت ارض الانصاف ارحمنى بجودك انك انت ارحم
الرّاحمين انا الذى بظلمى صعدت زفرات المخلصين من اوليائك

ص ١٠٨

و نزلت عبرات المقرّبين من امنائك انا الذى بعصيانى
حرق ستر حرمتك و ناح اهل مدائن علمك و فضلك اشهد
اننى سبقت فى الخطاء اشرار خلقك و عملت ما ذابت به اكباد
اصفيائك ارحمنى يا مالكى و سلطانى ثم اغفر لى بفضلك انك
انت العفّار الكريم اشهد انى ارتكبت ما تغيّرت به الوجوه التّورآء
فى الفردوس الاعلى و سقطت اوراق الجنّة العليا اسئلك يا
مأوى الخائفين و مهرب المضطّرين و غاية آمال العارفين
ان تكفّر عنى سيئاتى التى منعتنى عن الورود فى لجة بحر جودك
و عنايتك و الدّخول فى بساط عزّك و عطائك آه آه
قطعت بسيف جفائى شجر رجائى و احرقت بنار عصيانى ستر
عفتى و مقامى اين الوجه يا الهى لا توجه به الى انوار وجهك
و اين الاستحقاق لا تقرب به الى عمّان عفوك و رحمتك
قد خلقتنى لاعلاء كلمتك و ارتفاعها و انا ضيّعتها و انزلتها انا
الذى يا الهى كفرت بنعمتك و جادلت باياتك و انكرت حجّتك
و برهانك ترى يا الهى عبراتى منعتنى عن بدائع ذكرك و

ص ١٠٩

ثنائك وزفرائى تشهد بغفلتى وخطائى امام علمك انا الذى
ما استحييت من مشرق آياتك و مطلع بيناتك و مهبط علمك و
مصدر اوامرک و احكامك فآه آه من خطيئاتى التى ابعدتنى
عن شاطى بحر قريک و اجترحاتى التى منعتنى عن القيام لى
باب فضلک هل تحرم يا الهى من اقر بظلمه و اعترف بذنبه
و اقر بکرمک العميم وجودک العظيم فآه آه بحر الخطأ اقبل الى
بحر عطائك و عمان الغفلة و الغوى اراد عمان عفوك و رحمتك
و عزتك يا مقصود العالم و محبوب الامم احب ان ابكى و انوح
على نفسى بدوام ملكك و ملكوتك كيف لا ابكى ابكى لظلمى فى ايام
فيها اشرق نير عدلك من افق سماء ارادتك فكيف لا
ابكى ابكى لبعدى عن ساحة قريک و خطائى عند نزول عطائك
و كفرانى عند ظهورات نعمتك و آلائك انا الذى يا الهى هربت
عن ظل رحمتك و اتخذت لنفسى مقاماً عند اعدائك فيا ليت
اكتفيت بذلك بل نطقت بما تشبكت به افئدة اهل سراق
عزك و مجدک و جرى الدم من عيون اهل مدائن علمك و حکمتک

ص ١١٠

سبحانک يا الهى و سيدى کم من يوم اقبلت الى عبدک هذا
و ذكرته بجودک و دعوته الى بحر رحمتك و افق فضلک و هو
اعرض عنک و عن ارادتك و انکر بدائع عناياتک و مواهبک
اى رب ارحم الذى لا راحم له الا انت و لا ملجأ له الا انت
ولا خلاص له الا بجودک و لا مناص له الا بقدرتك اشهد يا الهى
بظلمى تغيرت اثمار سدره المنتهى و اصفرت اوراق الفردوس الاعلى
ترانى يا الهى راجعاً اليک و نادماً عما ارتكبت يدى و لسانى و
قلبى و قلمى اسئل الجود يا مالک الوجود و الکرّم يا ساين التعم
اشهد يا الهى بفضلك و عنايتک و بظلمى و شرکى بين اصفيائك
و امنائک آه آه بظلمى اخذت الزلازل قبائل مدائن العدل
و الانصاف ثم الذين طافوا عرشک يا مولى الورى و رب
العرش و الثرى اسئلک بسلاطنک و عظمتک و قدرتك

التي احاطت على ارضك وسمائك وبعفوك القديم وفضلك
العميم ان تكتب لى ما يطهرنى من دنس اعمالى التي منعتنى عن التقرب
الى بساطك الاقدس ومقامك المقدس اشهد انى كنت من

ص ١١١

عبدة الاوهام وظننت انى من الموقنين ومشركا وحسبت انى
من الموحدين فاه آه عملى سوّد وجهى فى حضورك وارتكابى اطرذنى
عن باب عطائك الذى فتح على من فى ارضك وسمائك
فاه آه قد وردت سهام اوهامى على جسد امرك واسياف
عصيانى على هيكل مشيتك فاه آه بنار غفلتى احترقت افئدة
الاولياء و بظلمى ناحت الاشياء هل الرجوع اليك يقربنى
الى ساحة عزك وهل التوجه الى بابك ينجينى من نفسى وطغيانها
ويخلصنى من سوء افعالها وظلمها وغفلتها لا وعظمتك وعزتك
لا تنفعنى الاشياء عما خلق فى ناسوت الانشاء الا بامرک و
حكمتك اى ربّ اشهد هذا الحين بتقدیس ذاتك عن الامثال
وتزيه كينونتک عن الذکر والمقال انک انت الغنى المتعال
فى المبدء والمآل الهى الهى انقذنى بذراعى قدرتك من بئر النفس
والهوى وخلصنى من نار البغى والطغى لم ادريا الهى باى وجه
اتوجه اليك بعد علمى بانّ جريراتى وخطيئاتى حالت بينى
وبين رضائك وقربك ومنعتنى عن الحضور امام كرسى عدلك

ص ١١٢

فى العشى اذكرك يا الهى وفى الاشرار اناديك يا محبوبى
وفى الاسحار ادعوك يا مالكى باسمك الفضال وباسمك الفيّاض
وباسمك الوهاب وعزتك ونفوذ نفحات وحيك واقتدار
مشيتك كاد ان ينقطع رجائى من سوء فعلى وعملى اى ربّ انا
عبدك وابن عبدك وابن امتك قد سرعت الى بحر الغفران
بذنب اكبر من الجبال واوسع من ميدان الخيال اسئلك
يا غنى المتعال بدائع جودك وفضلك ورحمتك التي سبقت
الارضين والسّموات وعفوك الذى احاط على الممكنات لا اله

هو التّاطق بالحقّ فی ملکوت البیان

یا مشارق العدل و الانصاف و مطالع الصّدق و اللطاف
انّ المظلوم بیکی و یقول ینوح و ینادی الّهی الّهی زین رؤس
اولیائک باکلیل الانقطاع و هیاکلهم بطراز التّقوی ینبغی
لاهل البهّاء ان ینصروا الرّب به بیانهم و یعظوا النّاس باعمالهم
و اخلاقهم اثر الاعمال انفذ من اثر الاقوال یا حیدر قبل

ص ۱۱۳

علی علیک ثناء الله و بهائه قل انّ الانسان یرتفع بامانته
و عفّته و عقله و اخلاقه و یهبط بخیانته و کذبه و جهله و نفاقه
لعمری لا یسمو الانسان بالزّینة و الثّروة بل بالآداب و المعرفة
اهل ایران اکثری بکذب و ظنون تربیت شده اند کجاست
مقام آن نفوس و مقام رجالیکه از خلیج اسما گذشته اند
و بر شاطی بحر تقدیس خرگاه افراشته اند باری نفوس
موجوده لایق اصغاء تغرّادات حمامات فردوس اعلی نبوده
و نیستند مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشّکور اکثری از عباد
باوهام انس دارند یکقطره از دریای وهم را بر بحرایقان
ترجیح میدهند از معنی محروم باسم متمسکند و از مشرق آیات
الهی ممنوع و بظنون متشبّث انشاء الله انجناب در جمیع احوال
مؤید باشند بر کثر اصنام اوهام و خرق سبحات انام الامر
بید الله مظهر الوحی و الالهام و مالک یوم القیام آنچه جناب
مذکور درباره بعضی از مبلغین ذکر نموده اصغاشد قد نطق بالحقّ
بعضی از نفوس غافله در بلاد باسم حق سائرنند و بتضییع امرش

ص ۱۱۴

مشغول و اسم آن را نصرت و تبلیغ گذاشته اند مع
انکه انجم شرائط مبلغین از آفاق سموات الواح الّهی مشرق

ولائح هر منصفی گواه و هر بصیری آگاه که حق جلّ جلاله در لیالی
 و ایام بانچه سبب ارتفاع مقامات و مراتب انسانست تکلم فرموده
 و تعلیم نموده اهل بها چون شمع ما بین جمع مشرق و لائحد
 و بارادة الله متمسک اینمقام مالک مقامهاست طوبی
 لمن نبذ ما عند العالم رجاء ما عند الله مالک القدم قل
 الهی الهی ترانی طائفاً حول ارادتک و ناظراً الی افق جودک
 و منتظراً تجلیات انوار نیر عطاآتک اسئلک یا محبوب افئدة العارفين
 و مقصود المقرین ان تجعل اولیائک منقطعین عن اراداتهم متمسکین
 بارادتک ای ربّ زینهم بطراز التقوی و نور هم بنور الانقطاع
 ثم ایدهم بجنود الحکمة و البیان لاعلاء کلمتک بین خلقک و اظهار
 امرک بین عبادک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک
 زمام الامور لا اله الا انت العزيز الغفور یا ایها الناظر الی الوجه
 این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت از بعضی از

ص ۱۱۵

ظالمین که خود را بحق نسبت میدهند ظاهر شد آنچه که فرائض صدق
 و امانت و عدل و انصاف مرتعد مع آنکه کمال عنایت و عطا
 درباره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت عمل نمود آنچه را که عین
 الله گریست و از قبل ذکر شد آنچه که سبب آگاهی و انتباه است
 چند سنه ستر نمودیم که شاید متنبه شود و راجع گردد اثری
 ظاهر نه بالاخره امام وجوه خلق بر ترضیع امرالله قیام
 نمود ستر انصاف را درید نه رحم بر خود و نه بر امرالله نمود
 حال حزن اعمال بعض دیگر بر حزن اعمال او غلبه نمود
 از حق بطلب نفوس غافله را تأیید فرماید بر رجوع و انابة
 انه هو الغفار و هو الفضال الکریم این ایام باید کل باتحاد
 و اتفاق تمسک نمایند و بنصرت امرالله مشغول گردند که شاید
 نفوس غافله فائز شوند بانچه که سبب رستگاری ابدیست
 باری اختلاف احزاب سبب و علت ضعف شده هر حزبی
 راهی اخذ نموده و بحلی تمسک جسته مع کوری و نادانی خود را
 صاحب بصرو علم میدانند از جمله عرفای ملت اسلام بعضی

ص ۱۱۶

از آن نفوس متشبثند بآنچه که سبب کسالت و انزواست
لعمریه از مقام بکاهد و بر غرور بیفزاید از انسان باید
ثمری پدید آید انسان بی ثمر بفرموده حضرت روح بمثابه
شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نار آن نفوس در مقامات
توحید ذکر نموده اند آنچه را که سبب اعظم است از برای ظهور
کسالت و اوهام عباد فی الحقیقه فرق را برداشته اند و
خود را حق پنداشته اند حق مقدّس است از کل در کل
آیات او ظاهر آیات از اوست نه او در دفتر دنیا کل مذکور
و مشهود نقش عالم کتابیست اعظم هر صاحب بصری ادراک
مینماید آنچه را که سبب وصول بصراط مستقیم و نبأ عظیم است
در تجلیات آفتاب مشاهده نمائید انوارش عالم را احاطه
نموده و لکن تجلیات از او و ظهور اوست بنفس او نه نفس او آنچه
در ارض مشاهده میشود حاکی از قدرت و علم و فضل اوست و او
مقدّس از کل حضرت مسیح میفرماید باطفال عطا فرمودی
آنچه را که علما و حکما از ان محرومند حکیم سبزواری گفته اذن

ص ۱۱۷

واعیه یافت نمیشود و الا زمزمه سدره طور در هر شجر موجود
در لوح یکی از حکما که از بسیطة الحقیقه سؤال نموده بحکیم مذکور
مشهور خطاب نمودیم اگر اینکلمه فی الحقیقه از تو بوده چرا
ندای سدره انسان را که از اعلی مقام عالم مرتفعست نشنیدی
اگر شنیدی و حفظ جان و خوف ترا از جواب منع نمود چنین
شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سمع محروم بوده
باری در قول فخر عالمند و در عمل ننگ امم انا نفخنا فی الصّور
و هو قلمی الاعلی و انصعق منه العباد الا من حفظه الله فضلاً من عنده
و هو الفضال القدیم قل یا معشر العلماء هل تعترضون علی
قلم إذ ارتفع صریره استعدّ ملکوت البیان لاصغائه و خضع
کلّ ذکر عند ذکره العزیز العظیم اتقوا الله ولا تتبعوا الظنون

والاوهام اتبعوا من اتيكم بعلم مبين و يقين متين سبحان الله
كتر انسان بيان اوست اينمظلوم از اظهار آن توقّف نموده
چه كه منكران در كمينگاهان مترصدند الحفظ من الله ربّ
العالمين انا توكلنا عليه و فوضنا الامور اليه و هو حسبنا و حسب

ص ۱۱۸

كل شئ هو الّذي باذنه و امره اشرق نير الاقتدار من افق
العالم طوبى لمن شهد و عرف و ويل للمعرضين و المنكرين
و لكن اينمظلوم حكما را دوست داشته و ميدارد يعنى آنانكه
حكمتشان محض قول نبوده بلكه اثر و ثمر در عالم از ايشان ظاهر
شده و باقى مانده بر كل احترام اين نفوس مباركه لازم
طوبى للعاملين و طوبى للعارفين و طوبى لمن انصف فى الامور
و تمسك بحبل عدلى المتين اهل ايران از حافظ و معين
گذشته اند و باوهام جهلا متمسك و مشغول بشأنى باوهام
متشبثند كه فصل آن ممكن نه مگر بذراعى قدرت حقّ جلّ جلاله از
حق بطلب تا حجبات احزاب را باصبع اقتدار بردارد تا كل
اسباب حفظ و علو و سمو را بيانند و بشطر دوست يكتا

بشتابند كلمة الله در ورق اول فردوس اعلى از قلم ابهى
مذكور و مسطور براستى ميگويم حفظ مبين و حصن متين
از براى عموم اهل عالم خشية الله بوده آنست سبب اكبر
از براى حفظ بشر و علت كبرى از براى صيانت و رى

ص ۱۱۹

بلى در وجود آيتى موجود و آن انسانرا از آنچه شايسته و
لايق نيست منع مينمايد و حراست ميفرمايد و نام آنرا حيا
گذارده اند و لكن اينفقره مخصوص است بمعدودى كل داراى
اينمقام نبوده و نيستند كلمة الله در ورق دوم از فردوس
اعلى قلم اعلى در اين حين مظاهر قدرت و مشارق اقتدار
يعنى ملوك و سلاطين و رؤسا و امرا و علما و عرفا را نصيحت

میفرماید و بدین و بتمسک بآن وصیت مینماید آنست سبب
بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان سستی
ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده
براستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار
افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است اسمعوا یا اولی

الابصار ثم اعتبروا یا اولی الانظار کلمة الله در ورق سوم
از فردوس اعلی یا ابن الانسان لو تكون ناظراً الى الفضل
ضع ما ینفعک و خذ ما ینتفع به العباد و ان تکن ناظراً الى
العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک انّ الانسان مرّة

ص ۱۲۰

یرفعه الخضوع الى سماء العزّة و الاقتدار و اخرى ینزله الغرور
الى اسفل مقام الذلّة و الانکسار یا حزب الله يوم عظیمست
و ندا بزرگ در لوحی از الواح از سماء مشیت اینکلمه علیا نازل
اگر قوه روح بتمامها بقوه سامعه تبدیل شود میتوان
گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع و آلا
این آذان آلوده لایق اصغاء نبوده و نیست طوبی للسامعین

و ویل للغافلین کلمة الله در ورق چهارم از فردوس اعلی
یا حزب الله از حق جلّ جلاله بطلبید مظاهر سطوت و قوت را
از شرّ نفس و هوی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور
دارد از حضرت محمّد شاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر اول
نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی
قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطا و عطای ایشان
عظیم است سلطانیکه غرور اقتدار و اختیار او را از عدل
منع ننماید و نعمت و ثروت و عزّت و صفوف و الوف او را
از تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملاً اعلی دارای
مقام اعلی و رتبه علیا است

برکل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی لملک
 ملک زمام نفسه و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الانصاف
 علی الاعتساف کلمة الله در ورق پنجم از فردوس اعلی
 عطیة کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خرد بوده و هست
 اوست حافظ وجود و معین و ناصر او خرد پیک رحمن است
 و مظهر اسم علام باو مقام انسان ظاهر و مشهود اوست
 دانا و معلّم اول در دبستان وجود و اوست راهنما و دارای
 رتبه علیا از یمن تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد
 و از افلاک گذشت اوست خطیب اول در مدینه عدل و در
 سال نه (۹) جهانرا بشارت ظهور منور نمود اوست دانای یکتا
 که در اول دنیا بمرقاة معانی ارتقا جست و چون باراده رحمانی
 بر منبر بیان مستوی بدو حرف نطق فرمود از اول بشارت
 وعد ظاهر و از ثانی خوف وعید و از وعد و وعید بیم و امید
 باهر و باین دو اساس نظم عالم محکم و برقرار تعالی الحکیم
 ذو الفضل العظیم کلمة الله در ورق ششم از فردوس اعلی

سراج عباد داد است او را بباذهای مخالف ظلم و اعتساف
 خاموش نمائید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد
 در اینکلمة علیا بحر حکمت الهی موج دفاتر عالم تفسیر آن را
 کفایت ننماید اگر عالم باین طراز مزین گردد شمس کلمة یوم
 یعنی الله کلا من سعته از افق سماء دنیا طالع و مشرق مشاهده
 شود مقام این بیان را بشناسید چه که از علیا ثمره شجره قلم
 اعلی است نیکو است حال نفسیکه شنید و فائز شد براستی
 میگویم آنچه از سماء مشیت الهی نازل ان سبب نظم عالم و علت
 اتحاد و اتفاق اهل آنست کذلک نطق لسان المظلوم فی سجنه
 العظیم کلمة الله در ورق هفتم از فردوس اعلی ای دانایان
 امم از بیگانگی چشم بردارید و بیگانگی ناظر باشید و باسبابیکه
 سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید

این یکشبر عالم یک وطن و یکمقام است از افتخار که سبب اختلافست بگذرید و بانچه علت اتفاقست توجه نمائید نزد اهل بها افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش است نه بوطن و مقام ای

ص ۱۲۳

اهل زمین قدر اینکلمه آسمانیرا بدانید چه که بمنزله کشتی است از برای دریای دانائی و بمنزله آفتاب است از برای جهان بینائی کلمه الله در ورق هشتم از فردوس اعلی دار التعلیم باید در ابتدا اولاد را بشرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشانرا از مناهی منع نماید و بطراز اوامر مزین دارد و لکن بقدریکه بتعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند آنه یلهمهم ما یشاء و هو المدبر العلیم از قبل فرمودیم تکلم بدو لسان مقدر شد و باید جهد شود تا بیکی منتهی گردد و همچنین خطوط عالم تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و باطل نگردد و جمیع ارض مدینه واحده و قطعه واحده مشاهده شود کلمه الله در ورق نهم از فردوس اعلی براستی میگویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد در تمدن اهل غرب

ص ۱۲۴

ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده آلت جهنمیّه بمیان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آنرا چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده اصلاح این مفاسد قویّه قاهره ممکن نه مگر با اتحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب بشنوید ندای مظلومرا و بصلح اکبر تمسک نمائید اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از افنده و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هواء ارض کلّها و سمیت آن سبب هلاکت سبحان الله

امر عجیبی مشاهده گشت برق یا مثل آن مطیع قائد است و بامر
او حرکت مینماید تعالی القادر الذی اظهر ما اراد بامر
المحکم المتین یا اهل بها اوامر منزله هر یک حصنی است
محکم از برای وجود انّ المظلوم ما اراد الا حفظکم و ارتقاءکم
رجال بیت عدل را وصیت مینمائیم و بصیانت و حفظ عباد
واماء و اطفال امر میفرمائیم باید در جمیع احوال بمصالح عباد
ناظر باشند طوبی لامیر اخذ ید الاسیر و لغنی توجه الی

ص ۱۲۵

الفقیر و لعادل اخذ حقّ المظلوم من الظالم و لامين عمل ما امر
به من لدن آمر قدیم یا حیدر قبل علی علیک بهائی و ثنائی
نصائح و مواعظ عالم را احاطه نموده مع ذلك سبب احزان
شده نه فرح و سرور چه که بعضی از مدعیان محبت طغیان
نموده اند و وارد آورده اند آنچه را که از ملل قبل و علمای
ایران وارد نشد قلنا من قبل لیس بلیتی سجنی و ما ورد علی
من اعدائی بل عمل احبائی الذین ینسبون انفسهم الی نفسی
و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی مکرر امثال این بیانات
نازل و لکن غافلین را نفعی نبخشید چه که اسیر نفس و هوی
مشاهده میشوند از حق بطلب کل را تأیید فرماید بر انا به و رجوع
تألفس بمشهیاتش باقی جرم و خطا موجود امید آنکه ید بخشش
الهی و رحمت رحمانی کل را اخذ نماید و بطراز عفو و عطا مزین
دارد و همچنین حفظ فرماید از آنچه سبب تزییع امر اوست
ما بین عبادش انه هو المقتدر القدير و هو الغفور الرحيم
کلمة الله در ورق دهم از فردوس اعلی یا اهل ارض

ص ۱۲۶

انزوا و ریاضات شاقّه بعزّ قبول فائز نه صاحبان
بصر و خرد ناظرند باسبابیکه سبب روح و ریحانست
امثال این امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متولد
لائق اصحاب دانش نبوده نیست بعضی از عباد از قبل

و بعد در مغارهای جبال ساکن و بعضی در لیالی بقبور متوجه
 بگو بشنوید نصیح مظلومرا از ما عندکم بگذرید و بانچه ناصح
 امین میفرماید تمسک جوئید لا تحرموا انفسکم عمّا خلق لکم
 انفاق عند الله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور
 انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان و یؤثرون
 علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه
 فاولئک هم الفائزون فی الحقیقه اینکلمه مبارکه در اینمقام
 آفتاب کلمات است طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه انه
 من اهل البهآء فی السفینه الحمراء من لدی الله العلیم الحکیم
 این ایام حضرات افنان و امین علیهم بهائی و عنایتی
 بحضور و لقا فائز و همچنین نبیل بن نبیل و ابن سمندر

ص ۱۲۷

علیهم بهآء الله و عنایته حاضر و از کأس وصال مرزوق
 سنئل الله ان یقدر لهم خیر الآخرة و الاولى و ینزل علیهم
 من سماء فضله و سحاب رحمته بركة من عنده و رحمة من
 لدنه انه هو ارحم الراحمین و هو الفضال الکریم یا حیدر قبل
 علی نامه دیگر شما که باسم جود ارسال نمودی بساحت
 اقدس فائز لله الحمد مزین بود بنور توحید و تقدیس و مشتعل بود
 بنار محبت و وداد از حق بطلب ابصار را قوت بخشد و بنور
 تازه منور دارد شاید فائز شود بانچه که شبه و مثل نداشته
 امروز آیات ام الكتاب بمثابة آفتاب مشرق و لائح بکلمات
 قبل و بعد مشتبه نشده و نمیشود ان المظلوم لا یحب ان یتدل
 فی امره بما ظهر من غیره اوست محیط و ما سواش محاط قل
 یا قوم اقرؤا ما عندکم و نقرء ما عندنا لعمر الله لا یذکر عند ذکره
 اذکار العالم و ما عند الامم یشهد بذلك من ینطق فی کل شأن
 انه هو الله مالک يوم الدین و رب العرش العظیم سبحان الله
 معلوم نیست معرضین بیان بچه حجّت و برهان از سید امکان

ص ۱۲۸

اعراض نموده اند مقام این امر فوق مقام ما ظهر و يظهر است
اگر نعوذ بالله اليوم نقطة بيان حاضر باشد و در تصدیق توقف
نماید داخل کلمه مبارکه که از مطلع بیان انحضرت نازل
شده میشوند قال و قوله الحقّ حقّ لمن يظهره الله ان یردّ من لم
یکن اعلی منه فوق الارض بگوای بیدانشها اليوم آنحضرت
باننی انا اول العابدین ناطق بضاعت عرفان خلق مزجاتست
وقوه ادراکشان ضعیف شهد القلم الاعلی بفرهم و غناء الله
رب العالمین سبحان الّذی خلق الخلق وهو الحقّ علام
الغیوب قد نزل ام الكتاب و الوهاب فی مقام محمود قد
طلع الفجر و القوم لا یفقهون قد اتت الآیات و منزلها فی
حزن مشهود قد ورد علی ما ناح به الوجود قل یا حیّی فأت بآیه
ان کنت ذی علم رشید هذا ما نطق به مبشّری من قبل و فی
هذا الحین یقول اننی انا اول العابدین انصف یا اخی هل
کنت ذابیان عند امواج بحر بیانی و هل کنت ذا ندآء
لدى صریر قلمی و هل کنت ذا قدرة عند ظهورات قدرتی

ص ۱۲۹

انصف بالله ثم اذکر اذ کنت قائما لدى المظلوم و نلقى
علیک آیات الله المهیمن القیوم ایاک ان یمنعک مطلع الکذب
عن هذا الصّدق المبین یا ایها الناظر الی الوجه بگوای
عباد غافل بقطره از بحر آیات الهی محروم گشتید و بذره از
تجلیات انوار آفتاب حقیقت ممنوع لولا البهآء من یقدر
ان یتکلم امام الوجوه انصفوا و لا تكونوا من الظالمین به ماجت
البحار و ظهرت الاسرار و نطقت الاشجار الملک و الملکوت
لله منزل الآیات و مظهر البینات بیان فارسی حضرت
مبشّرا ملاحظه نمائید و ببصر عدل در ان مشاهده کنید انه یتهدیکم
الی صراط ینطق فی هذا الحین بما نطق لسانه من قبل اذ کان
مستویا علی عرش اسمه العظیم ذکر اولیای آن اطراف را نموده اند
لله الحمد هر یک بذکر حقّ جلّ جلاله فائز گشت و اسامی کلّ در
ملکوت بیان از لسان عظمت جاری و ظاهر طوبی لهم و نعیمما

لهم بما شربوا رحيق الوحى و الالهام من ايدى عطآء ربهم
المشفق الكريم نسل الله ان يوقهم على الاستقامة الكبرى

ص ١٣٠

و يمدهم بجنود الحكمة و البيان انه هو المقتدر القدير كبر من
قبلى عليهم و بشرهم بما اشرق و لاح نير الذكر من افق سماء
عطآء ربهم الغفور الرحيم ذكر جناب حا قبل ل ط سين را نمودند
انا زيننا هيكله بطراز العفو و رأسه باكليل الغفران له ان
يباهى بين الانام بهذا الفضل المشرق اللآتح المبين بگو محزون
مباش بعد از نزول اين آيه مباركه مثل انست كه در اين
حين از بطن ام متولد گشته قل ليس لك ذنب و لا خطآء
قد طهرك الله من كوثر بيانه فى سجنه العظيم نسله تبارك
و تعالى ان يؤيدك على ذكره و ثنائه و يمدك بجنود الغيب
انه هو القوي القدير ذكر اهل طار را نموديد انا اقبلنا الى
عباد الله هناك و نوصيهم فى اول البيان بما انزله نقطة
البيان لهذا الظهور الذى به ارتعدت فرآئص الاسماء و سقطت
اصنام الاوهام و نطق لسان العظمة من افقه الاعلى تالله قد
ظهر الكنز المكنون و السر المخزون الذى به ابتم ثغما كان
و ما يكون قال و قوله الحق و قد كتبت جوهرة فى ذكره و هو

ص ١٣١

انه لا يستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان و نوصيهم
بالعدل و الانصاف و الامانة و الديانة و ما ترتفع به كلمة الله
و مقاماتهم بين العباد و انا الناصح بالعدل يشهد بذلك من
جبرى من قلمه فرات الرحمة و من بيانه كوثر الحيوان لاهل
الامكان تعالى هذا الفضل الاعظم و تباهى هذا العطآء المبين
يا اهل طار اسمعوا نداء المختار انه يذكركم بما يقربكم الى الله
رب العالمين انه اقبل اليكم من سجن عكآء و انزل لكم ما تبقى
به اذكاركم و اسمائكم فى كتاب لا ياخذه المحو و لا تبدله
شبهات المعرضين ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم به

من لدن آمرِ قدیمِ هذا يوم فيه تنادی سدرۃ المنتهی و
تقول یا قوم انظروا اثماری و اوراقی ثم استمعوا حقیفی
ایاکم ان تمنعکم شبهات القوم عن نور الیقین و بحر البیان
ینادی و یقول یا اهل الارض انظروا الی امواجی و ما
ظهر منی من لئالی الحکمة و البیان اتقوا الله و لا تكونوا من
الغافلین امروز جشن عظیم در ملاً اعلی بریا چه که آنچه در کتب آلهی

ص ۱۳۲

و عده داده شده ظاهر گشته یوم فرح اکبر است باید کل
بکمال فرح و نشاط و سرور و انبساط قصد بساط قرب نمایند
و خود را از نار بعد نجات دهند یا اهل طار خذوا بقوۃ اسمی
الاعظم کؤس العرفان ثم اشربوا منها رغماً لاهل الامکان
الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و انکروا حجته و برهانه و جادلوا
بآياته الّتی احاطت علی من فی السموات و الارضین
معرضین بیان بمثابه حزب شیعه مشاهده میشوند و بر قدم
ان حزب مشی مینمایند ذروهم فی اوهامهم و ظنونهم
انهم من الاخسرین فی کتاب الله العلیم الحکیم حال علمای
شیعه طراً بر منابر بسب و لعن حق مشغول سبحان الله
دولت آبادی هم متابعت آنقومرا نمود و بر منبر ارتقا
جست و تکلم نمود بانچه که لوح صیحه زد و قلم نوحه کرد در
عمل او و عمل اشرف علیه بهائی و عنایتی تفکر نمائید
و همچنین در اولیائیکه باین اسم قصد مقرر فدا نمودند و جانرا
در سبیل مقصود عالمیان انفاق کردند امر ظاهر و بمثابه

ص ۱۳۳

آفتاب لائح و لکن قوم خود حجاب خود شده اند از حق میطلبیم
ایشانرا مؤید فرماید بر رجوع انه هو التّواب الرّحیم یا اهل
طار انا نکبر من هذا المقام علی وجوهکم و نسئل الله تبارک و تعالی
ان یسقیکم ریحق الاستقامه من ایادی عطائه انه هو الفیاض
العزیز الحمید بگذارید نابالغهای عالم را که بهوی متحرکند

و بمطالع اوهام متشبث ائه مؤيدكم و معينكم ائه هو المقتدر على
ما يشاء لا آله الا هو الفرد الواحد العزيز العظيم البهاء من
لدنا على الذين اقبلوا الى مشرق الظهور و اقروا و اعترفوا
بما نطق به لسان البيان فى ملكوت العرفان فى هذا اليوم
المبارك العزيز البديع
هو المبين الحكيم

حق جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانى از معدن
انسانى آمده اليوم دين الله و مذهب الله انكه مذاهب مختلفه
و سبل متعدده را سبب و علت بغضا ننمايند اين اصول
و قوانين و راههاى محكم متين از مطلع واحد ظاهر و از

ص ۱۳۴

مشرق واحد مشرق و اين اختلافات نظر بمصالح وقت
و زمان و قرون و اعصار بوده اى اهل بها كمر
همت را محكم نمايد كه شايد جدال و نزاع مذهبي از
بين اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حباً لله و لعباده بر اين
امر عظيم خطير قيام نمايد ضعيفه و بغضاي مذهبي ناريست
عالم سوز و اطفاء آن بسيار صعب مگر يد قدرت الهى ناس را
از اين بلاء عقيم نجات بخشد در محاربه واقعه بين دولت عليه
و روس ملاحظه نمايد طرفين از مال و جان گذشتند چه
مقدار قريها كان لم يكن مشاهده شد مشكوة بيان را اين
كلمه بمثابه مصباح است اى اهل عالم همه باريكداريد و برگ
يكشاخسار بكمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوك
نمائيد قسم بافتاب حقيقت نور اتفاق آفاق را روشن
و منور سازد حق آگاه گواه اين گفتار بوده و هست
جهد نمايد تا باين مقام بلند اعلى كه مقام صيانت و حفظ
عالم انسانى است فائز شويد اين قصد سلطان مقاصد

ص ۱۳۵

و اين امل مليك آمال و لكن تا افق آفتاب عدل از

سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور اینمقام مشکل بنظر میآید
 و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای عصر
 گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت
 نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور اینمقام بلند
 اعلی بوده کفی بالله شهیدا ای اهل بها با جمیع اهل عالم
 بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست
 که دون شما از ان محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید
 اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا او را باو گذارید
 و درباره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذاب
 قلوبست و مائده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ
 و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی
 اگر اهل فرقان بشریعت غرا بعد از حضرت خاتم روح ما سویه فداه
 عمل مینمودند و بذیلش تشبث بنیان حصن امر مترعزع نمیشد
 و مدائن معموره خراب نمیکشت بلکه مدن و قری بطراز امن

ص ۱۳۶

و امان مزین و فائز از تعدیات امت مرحومه و دخان
 انفس شریره ملت بیضاء تیره و ضعیف مشاهده میشود اگر
 عامل میشدند از انوار آفتاب عدل غافل نمیکشتند سبحان
 الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون دیگر
 معین و یاور او و هر دو بر حسب ظاهر با جنود و عساکر
 ایشان در قلعه حدید ساکن و مظلوم در بیتیکه جداران
 بمثابه قرطاس الامل مقطوع الا من الله انه لو يشاء يجعل
 القرطاس حديداً اغلظ من الجبل و الحديد رقيقاً ارق
 من جفن العين لعمر الله ادعوهم الى النور و يدعونني الى النار
 و ما دعاء الظالمين الا في ضلال اردت لهم العزة و ارادوا
 لي الدلة الكبرى از اول ايام در دست غافلین مبتلا
 گاهی بعراق و هنگامی بارض سرّ و از انجا بعکاء که
 منفای قاتلین و سارقین بوده من غیر جهت ما را نفی نمودند
 و از این سجن اعظم معلوم نیست بکجا و چه جا محل گیریم العلم

عند الله ربّ العرش والثرى وربّ الكرسي الرفيع

ص ۱۳۷

ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله
بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلى ناظر باشند و
باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده
و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خذوا
امر الله و تمسکوا به انه نزل من لدن آمر حکیم با کمال شفقت
و رحمت اهل عالم را بما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم و
راه نمودیم قسم بافتاب حقیقت که از اعلى افق عالم اشراق
نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی
نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده اند
ظاهر شان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده
و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه
اینمقال امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را
مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغا نماید
امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشانیکه مشرق
آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب

ص ۱۳۸

جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و
بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و
مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بد کاران بدریای
بخشش بی پایان پی برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر
که بدکار گمان مینمود از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم
نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را سبب
علمای شیعه و اعمال نا شایسته بوده سبحان الله در کودکی
می شنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن میگوید که از احادیث
و اخبار بما رسیده یوم ظهور انحضرت بکلمه تکلم میفرماید و نقباء
کلّ از ان کلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار اختیار میکنند

آیا ان کلمه چیست که اعلی الخلق از حق اعراض مینمایند
ای معشر جهلا ان کلمه اینست و دراین حین میفرماید هو در قمیص
انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق نشنیده فرار نمودید
بگو اینست ان کلمه که از سطوتش فرآئص کل مرتعد الا من
شاء الله مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را

ص ۱۳۹

از شاطی بحر احدیه منع نموده اند و الا عالم عامل و حکیم
عادل بمتابۀ روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه
تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش بطراز انصاف قلم
اعلی حزب الله را وصیت میفرماید و بمحبت و شفقت
و حکمت و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصر او
جنود اعمال و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و
و توپ یک عمل پاک عالم خاکرا جنّت علیا نماید ایدوستان
باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حق جلّ جلاله را نصرت نمائید
الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید بما له ناظر نباشد
بل بما عند الله لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به
کلمة الله المطاعة قلب باید از شؤونات نفس و هوی مقدّس
باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیة نصر تقوی الله بوده
و هست اوست درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب الله را
نصرت مینماید لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی
جنود عالم محسوب بها فتح المقربون مدن القلوب باذن

ص ۱۴۰

الله ربّ الجنود عالمرا ظلمت احاطه نموده سراجی
که روشنی بنخشد حکمت بوده و هست مقتضیات ان را
باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظه مقاماتست
و سخن گفتن باندازه و شان و از حکمت حزم است چه که
انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول نماید از قبل نوشتیم
لا تطمئنوا من کلّ وارد ولا تصدقوا کلّ قائل در جمیع

احوال از حق جلّ جلاله بطلبید عبادش را از رَحِیقِ مَخْتوم
و انوار اسم قیوم محروم نفرماید یا حزب الله قلمی الاعلی
یوضی العباد بالامانة الكبرى لعمر الله نورها اظهر من نور الشمس
قد خسف کلّ نور عند نورها و ضیآئها و اشراقها از حق
میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم
نفرماید جمیع را در لیالی و ایام بامانت و عفت و صفا
و وفا امر نمودیم طوبی از برای عاملین از اول ایام که انوار
آفتاب امر از افق عراق اشراق نمود تاحین قلم بیان
از حرکت باز نماند بکمال روح و ریحان اهل امکان را

ص ۱۴۱

باعمال طیبه و اخلاق مرضیه وصیت نمود در لیالی و ایام
صریر قلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم
و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تفویض
ظاهر سی سنه و ازید آنچه بر این حزب مظلوم وارد صبر
نموده اند و بخدا گذاشته اند هر صاحب عدل و انصاف
بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد اینمظلوم در این
مدّت بمواعظ حسنه و نصائح شافیة کافیه تشبّت نمود تا بر کلّ
ثابت و واضح شد که حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس
آمده نزاع و جدال شان درند های ارض بوده و هست
اعمال پسندیده شأن انسان تبارک الرحمن الّذی علّمه
البیان بعد از همه زحمتها نه امراء دولت راضی و نه
علمای ملّت یکنفس یافت نشد که الله امام درگاه حضرت پادشاه
کلمه بگوید لن یصینا الا ما کتب الله لنا بمعروف عمل نمودند
و در اظهار منکر کوتاهی نرفت انصاف بمثابه عنقا شد و
صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلم نمود گویا عدل بمثل اهل حق

ص ۱۴۲

مبغوض عباد و مطرود بلاد گشته سبحان الله در فتنه ارض طا
احدی بما حکم به الله تکلم نمود نظر باظهار قدرت و ابراز خدمت

در حضرت سلطان معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته اند
 امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب بیت
 گلین را حصن متین گویند و از حقّ مبین چشم پوشند جمعی
 مصلحین عالمرا بتهمت فساد اخذ نمودند لعمر الله آن نفوس
 جز عزّت دولت و خدمت ملت قصدی و املی نداشته
 و ندارند لله گفته و لله میگویند و فی سبیل الله سالکند ای
 دوستان از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت سلطانرا
 تأیید فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران
 بطراز امن و امان مزین گردد از قرار مذکور بصرافت
 طبع بستگانرا گشود و مقیدین را آزادی بخشود بعضی از امور
 عرضش امام وجوه عباد فرض است و اظهارش از سنجیه ابرار
 تا اختیار مطلع شوند و آگاه گردند انه یلهم من یشاء ما اراد
 و هو المقتدر الامر العلیم الحکیم از ان ارض کلمه بسمع مظلوم رسید

ص ۱۴۳

که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمد الدوله فرهاد
 میرزا درباره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه اینمظلوم
 با ایشان و امثال ایشان بسیار کم ملاقات نموده آنچه در
 نظراست دوبار در مرغ محله شمیران که مقرّ مظلوم بود تشریف
 آوردند کرة اول طرف عصر یومی کرة ثانی یوم جمعه صبح
 تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان
 عالم و آگاهند نباید بغیر حق تکلم نمایند اگر نفسی خدمت
 ایشان رسید این کلمات را امام وجه از قبل مظلوم
 مذکور دارد

هو العلیم الخبیر

یا ابن الملک حضرتک رایتنی من قبل کاحد من الناس لو
 تتوجه الیوم ترانی بنور لم یدر احد من اظهره و بنار لا تدری
 نفس من اشعلها و لکنّ المظلوم یدری و یعرف و یقول اظهرته
 ید ارادة الله رب العالمین و اوقدتها ید القدرة یسمع من
 زفیرها تالله قد اتی الوعد و مکلم الطور ینطق فی سدره الظهور

ص ۱۴۴

و القوم أكثرهم من الغافلين يا امير قد كنت ساتراً
امرى اظهرنى ربى و كنت راقداً ايقظتنى نسمة الله فلما رفعت
راسى سمعت من كل الجهات يا ايها الناطق فى السدرة طوبى
لارض تشرفت بقدمك و لنفس فازت بنداآك و لوجه
توجه اليك قم و قل يا ملاً الارض ليست افكارى افكاركم
ولا امشى فى طرقكم اذكروا ما وعدتم به فيما نزل من قبل
وفى كتابى المبين اذاً قمت و نطقت بما امرت به ليس هذا
من عندى بل من لدن مقتدر قدير اسئل من حضرتك
العدل و الانصاف فى هذا النبأ العظيم و هذا البناء الكريم
لحضرتك ان تسئل الامر الذى فى سبيله سفكت الدماء
و نصبت الرؤس و تشبكت الصدور و ذابت الاكباد
و انصعق العباد الا من شاء الله رب العالمين ليس الامر
بيدى بل بيده انه هو القوي الغالب القدير طوبى
از براى نفسيكه شبهات اهل هوى او را از مولى الورى
منع نمود و از افق اعلى باز نداشت عظمت امر و عظمت ايام

ص ۱۴۵

در كتب الهى مذکور و مسطور است طوبى لعين رات و لاذن
سمعت ما نطق به لسان ارادة الرحمن على الاغصان و
ويل لكل غافل بعيد اى دوستان جناب حيدر قبل
على و محمد قبل حسين عليهما بهائى ذكر اولياى الهى را
نمودند شهر شهر و خانه خانه قصه كرد بل قصه گفتند و از
عدم حضور كل لى الباب غصه خوردند يا حزب الله فى المدن
و الديار قد ذكرت اسمائكم لى الوجه و نزل لكم ما انقطع
عنه ايدى التغيير و الفناء و يوصيكم بحفظ ما اوتيتم به من لى
الله رب العالمين اينمقام اعلى را باسم مالك اسماء
حفظ نمايد از حق بخواهد كل را مؤيد نمايد بر امرى كه
عرفش و ذكرش بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده

ماند و فی اخر الكتاب نوصیکم مرّة اخرى بالعقّة و الامانة
و الدّیانة و الصدق و الصّفاء ضعوا المنکر و خذوا المعروف
امراً من لدی الله العلیم الحکیم در این حین قلم اعلی نوحه
مینماید و نطق میکند آنچه در کتب الهی از قبل و بعد بود

ص ۱۴۶

ظاهر لعمر الله ظاهر شد آنچه که چشم عالم شبه ان را
ندیده مع ذلک مشاهده میشود بعضی از دوستان از
گفتهای اهل بیان توقّف مینمایند و یا از ضوضاء منافقان
مضطرب میشوند اینست ان امری که بنفسه ظاهر است و بر
کل لازم که وجه امر را بچشم او ملاحظه نمایند شأن انسان
انکه اگر جمیع عالم اراده نمایند او را از افق اعلی منع کنند
یا از صراط مستقیم منحرف سازند خود را عاجز مشاهده
نمایند از قبل کل را بنعیق ناعقین و ضوضاء معتدین اخبار
نمودیم حزب الهی باید بسیف اینکلمه مبارکه که از مطلع فم
نقطه اولی روح ما سوویه فداه اشراق نموده که میفرماید
و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو آئه لا یستشار باشارتی
ولا بما نزل فی البیان و بدرع کلمه مبارکه اخری که
میفرماید ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیّه و ایاک
ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان خود را از مفسدین
اهل بیان حفظ نمایند در ظهور خاتم انبیاء روح ما سوویه فداه

ص ۱۴۷

و امورات بعد ان تفکر نمائید و پند گیرید و راضی نشوید
مجدّد ناحیه کذب و بئر موهومه و جابلقا و جابلصای ظنونیه
بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد بافق اعلی
ناظر باشید و از دوش فارغ و منقطع و آزاد از اوّل
امر تا حین آنچه گفته شد امام وجوه بوده حق جلّ جلاله آگاه
و عمل گواه لا حول و لا قوه الا بالله البهّاء المشرق من
افق سماء عنایتی علیکم و علی من یدکرکم و یحبکم و علی کلّ

مقبل ثابت مستقیم و الحمد لله العلی العظیم
بسمی المهیمن علی الاسماء
حمد و ثنا مالک اسماء و فاطر سما را لائق و سزااست که
امواج بحر ظهورش امام وجوه عالم ظاهر و هویدا آفتاب
امرش حجاب قبول نفرمود و بکلمه اثباتش محوراه نیافت
منع جبابره و ظلم فراغنه او را از اراده باز نداشت
جلّ سلطانه و عظم اقتداره سبحان الله با اینکه آیات
عالمرا احاطه نموده و حجّت و برهان بمتابۀ نور از هر شرطی

ص ۱۴۸

ظاهر و مشرق عباد جاهل غافل بل معرض مشاهده میشوند
ایکاش باعراض کفایت مینمودند بل در کلّ حین در قطع
سدره مبارکه مشورت نموده و مینمایند از اول امر مظاهر
نفس بظلم و اعتساف بر اطفاء نور الهی جهد نمودند و لکنّ الله
منعمهم و اظهر النور بسلطانه و حفظه بقدرته الی ان اشرفت الارض
و السماء بضیائه و اشراقه له الحمد فی کلّ الاحوال سبحانک یا
اله العالم و مقصود الامم و الظاهر بالاسم الاعظم الذی به
اظهرت لئالی الحکمة و البیان من اصداف عمّان علمک و
زینت سموات الادیان بانوار ظهور شمس طلعتک اسئلک
بالکلمة الّتی بها تمّت حجّتک بین خلقک و برهانک بین عبادک
ان تؤیّد حزبک علی ما یتصّی به وجه الامر فی مملکتک و تنصب
رایات قدرتک بین عبادک و اعلام هدایتک فی دیارک
ای ربّ تراهم متمسّکین بحبل فضلک و متشبّثین باذیال ردآء
کرمک قدر لهم ما یقرّبهم الیک و یمنعهم عن دونک
اسئلک یا مالک الوجود و المهیمن علی الغیب و الشّهود ان

ص ۱۴۹

تجعل من قام علی خدمة امرک بحراً موجاً بارادتک و
مشتعلاً بنار سدرتک و مشرقاً من افق سماء مشیتک اتک
انت المقتدر الذی لا یعجزک اقتدار العالم و لا قوّة الامم

لا اله الا انت الفرد الواحد المهيمن القيوم يا ايها الشارب رحيق
بيانی من كأس عرفانی امروز از حقیف سدره منتهی که در فردوس
اعلی از ید قدرت مالک اسماء غرس شده اینکلمات عالیات
اصغاء گشت طراز اول و تجلی اول که از افق سماء
ام الكتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود
و بانچه سبب علو و دنو و ذلت و عزت و ثروت و فقر است
بعد از تحقق وجود و بلوغ ثروت لازم و این ثروت اگر
از صنعت و اقتراف حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و
مقبول است مخصوص عبادیکه بر تربیت عالم و تهذیب
نفوس امم قیام نموده اند ایشانند ساقیان کوثر دانائی
و هادیان سبیل حقیقی نفوس عالمرا بصراط مستقیم راه
نمایند و بانچه علت ارتفاع و ارتقاء وجود است آگاه سازند

ص ۱۵۰

راه راست راهی است که انسانرا بمشرق بینائی و مطلع
دانائی کشاند و بانچه سبب عزت و شرف و بزرگیست
رساند رجا انکه از عنایت حکیم دانا رمد ابصار رفع شود
و بر بینائیش بیفزاید تا بیابند آنچه را که از برای ان
بوجود آمده اند امروز آنچه از کوری بکاهد و بر بینائی
بیفزاید ان سزاوار التفات است این بینائی سفیر
و هادی دانائیسست نزد صاحبان حکمت دانائی خرد
از بینائی بصراست اهل بها باید در جمیع احوال
بانچه سزاوار است عمل نمایند و آگاه سازند طراز
دوم معاشرت با ادیان است بروح و ریحان و
اظهار ما اتی به مکلم الطور و انصاف در امور اصحاب صفا
و وفا باید با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت
نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست
و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است
طوبی از برای نفوسیکه بحبل شفقت و رأفت متمسکند و از

ضعینه و بغضا فارغ و آزاد اینمظلوم اهل عالمرا وصیت
 مینماید ببردباری و نیکوکاری این دو دوسراجند
 از برای ظلمت عالم و دو معلّمند از برای دانائی امم طویبی
 لمن فاز و ویل للغافلین طراز سوم فی الخلق انه احسن طراز
 للخلق من لدی الحق زین الله به هیاکل اولیائه لعمری نوره
 یفوق نور الشمس و اشراقها هر نفسی بان فائز شد او از
 جواهر خلق محسوب است عزّت و رفعت عالم بان منوط
 و معلّق خلق نیک سبب هدایت خلق است بصراط مستقیم
 و نبأ عظیم نیکوست حال نفسیکه بصفات و اخلاق ملاً اعلی
 مزین است در جمیع احوال بعدل و انصاف ناظر باشید
 در کلمات مکنونه این کلمه علیا از قلم ابهی نازل یا ابن
 الروح احبّ الاشیاء عندی الانصاف لا ترغب عنه
 ان تكن الی راغباً ولا تغفل منه لتکون لی امیناً وانت
 توفّق بذلک ان تشاهد الاشیاء بعینک لا بعین العباد
 و تعرفها بمعرفتک لا بمعرفة احد فی البلاد فکرفی ذلک

کیف ینبغی ان تکون ذلک من عطیتی علیک و عنایتی
 لک فاجعله امام عینیک اصحاب انصاف و عدل بر
 مقام اعلی و رتبه علیا قائمند انوار برّ و تقوی از آن نفوس
 مشرق و لائح امید انکه عباد و بلاد از انوار این دونیر
 محروم نمانند طراز چهارم فی الامانة أنّها باب الاطمینان
 لمن فی الامکان و آية العزة من لدی الرحمن من فاز
 بها فاز بکنوز الثروة و الغناء امانت باب اعظم است از
 برای راحت و اطمینان خلق قوام هر امری از امور
 باو منوط بوده و هست عوالم عزّت و رفعت و ثروت
 بنور ان روشن و منیر چندی قبل این ذکر احلی از قلم اعلی
 نازل انا نذکر لک الامانة و مقامها عند الله ربک و ربّ
 العرش العظیم انا قصدنا يوماً من الايام جزیرتنا الخضراء

فلما وردنا راينا انهارها جاريه و اشجارها ملتفة و كانت الشمس
تلعب في خلال الاشجار توجهنا الى اليمين راينا ما لا يتحرك القلم
على ذكره و ذكر ما شاهدت عين مولى الورى في ذاك

ص ١٥٣

المقام الالطف الاشرف المبارك الاعلى ثم اقبلنا الى اليسار
شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الاعلى قائمة على عمود
من النور و نادت باعلى النداء يا ملاء الارض و السماء
انظروا جمالى و نورى و ظهورى و اشراقى تالله الحق
انا الامانة و ظهورها و حسنها و اجر لمن تمسك بها و عرف
شأنها و مقامها و تشبث بذيلها انا الزينة الكبرى لاهل
البهاء و طراز العز لمن فى ملكوت الانشاء و انا السبب الاعظم
لثروة العالم و افق الاطمينان لاهل الامكان كذلك انزلنا
لك ما يقرب العباد الى مالک الايجاد يا اهل البهاء انها
احسن طراز لهياكلكم و ابهى اكليل لرؤسكم خذوها امرأ من لدن
آمر خير طراز پنجم در حفظ و صيانت مقامات عباد الله است
بايد در امور اغماض نکنند بحق و صدق تکلم کنند اهل بها بايد
اجر احدى را انکار ننمایند و ارباب هنر را محترم دارند
و بمثابه حزب قبل لسانرا بيد گوئی نیالایند امروز آفتاب
صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنرا از بحر انجهدت

ص ١٥٤

جاری باید بانصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست
لعمر الله کلمه انصاف بمثابه آفتاب روشن و منیر است از حق
میطلبیم کل را بانوارش منور فرماید انه على كل شیء قدیر
و بالاجابة جدیر این ایام راستی و صدق تحت مخالف
کذب مبتلا و عدل بسیاط ظلم معذب دخان فساد جهانرا
اخذ نموده بشأنیکه لا یرى من الجهات الا الصّفوف و لا
یسمع من الارحاء الا صلیل السیوف از حق میطلبیم مظاهر قدرت
خود را تأیید فرماید بر آنچه سبب اصلاح عالم و راحت امم است

طراز ششم دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل
ان بر کل لازم این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از
نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زبر و الواح نازلشده
قلم اعلی آن قلمی است که لئالی حکمت و بیان و صنایع امکان
از خزانه او ظاهر و هویدا امروز اسرار ارض امام
ابصار موجود و مشهود و اوراق اخبار طیار روزنامه فی الحقیقه
مرآت جهان است اعمال و افعال احزاب مختلفه را مینماید

ص ۱۵۵

هم مینماید و هم میشنوند مرآت است که صاحب سمع و بصر
و لسان است ظهوریست عجیب و امری است بزرگ و لکن
نگارنده را سزاوار آنکه از غرض نفس و هوی مقدس باشد
و بطراز عدل و انصاف مزین و در امور بقدر مقدور تفحص
نماید تا بر حقیقت آن آگاه شود و بنگارد در امر اینمظلوم
انچه ذکر نموده اند اکثری از راستی محروم بوده گفتار نیک
و صدق در بلندی مقام و شأن مانند آفتاب است که از
افق سماء دانش اشراق نموده امواج این بحر امام وجوه عالم
پیدا و آثار قلم حکمت و بیان هویدا در صحیفه اخبار نوشته
اند این عبد از ارض طا فرار نموده بعراق عرب رفته سبحان
الله اینمظلوم در آئی خود را پنهان ننموده لازل امام وجوه
قائم و موجود انا ما فررنا ولم نهرب بل یهرب منا عباد
جاهلون خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة
العلیة الایرانیة و دولة الروس الی ان وردنا العراق بالعرّة
و الاقذار لله الحمد امر اینمظلوم بمثابه آسمان مرتفع و مانند

ص ۱۵۶

آفتاب مشرق و لائح ستر را در اینمقام راهی نه و خوف
وصمت را مقامی نه اسرار قیامت و شروط ساعت کل
مشهود و لکن عباد غافل و محجوب و اذا البحار سجرت و اذا
الصّحف نشرت تالله الحق ان الصّبح تنفس و النور اشرق

و اللیل عسعس طوبی للعارفین طوبی للفائزین سبحان الله
قلم متحیر که چه تحریر نماید لسان متفکر که چه ذکر کند بعد از
زحمتهای فوق العاده و حبس و اسر و عذاب چندین ساله
مشاهده میشود آنچه خرق شده اعظم از آن حایل گشته
و ابصار را منع نموده و نور ادراک را ستر کرده مفتریات
حدیثه از قدیمه بمراتب اکبر ملاحظه میگردد ای اهل بیان
اتقوا الرحمن در حزب قبل تفکر نمائید عمل چه بود و ثمر چه شد
انچه گفته اند کذب و انچه عمل نموده اند باطل الّا من
حفظه الله بسلطانه لعمر المقصود اگر نفسی تفکر نماید منقطعاً
عن العالم قصد نیر اعظم کند و خود را از غبار ظنون و دخان
اوهام مقدّس و مطهر سازد آیا علت گمراهی حزب قبل

ص ۱۵۷

چه بود و که بود الی حین معرضند و بهوهای خود مقبل مظلوم
لوجه الله میگویند من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انه
کان غنیاً عما کان و ما یکون ای اهل بیان مانع و حاجب
نفوسی بودند بمثابة هادی دولت آبادی با عمامه و عصا
ناس بیچاره را باوهماتی مبتلا نمودند که الی حین منتظرند
نفس موهوم از مقام موهومی ظاهر شود فاعتبروا یا
اولی الالباب یا هادی بشنوندای ناصح امین را
از شمال بیمین توجه نما و از ظنّ بیقین سبب اضلال
مشو نور مشرق امر ظاهر آیات محیط ولّ وجهک
شطر الله المهیمن القیوم از ریاست لوجه الله بگذر و ناس را
و آگذار از اصل بیخبری و آگاه نیستی یا هادی در سبیل
الهی صاحب یکوجه باش نزد مشرکین مشرکی و نزد موحدین
موحد در نفوسیکه در آن ارض جان و مال را انفاق
نمودند تفکر نما شاید پندگیری و متنّب شوی انّ الذی یحفظ
جسده و روحه و ما عنده خیر ام الذی انفق کلّها فی سبیل الله

ص ۱۵۸

انصف ولا تكن من الظالمين بعدل تمسك نما و بانصاف
 تشبث شاید دین را دام نمائی و از برای دینار چشم
 از حق نپوشی ظلم تو و امثال تو بمقامی رسیده که قلم اعلی
 باین اذکار مشغول خف عن الله ان المشر قال انه
 ينطق في كل شأن اننى انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم
 یا اهل بیان شمارا از ملاقات اولیا منع نموده اند سبب این
 منع چه و علت چه انصفوا بالله ولا تكونوا من الغافلين نزد
 اهل بصر و منظر اکبر سبب منع واضح و علت مشهود لئلا
 يطلع احد على اسراره و اعماله یا هادی تو با ما نبودی
 و آگاه نیستی بگمان عمل منما از همه گذشته حال در آثار ببصر
 خود رجوع کن و در آنچه ظاهر شده تفکر نما رحم کن
 بر خود و بر عباد بمثابه حزب قبل سبب ضلالت مشوسبیل
 واضح دلیل لائح ظلم را بعدل و اعتساف را بانصاف
 بدل نما امید هست نفحات وحی ترا مؤید فرماید و سمع
 فؤادت باصغاء كلمه مبارکه قل الله ثم درهم فی خوضهم يلعبون

ص ۱۵۹

فائز شود رفتی و دیدی حال بانصاف تکلم نما بر خود و ناس
 مشتبه منما هم جاهلی و هم بیخبری بشنو ندای مظلومرا و
 قصد بحر علم الهی نما شاید بطراز آگاهی مزین شوی و از
 ما سوی الله بگذری ندای ناصح مشفق را که من غیرسترو
 حجاب امام و جوه ملوک و مملوک مرتفع است اصغا کن
 و احزاب عالم طراً را بمالک قدم دعوت نما اینست آن
 کلمه که از افق ان نیر فضل مشرق و لائح است یا هادی این
 مظلوم منقطعاً عن العالم در اطفاء نار ضغینه و بغضا که در قلوب
 احزاب مشتعلست سعی و جهد بلیغ مبذول داشته باید هر
 صاحب عدل و انصافی حق جلّ جلاله را شکر نماید و بر خدمت
 این امر اعظم قیام کند که شاید بجای نار نور ظاهر شود و مقام
 بغضا محبت لعمر الله اینست مقصود اینمظلوم و در اظهار این
 امر اعظم و اثبات آن حمل بلایا و باساء و ضراء نموده ایم تو خود

گواهی بر آنچه ذکر شد اگر بانصاف تکلم کنی انّ الله يقول
الحقّ ويهدى السبيل وهو المقتدر العزيز الجميل البهاء من لدنا

ص ۱۶۰

على اهل البهّاء الذين ما منعهم ظلم الظالمين و

سطوة المعتدين عن الله ربّ العالمين

صحيفة الله المهيمن القيوم

بسمى المشرق من افق البلاء

این ایام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه مینماید و هاء مسکین
از دو چشم میگردد و حالت با از ذکر خارج ما اطلع على اسرار الله الآ نفسه
اوست عالم و دانا و قادر و توانا معادل جمیع کتب قبل و بعد از
قلم اعلی امام وجوه نازل مع ذلك هریک را بغافل نسبت داده اند
نفسیکه لعمر الله از ادراک آیات الهی عاجز و قاصر است باو نسبت داده
و میدهند مباحله در ارض سرّ امام وجوه کل ظاهر انرا انکار نموده اند
جمعی از هر قبیل از داخل و خارج در ان یوم حاضر امر
بمثابه آفتاب مشرق و لائح مع ذلك بحجبات اوهام ان را
ستر نموده اند یا حیدر علیک بهائی و عنایتی یحیی مع هفتاد
نفر در سفر همراه بوده ببعضی نوشته و حضور خود را انکار
کرده و متوهّمین قبول نموده اند بر قدم شیعه شنیعه مشی
نموده و مینمایند درهم فی ضلالتهم و اوهامهم سبحانه الله

ص ۱۶۱

از قبل گفته اند بنت رسول الله روح ما سوّیه فداه در بیت
عثمان نبوده یکی از اجنه بهیئت او ظاهر و با عثمان بوده اگر
نفسی سؤال نماید ان ورقه مبارکه چه شده و کجا رفته فبیت
اللدی کفر علمای قبل و بعد ان حزب چه در قبور خاک و چه در
قبور نفس و هوی کلّ منتظرند که موعود از مقامهای موهومه
ظاهر شود اینست شأن ان عباد غافل بسیار حیف است
انسان معبود و یا مقصود امثال انقوم واقعشود نامه های
شما هر هنگام رسید بعضی جواب بتفصیل از سماء بیان مقصود

عالمیان نازل و برخی در عهده تأخیر ماند الامر بیده
با یفعل ما یشاء چه میتوان گفت در هر حال تسلیم و رضا محبوب
بوده و هست ذکر نفوس موقنه در قمر را نموده اند هر یک
بذکر فائز و آثار قلم اعلی مفتخر این ذکر را اذکار عالم معادله
نماید انا نکبر من هذا المقام علی وجوههم و نذکرهم
بآیاتی و بشرهم بعنایتی و نوصیهم بالاستقامة الکبری
و بالامانة الّتی جعلها الله شمس الاعمال یا حیدر علیک بهاء الله

ص ۱۶۲

مالک القدر دریکی از الواح این کلمه علیا بلسان پارسی
نازل ناصح امین میفرماید یا اولیاء الله تمسک نمائید
بانچه سبب ارتفاع کلمه و علت انتشار امر است امروز نصرت
بجنود اعمال و اخلاق مقرر گشته و از قلم اعلی در زیر الواح
ثبت شده هذه من سنة الله فی هذا الظهور الاعظم و لن تجد
لسنته تبدیلا و لا تحویلا هذا حکم جعله الله محفوظاً من کلمة یمحو الله
ما یشاء و مزینا بطراز یثبت و عنده ام الكتاب طوبی از
برای نفسیکه باین حکم محکم تمسک نمود و بصر و سمع و لسان
و قلب را از آنچه نهی شده محفوظ داشت قل یا قوم
لعمر الله بصر از برای مشاهده آثار و لسان از برای اذکار
و سمع از برای اصغا و قلب از برای اقبال خلق شده
اعرفوا و لا تكونوا من الغافلین قدر ایام الهی را بدانید
لعمر الله مثل آن دیده نشده و از عدم بوجود نیامده و
همچنین اولیای ارض کاف را ذکر نمودند نشهد انهم
فازوا بعرفانی و نطقوا بثنائی و اقبلوا الی افقی نسئل الله

ص ۱۶۳

ان یمدّهم بجنود الغیب و الشّهادة و یؤیّدهم علی الاستقامة
و یقرّبهم الیه فی الدّنیة و الآخرة انه هو الغفور الرّحیم کبر من
قبل المظلوم علیهم و بشرهم بما انزل لهم فی هذا الحین
المبین جناب امین علیه بهائی و عنایتی در هر کوره ذکر

شما را نموده و طلب مدد و عنایت و رحمت کرده الله الحمد
ان جناب فائزند بانچه که عرف رضا از ان متصوّع
و همچنين ذکر حزب الله را در دولت آباد نموده اند مکرر
ذکر ایشان از قلم جاری اسامی مذکوره هر یک بذکر و توجّه
مظلوم فائز نسل الله تعالی ان یوقّهم ویؤیدهم علی
ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من الدّین ما منعتهم شبهات العمائم
و اشارات الدّین کفروا بیوم الدّین یا حیدر معرضین بیان
تفکّر نموده اند که در قرون و اعصار قبل بچه تمسک نموده
اند و جزا در یوم جزا چه بود قد خسر الدّین کذبوا بایّام الله
و اعرضوا عن الحقّ بما اتّبعوا کلّ مشرک بعید خاصّه مجدّد
اینقوم بی وفا متابعت هادی دولت آبادی و باقر

ص ۱۶۴

اصفهانی که در ارض طا موجود است نموده اند مع انکه این
دو غافل از اصل امر بیخبر و محجوبند ایکاش بمثل خودی
تمسک مینمودند و خلق بیچاره را بخود میگذاشتند بگو یا
هادی اتق الله و لا تستر الامر و لا تتمسک بما تشتهیه نفسک
ستر مکن جزیره رفتی و دیدی بر خود مشتبه منما ریاست منعت
ننماید خرق کن حجاب غفلت را و بعضد یقین صنم وهم را بشکن
قسم بافتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده
لوجه الله میگویم تو آگاه نیستی در قبل تفکّر نما که راوی وجود
قائم یکی از اناث بوده چند نفر از اهل عمائم با او اتّفاق
نموده جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدّسه و جابلقا و جابلصا
ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربّانی
در ایّام الهی محروم نمودند طوبی از برای نفوسیکه از جمیع
جهات منقطع و بافق اعلی وحده توجّه نموده اند ایشانند
مظاهر تقوی و مشارق امانت و صدق و وفا یا حیدر
قبل علی امر اینمظلوم عظیم است چه که نه با امراء مداهنه نمود

ص ۱۶۵

و نه با علما حق و امرش را ستر نفرمود در سجن اعظم ظاهراً باهراً
 اظهار داشت آنچه را که مخالف نفس و هوای اهل ارض است
 الا من نبذ ما سوى الله و اخذ ما امر به من لدن علیم حکیم
 ذکر جناب اشرف علیه بهائی و عنایتی را نمودی در آخر
 لوح او را ذکر مینمائیم جناب افنان الّذی یطوف حولی
 نامه ایشان را بحضور فرستاد ان نامه که در جواب احمد غافل
 نوشته بود مکرر از قبل و بعد باصفا فائز طوبی له و نعیم له
 قد نطق بالحق یشهد بذلك اهل مدائن العدل و الانصاف
 و اهل الجبروت و الملكوت نسئل الله ان یوقفه فی کلّ الاحوال
 و به یفتح ابواب القلوب انه هو المقتدر المهیمن القیوم کبر من قبلی
 علی وجهه و علی ابنه الّذی سمی بالحسین فی کتاب الله ربّ
 العالمین یا ایها الطّائر فی هوائی دوستان را فرداً فرداً
 از قبل مظلوم تکبیر برسان و بفضل و عنایت و رحمت حق
 بشارت ده انه هو الفضال الکریم و هو الغفور الرّحیم البهّاء
 المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی الّذین سمعوا النّداء

ص ۱۶۶

و اقبلوا الی الافق الاعلی بوجوه بیضاء و قلوب نوراء الا انهم
 من المخلصین فی کتاب الله العزیز العظیم یا حیدر قبل علی
 مرّة اخرى صریر قلم اعلی را بشنوائه یجذب القلوب و ینورها
 بنور معرفة الله ربّ العالمین کن مبشراً باسمی و ناطقاً بین عبادی
 بذکری الحکیم اشهد انک فزت بعرفان الله و تبلیغ امره
 و ظهر منک ما انجذبت به افئدة المقبلین قد حضر کتابک الّذی
 ارسلته الی اسم الجود و عرضه العبد الحاضر لدی الوجه
 اجبناک بما ینادی بین السّموات و الارضین تالله قد اتی
 سلطان البیان و منزله و مرسله انه هو احکم الحاکمین طوبی
 لعبد ما منعه المعرضون عن الاقبال الی الفرد الخیر و طوبی
 لعبد نبذ العالم متمسکاً بتوحید الله ربّ العرش العظیم انا انزلنا لک
 ما لا یحصیه احد اشکر ربّک بهذا الفضل المبین و اما ما ذکرک
 عباد الله فی الطّاء و الرّاء نسئل الله ان یؤیّدهم علی ما یحبّ

ویرضی و یجعلهم من الذین ما منعتهم مفتریات العلماء عن التوجه
الی الله العزیز الحمید نبدوا ما عندهم و اخذوا ما امروا به

ص ۱۶۷

فی کتاب الله المقتدر القدیر یا اهل طار بشنود ندای مظلومرا
قسم بافتاب حقیقت لوجه الله نطق مینماید وارد شد بر او آنچه که
بر احدی وارد نه بلایای ارض را فی سبیل الله لاجل نجات
عالم و تهذیب امم قبول نمود آنی خود را ستر نمود و باعلی التداء
امر الله را من غیر ستر و حجاب بر کل عرضه داشت بعضی قبول
نمودند و برخی نظر باوهامات حزب قبل از صراط لغزیدند از
قبل مظلوم عباد را تکبیر برسان بگو یا قوم اگر اهل بیانید جوهرش
اینکلمه علیاست که از لسان نقطه اولی روح ما سویه فداه
جاری و نازلشده میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو
انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی الیابان و اگر اهل
فرقاند میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور
و ذکرهم بایام الله و اگر اهل بصرید منظر اکبر بمثابه افتاب مشرق
و لائح و سدره باثمار لا تحصی امام وجوه ظاهر و مرتفع و بحر
بامواج برهان مشهود بشنود ندای ناصح امین را و بمثابه
حزب قبل خود را از معرفه الله و توحید حقیقی محروم منمائید

ص ۱۶۸

سالها یا حق گفتند و چون از افق عالم ظاهر و مشرق بر اطفاء
نورش کمر بستند و بر ضرش قیام نمودند و بالاخره بنار
بغضا و سیف جفا شهیدش کردند سبب و علت علمای
حزب قبل بوده و هستند چنانچه مشاهده نموده و مینمائید
عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود از بر و تقوی
گذشتند و بنفس و هوی مشغول نیر عدل و انصاف از ظلم
ان نفوس خلف حجاب غلیظ مبتلا از حق میطلبیم عالم را
بتجلیات انوار نیر عدل منور فرماید ذکر جناب غلامعلی
علیه بهائی مذکور طوبی له و لابنه ذکرهما بما نزل من قلمی و

بشّرهما برحمتی و عنایتی نسئل الله ان يؤیّد الغلام علی خرق
حجبات اوهام الانام و يجعله من الذین نصرّوا امرالله ربّ
الکرسیّ الرّفع چندی قبل نامه اوکه باسمی مهدی علیه
بهائی نوشته بود در ساحت اقدس حاضر و بلحاظ
عنایت فائز لله الحمد عرف خضوع و خشوع و استقامت
از هر کلمه از کلماتش متضوّع انا ذکرناه فی الواح شتی

ص ۱۶۹

و ایّدناه علی الحضور و قرّیناه الی مقام کان امل المخلصین
و المقرّین از حق میطلبیم او را تأیید فرماید بشأنیکه در لیالی
و ایام بخدمت مشغول باشد نشهد أنّه خلق لذلك یا حیدر
قبل علی انا امضینا ما ذکرته فی الضیافة أنّه هو الفیاض الکریم
و نذکر الصّاد علیه بهائی و عنایتی الذی فاز بما کان مسطوراً
فی صحف الله الحمد در سجن اعظم مذکورند و بعنایت فائز
نسئل الله ان یرفعه باسمه و يجعله ذکراً بین عباده أنّه هو
المقتدر القدير این ایام نامه‌ای ایشان هم رسید انشاء الله
جواب ارسال میشود لیفرح و یكون من الشاکرین اهل بیت
در جمیع مقامات عالیه و جنّات مرتفعه مذکور بوده و هستند
طوبی لهم و ویل للغافلین یا حیدر قبل علی امانت باید باو
راجع شود هذا ما حکم به المظلوم من قبل و فی هذا الحین اسمع و
کن من العاملين ذکر ابناء خلیل و ابناء زردشت علیهم
بهاء الله و عنایته را در ارض کاف نمودید که بهدایت نفسین
محمّد و حسین علیهما بهاء الله و رحمته فائز گشته اند و بشرط سجن

ص ۱۷۰

اقبال کرده اند طوبی لهما و نعیم لهما قد فاذا بما امر
به فی الزّبر و الالواح بشّرهما ثمّ الذین آمنوا بذكر المظلوم
و اقباله الیهم لیفرحوا و یكونوا من الذین طاروا با جنحة الاشتیاق
فی هوآء محبّة الله مالک یوم الذین یا حیدر قبل علی بعضی
از آن نفوس لله الحمد بنور عرفان متورند و بامر الله متمسک

و برخی صاحب دو وجهند آن ربّک یعلم و یستر و هو السّتر
 الغفور الرّحیم انا نذکر من سمّی باقا بابا و نسئل الله ان
 يجعله من الذّین آثروا احبّاء الله علی انفسهم و عملوا ما امروا
 به فی الكتاب امرا من لدن علیم حکیم انشاء الله مؤید شود
 بر آنچه سبب اعلاء کلمة الله است اگر مالک بود جمیع
 عالمرا و در راه دوست انفاق مینمود باین کلمات منزلات
 معادله نمیگرد له ان یشکر الله ربّه فی العشیّ و الاشراق
 و فی البکور و الاصلیل اولیای ما زکانرا از قبل مظلوم
 تکبیر برسان انا ذکرناهم من قبل بذکر لا یفنی ولا
 ینفد کبر علیهم من قبلی و بشّرهم بآیاتی و فضلی و رحمتی

ص ۱۷۱

نسئل الله ان یمدّهم و یؤیدهم علی الاستقامة الکبریّ انه
 علی کلّ شیء قدیر و نذکر من سمّی بملا میرزا و الذّین آمنوا بالله
 الفرد الخبیر طوبی لمن طهر نفسه بماء الانقطاع و زین رأسه
 باکلیل التّقوی و قام علی تبلیغ الامر بالحکمة و البیان
 لعمری انه من اهل البهّاء فی قیوم الاسماء الّذی نزل
 فی هذا الذّکر العظیم و الامر المحکم المتین نسئل الله تعالی ان
 یکتب له اجر من قام امام الوجه لینفق آیامه فی ذکر ربّه و
 یكون من الفائزین یا مشهدی حسن ذکرک من احبّنی
 و فاز بذکری و خدمتی و لقائی علیه بهائی و علی الذّین
 اعترفوا بما نطق به جمال القدم فی هذا المنظر المنیر یا
 مشهدی حسن اسمع نداء المظلوم انه ظهر باسمه القیوم و نطق
 بین العباد بما امر به من لدی الله فاطر الارضین و السّموات
 افرح بذکری آیاک و قل لک الحمد یا مقصود العالم بما
 ذکرنتی اذ کنت فی اخرج البلاد اسئلک ان تؤیدنی
 علی ذکرک و ثنائک و الاستقامة علی امرک الّذی به

ص ۱۷۲

احترقت افئدة الاشرار یا حیدر قبل علی اولیای

هرارض را از قبل مظلوم تكبير و سلام برسان بعنايتش
مسرور دار و بنور امرش منور انه مع اوليائه اينما كانوا
يشهد بذلك لسانى و قلمى و الذين طافوا عرش الله الاعظم
ان ربك هو الغفور الرحيم و البهاء من لدنا مرة اخرى
عليك و على من يسمع قولك فى امر الله العزيز الحميد
هو المشرق من افق سماء البيان
ان الكتاب ينطق فى الافق الاعلى و يقول يا ملأ الانشاء
تالله فتح باب السماء و اتى مالك ملكوت الاسماء بسطان
لا تضعفه قوة العالم و لا تخوفه اسياف الامم قام امام وجوه الامراء
و العلماء و انزل لهم ما انجذب به الملأ الاعلى و اصحاب الجنة
العليا طوبى لذي بصر ما منعه حجبات الذين كفروا بالله
رب العالمين قد تضوع عرف البيان فى الامكان
و سرع المقربون الى مقام فيه استوى الرحمن على عرش اسمه
العظيم يا ملأ الارض تالله ان المظلوم ما نطق عن الهوى قد اتى

ص ١٧٣

من افق الاقتدار بسطان مبین انه يدعوكم لوجه الله و ما اراد
منكم جزاء يشهد بذلك سگان الفردوس الاعلى ان كنتم من
المنصفين اتقوا الله يا قوم و لا تتبعوا الذين اعرضوا عن البرهان
اذ ارتفع نداء مظهر الظهور فى طور العرفان انصفوا فى الامر
لوجه الله و لا تكونوا من المعتدين انظروا ثم اذكروا ما ورد على
الغلام فى اللبالي و الايام من الذين نبذوا كتاب الله
وراءهم متمسكين بالاوهام و التماثيل انظروا ما انزله
الرحمن فى الفرقان و لا تكونوا من الغافلين انه بشركم بايام
الظهور و عرفكم صراطه المستقيم فى هذا الذكر الحكيم بظهوره
ناحت مظاهر الاوهام و سلطانه ارتعدت فرائص الظالمين
اياكم ان تحجبكم حجبات القوم فى هذا اليوم الذى فيه تنادى
الذرات الملك لله العزيز الجميل يا حسن اسمع النداء
من مطلع الكبرياء انه يقربك الى افق منه اشرق و لاح نير
بيان ربك العليم الحكيم هذا يوم فيه ظهر ما اخبر به رسول الله

من قبل وبشريه المسيح ما من رسول آلا واخبر الناس بهذا

ص ١٧٤

الظهور الذى انجذب به من فى الارض والسّماء وظهر
ما كان مكنوناً فى العلم ومسطوراً من قلم القدم ولكنّ القوم أكثرهم
من المشركين نبدوا التّوحيد ورآئهم متمسّكين بما عندهم
من الظّنون والاوهام يشهد بذلك البحر الاعظم فى هذا
المقام الرّفيح يا ملأ الارض لعمر الله ما اردت لكم آلا نجاتكم
وما اريد آلا تقربكم الى الله العزيز الحميد لا تمنعوا انفسكم
عما ظهر بالحقّ ضعوا ما عند القوم وخذوا ما امرتم من لدى
الله ربّ هذا السّيل المستقيم يا حزب الله فى الدّيار اعلموا
انا اردنا لكم نوراً تمشون به فى ظلمات الارض ويكون
معكم فى عوالم ربّكم المهيمن على كلّ صغير وكبير طوبى لى نفس فازت
بكلمة الله وشهدت بما شهد الله قبل خلق الاشياء أنّه هو الله
لا اله الا هو له العظمة والكبرياء وله العزّة والاقدار لا تمنعه
حوادث الدّنيا ولا تخوّفه نار الوغى قد حكم بالحقّ وبما
ترتفع به مقامات الانسان اذ استوى على العرش امام
وجوه المقرّبين يا اولياء الله فى الشّين والالف والهاء

ص ١٧٥

انّ الكلمة التى خرجت من خزائن عناية ربّكم الرّحمن أنّها
تكون كنزاً لكم عند فضال امين انا نوصيكم والذّين آمنوا
بما ترتفع به مقاماتكم بين الاحزاب أنّه هو المشفق الامر العليم
ينبغى للانسان ان يظهر منه ما يكون ذكره باقيا بقاء الملك
والملكوت ويستضى به الوجوه فى كلّ عالم من عوالم ربّها
المقتدر القدير افرحوا بايات الله وذكره أنّه ذكركم
فى السّجن الاعظم بما لا يعادله شىء من الاشياء يشهد
بذلك كلّ صادق بصير يا اهل مجد اسمعوا نداء المظلوم
انّه يهديكم الى مقام ارتفع بالحقّ من لدى الله ربّ الارباب
قد نصب خبأ المجد على اعلى المقام طوبى لكم بما نبدتم الاوهام

آخذين بما امرتم به من لدى الله مولى الانام انا ذكرنا الذين
اقبلوا الى الوجه و الاماء اللآئى آمن بالله فائق الاصبح
اياكم ان تمنعكم الاوهام عن الاتحاد او التفاق عن الاتفاق
خذوا ما امرتم به من لدى الله منزل الآيات نعما لمن فاز
بآياته و نطق بثنائه و توجه بوجهه و اقبل بقلبه الى مشرق الانوار

ص ١٧٦

و اردنا ان نذكر اولياء الله فى الخاء و اللام ليجدوا نفحات
الوحى و يتخذوا لانفسهم سبيلاً الى الله مالك يوم المأب
و نذكر فيه من احببني و اراد موليه ليجذبه الذكر الى المقام
الاعلى و يبشره بما قدر له من لدى الله مظهر البيئات
و نذكر اوليائى هناك نبشرهم بما قدر لهم و نذكرهم بآيات
لا تعادله الاذكار اياكم ان تمنعكم وساوس الملحدين
و شبهاة الناعقين قوموا على الامر باستقامة تضطرب
بها افئدة كل مشرك مرتاب و نوصيكم بتقوى الله و بما انزله
فى الالواح لا تحزنوا عما سمعتم من المشركين انهم ارتكبوا
ما ارتكب قوم قبلهم سوف يرون جزاء اعمالهم وعداً
من لدى الله المقتدر المختار البهاء من لدنا عليكم و على
اماء الله اللآئى سمعن و آمن فى يوم القيام ان المظلوم
اراد ان يذكر احبائه فى ارض السلطان ليفرحوا بذكره
و يتذكروا بآياته و يطمننوا بفضله و تستضىي وجوههم من
نور اشراق و لاح من افق ارادة الله مالك الاديان

ص ١٧٧

انصروا ربكم بجنود الحكمة و البيان و الاعمال و الاخلاق
هذه من سنة الله فى هذا الظهور الاعظم يشهد بذلك مكلم
الطور الذى به ارتفعت سماء العرفان اياكم يا اوليائى
ان تعترضوا على احد توكلوا على الله فى كل الامور انه
مع احبائه فى كل الاحوال لا يعزب عن علمه من شئ يشهد
و يرى و هو المقتدر البصار كونوا متمسكين بحبل الله الاعظم

بحيث لا يمنعكم اصحاب الضلال يا قلم ان مالک القدم
اراد ان يذكر اوليائه فضلاً من عنده وهو العزيز الفضال
يا اوليائي في نظام اتبعوا امر الله وسننه ثم انصروه باخلاق
تستضيء بها الآفاق ينبغي لكل نفس ان ينصر الله بما يرتفع
به امره بين العباد قد حرم في الكتاب حكم الجدل يشهد
بذلك ام الكتاب في اعلى المقام طوبى لفقير اقبل بقلبه
الى بحر الغناء ولعليل اراد الشفاء ولقاعد قام على خدمة
امر الله بخضوع و اناب لعمر الله قد ظهر ما كان مسطوراً في
كتب الله ومستوراً عن الابصار انصروا ربكم بالاعمال

ص ١٧٨

وبما ترتفع به مقاماتكم بين الاحزاب كذلك تحرك قلم
العدل ونطق بما يقربكم الى مطلع البيان قد حضر اسمائكم
لدى المظلوم و انزل لكم من سماء العطاء ما عجزت عن ذكره
الاقلام طوبى لكم و لامة آمنت بالله في هذا اليوم الذى
اتى الحق بالحجة والبرهان يا اهل الهاء والميم ان المظلوم
اقبل اليكم في هذا الحين من شطر السجن ويذكركم آيات الله
المهيمن القيوم قد ذكرناكم فى الواح شتى بذكر
تضوعت منه رائحة الرحمن لو كنتم تعلمون قد ذكركم
الامين مرة بعد مرة و اراد لكم ما يؤيدكم على عمل يكون باقياً
فى الاعصار و القرون اشكروا ربكم الرحمن انه انزل
لكم ما يجد منه المخلصون عرف الله العزيز الودود اياكم
ان يمنعكم شئ من الاشياء عن الله رب ما كان و ما يكون
ان الفضل كان بينكم و ذكركم نسل الله ان يؤيده و يؤيدكم
على ما يحب و يرضى انه هو الحق علام الغيوب بلسان
پارسى نداى مظلوم را بشنويد جناب امين عليه بهائى

ص ١٧٩

و جناب فضل عليه عنايتى اوليائى ان ارض را ذكر نموده
اند نفوس مطمئننه مستقيمه راضيه لزال لدى الله مذكور

بوده و هستند لعمر الله از قلم اعلى ذکرشان در صحيفه حمرا
 مذکور اين ذکر را محو اخذ نکند و تغيير راه نيابد هر بصيرى
 آگاه و هر خيرى گواه آنچه از قلم اعلى جارى شده
 شبه و مثل نداشته و ندارد و لکن مفترين اهل بيان فوق
 حزب قبل باوهام تشبث جسته اند و تمسک نموده اند
 بعضى از دوستان الهى بمقتضيات حکمت بالغه ذکرشان
 بر حسب ظاهر مذکور نه و لکن در کتاب مذکور و بخاتم
 عزّ مختم هنيئاً لهم و مريئاً لهم انه يشهد و یری و هو السميع
 البصير جميع احباً را بفضل و عنایت حق بشارت ميدهيم
 و همچنين ابناء خليل و وراث کلیم را عند الله هر یک مذکور
 از صغير و کبير و اناث و ذکور بر کلّ لازم است تمسک
 نمايند بانچه سبب تقدیس نفوس و اقبال عباد است قلم
 نصح الهی در ليالى و ايام ذکر فرموده آنچه را که فرات

ص ۱۸۰

رحمت از او جارى و انوار فضل از او مشهود طوبى
 از برای نفوسیکه بان تمسک جستند و ويل لكلّ غافل مردود
 البهآء من لدناّ عليكم و على الذين شهدوا بما شهد الله قبل خلق
 السموات و الارضين الحمد لله اذ هو مقصود العارفين و
 محبوب افئدة المخلصين يا حسن اذا وجدت عرف رحيق
 بيانى و رأيت امواج بحر حکمتى قل الهى الهى لك الحمد بما
 هديتني و عرفتني و اسمعتني ندائك الذى به انجذبت افئدة
 المخلصين من عبادك و الموحدين من خلقك و اخذتني
 عنياتك من كلّ الجهات باسبابك يا مسبب الاسباب
 الى ان وردت البقعة النورآء المقام الذى جعلته مشرق
 آياتك الكبرى و مطلع صفاتك العليا و اريتني ما كان امل
 المقرين من قبل و من بعد و مطاف الكرويين فى هذا الحين
 الذى فيه تنادى الاوراق و الاشجار و الاثمار و ما خلق
 فى الارض و السماء تالله قد ظهر ما كان مكنوناً فى ازل الآزال
 اقبلوا بقلوبكم و لا تتبعوا كلّ مشرك مرتاب اى ربّ

اسئلك بلئالى بحر عرفانك و تجليات انوار شمس فضلك
ان تؤيدنى على الاستقامة على امرك بحيث لا تمنعنى اسياف
العالم ولا ضوضاء الامم اى رب ترى الدليل قائما امام
عرش عزتك و الفقير متمسكا بحبل غنائك اسئلك ان لا
تخيبنى عما عندك قدرلى ولا وليائك ما يقربهم اليك فى
كل الاحوال انك انت الغنى المتعال

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المشرق من افق سماء البرهان

كتاب انزله الرحمن لمن فى الامكان ليجذبهم البيان
الى افق اشرق منه نير الظهور فى هذا اليوم المبارك العزيز
البديع يا ملاء الفرقان اسمعوا نداء الرحمن فى طور العرفان
انه يقربكم اليه و يهديكم الى صراطه المستقيم اياكم ان تمنعوا
انفسكم عن هذا الفضل الاعظم ضعوا ماعند القوم و خذوا
ما اوتيتهم من لدى الله رب العالمين انه ظهر و اظهر ما اراد
فضلا من عنده و هو الفضل الكريم يا ملاء الارض اسمعوا

النداء من شطر عكاء من السدرة المرتفعة بالحق انه لا اله
الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير قد جرى من القلم
الاعلى كوثر البقاء اقبلوا بوجوه نورا ثم اشربوا منه و لا
تكونوا من الغافلين اياكم ان تحجبكم شبهات انفسكم عن الله
رب العالمين خذوا كأس الفلاح باسم فالق الاصباح
ثم اشربوا منها امرا من لدن امر قديم تالله قد اتى
اليوم و القوم فى سكر عجيب نبذوا الههم بما اتبعوا اهوائهم
الا انهم من الاخسرين فى كتاب الله مالك يوم الدين
قد ماج بحر البيان فى قطب الامكان و تضوّعت نفحات
الوحى بين الاديان طوبى لمن وجد و اقبل ويل للمعرضين
يا قلمى ول وجهك الى شطر من سمى بمحمد و ذكره باياتى

ونوره بانوار ملكوتى وبشره بعنايتى التى سبقت من
فى السموات والارضين يا محمد اقبل اليك قلمي الاعلى مرة
اخرى لتجد نفحات الوحي وتكون من الشاكرين انا
ذكرناك من قبل بذكر فاح به عرف البيان بين الامكان

ص ١٨٣

وغردت عنادل البرهان على الاغصان انه لا اله الا هو
الفرد الخبير قل يا اوليائي فى منشاء تالله الحق قد فتح
باب السماء واتى مالک الاسماء بقوة لا تضعفها قوة العالم
و بامر لا تخوفه ضوضاء الامم قام امام الوجوه ونطق باعلى النداء
يا ملا الانشاء قد اتى القيوم بسلطان لا يقوم معه من فى السموات
والارضين اياكم ان تحرككم قواصف الاعراض او عواصف الاعتراض
هذا ما امرتم به من قبل وفى هذا الحين طوبى لمن سمع واجاب
ويل لكل غافل مريب نعيما لمن خرج من افق البيت
ناطقا بهذا الاسم الاعظم ومبشرا بهذا النبا العظيم قل
يا حزب الله اياكم ان تكونوا كالذين يخشون الناس كخشية
الله و اياكم ان تمنعكم حجبات المعتدين الذين نبذوا عهد الله
ورآهم متمسكين بما عندهم من همزات الشياطين
قل يا معشر العلماء انصفوا بالله ولا تدحضوا الحق بما عندكم
اقروا ما انزلناه بالحق انه يؤيدكم ويقربكم الى الله
العزیز العظيم انظروا ثم اذكروا اذ اتى محمد رسول الله انكره

ص ١٨٤

القوم وقالوا فى حقه ما ناح به الروح فى مقامه الاعلى وصاح
به الروح الامين ثم انظروا فيما ورد من قبله على رسل الله
وسفرائه بما اكتسبت ايدى الظالمين انا نذكركم لوجه الله
ونذكركم باياته ونبشركم بما قدر للمقربين فى الفردوس الاعلى
والجنة العليا وانا المبشر العليم انه اتى لنجاتكم وحمل
الشدائد لارتقائكم بمرقاة البيان الى ذروة العرفان
يشهد بذلك من عنده كتاب بديع اقرؤا ما نزل

بالعدل و الانصاف انه يرفعكم بالحق و يريكم ما منتم عنه و
يسقيكم رحيقه المنير كذلك ماج البحر وهاج العرف
طوبى لمن وجد ورأى و سحقا لكل عارف بعيد
البهآء المشرق من افق سماء البيان عليك و على الذين
آمنوا بالرّحمن و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة قبل ذكر
الممكنات انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر المختار
از لغت فصحي بلغت نورا توجه نموديم تا كل ادراك نمايند
انچه را كه از قلم اعلى جارى شده يا ايها الناظر الى الوجه

ص ۱۸۵

اول امر معرفة الله بوده و هست و بعد استقامت بر امر
اين استقامت حاصل نشود مگر بمعرفت طوبى از براى
نفسيكه از كوثر بيان رحمن آشاميد و بانچه مقصود از آفرينش است
فائزگشت و معرفة الله در مقام اول و رتبة اولى
بكلمة مباركة يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد معلق و منوط است
هر نفسى بعرفان اين كلمة عليا فائز شد خود را بر سرير
اطمينان مستوى مشاهده نمايد و از هيچ امرى و هيچ
كلمة نلغزد و مضطرب نشود و از براى او سزاوار است
باين كلمة عليا نطق نمايد يا ربى الرّحمن و المهيمن على الامكان
اشهد انك انت محمود فى فعلك و مطاع فى امرك
طوبى از براى عباديكه باين كلمات عاليات تمسك
جسته اند و از بحر معانى كه در ان مستور است آشاميده اند
جناب سيدتقى عليه بهائى نزد مظلوم حاضر مع نامه
انجناب ندايت را شنيديم و ترا ذكر نموديم باذكاريكه عرفش
بدوام ملكوت الهى باقى و دائم است در جميع احوال

ص ۱۸۶

عباد را وصيت نموديم بامانت و ديانت فى الحقيقه
جنوديكه ناصر اين امر اعظمند اعمال طيبه و اخلاق مرضيه
بوده و هست طوبى از براى نفوسيكه باين جنود مدائن

قلوبرا باسم حقّ جلّ جلاله بگشایند یا محمد علیک بهائی
 آیات بشأنی نازل که احدی قادر بر احصای ان نه
 از حق بطلب عباد را تأیید فرماید بر قرائت آنچه نازلشده
 و تفکر در آنچه ظاهر گشته آنچه از قبل ارسال شد از برای
 مظاهر عدل و انصاف بسیار مفید است و فی تبدیل
 الحزب لآیات للمتفرّسین و بینات للعارفين انا بدلناه
 حکمة من عندنا انه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو المقتدر
 العزيز الحميد ملاً على أكبر و قفه الله على العرفان اگر کتاب
 ایقان را ملاحظه نمایند البتّه بافق اعلى راه یابند نسئل الله
 ان يجذبه بآياته و يقربه بسلطانه و يؤيده بفضله انه على
 كلّ شئ قدیر ذکر میرزا نصرالله و نفوس اخرى را نموده
 اند انا ذکرناه و نذکره ليفرح و يكون من الشاکرين

ص ۱۸۷

یا نصرالله انّ اباک اخذ کتاب الله بقوّة من عنده و
 ذکره الى ان انفق روحه فی سبيله لعمر الله قد قدر له مقام
 عجزت عن ذکره اقلام المحرّرين نسئل الله ان يؤیّدک
 و الذّین آمنوا على الاستقامة على هذا الامر الذی به ترزلت
 ارکان المعتدین یا عبدالله قد حضر اسمک لدى المظلوم
 ذکرناک بذكر تَضَوّع منه عرف عناية الله مالک الایجاد
 انا نوصیک و الذّین آمنوا بالحکمة و البیان هذا ما حکم
 به الله فی الزّبر و الالواح سبح باسم ربّک و لا تلتفت
 الى الذّین انکروا کلمتی العلیا و صریر قلمی الاعلى الا انّهم
 من الاخرین فی کتاب الله ربّ الارباب احفظ ما نزل
 من سماء مشیتی ثمّ اقرئه فی العشیّ و الاشراق یا
 عبد الحسین انّ المظلوم یذکرک فی السّجن الاعظم اذ احاطت
 به الاحزان من الاشطار تالله لا تمنعه حوادث العالم و لا
 سطوة الامم ینطق امام وجوه الامراء و العلماء بما امر به
 من لدى الله مالک الرّقاب ما خوّفته السیوف و ما منعته

الصّفوف قد ظهر و اظهر ما اراد امرأ من لدى الله مجرى
الانهار طوبى لعبد تمسك بكتابه و لعين رأت آثارى
ولاذن سمعت ندائى اذ ارتفع بالحقّ فى هذا المقام الذى
جعله الله من اعلى المقام اولياى ان ارض را از
قبل مظلوم تكبير برسان و آيات و بينات الهى متذكّر دار
جهد نما شايد ابواب قلوبرا بمفتاح ذكر حق جلّ جلاله بگشائى
و از اوهامات قبل حفظ نمائى نفوسيكه از رحيق مختوم آشاميده
اند از ذكور و اناث لزال تلقآء وجه مذكورند از حق
ميتطلبيم كل را بر امرش مستقيم دارد انه هوالمقتدر على مايشآء
فى قبضته زمام من فى الارضين والسّموات يامحمّد عليك
بهآء الله الفرد الاحد ذكر من قبلى من سمى بالحسين الذى
اقبل الى الافق الاعلى و فاز بالتلقآء و سمع نداء الرّحمن
اذ كان بين ايدي الجاهلين قل يا حسين اياك ان تمنعك
شبهات العالم كن قائما على الامر باستقامة لا ترلّها شوكة
الذين اعرضوا عن الله ربك ربّ آبائك الاولين

اذكر الايام التى كنت حاضرا لدى المظلوم و شربت رحيق
الوصال من يد عطاء ربك الكريم احفظ هذا المقام الاعلى
و ما امرك به فى الحضور انّ ربك هو الناطق بالحقّ امام
الوجوه ما منعه شئ من الاشياء و لا اعراض المغلّين
انك اذا وجدت عرف بيانى من آياتى قل الهى الهى
لك الحمد بما هديتنى فى ايامك و شرفتنى بلقائك و ايدتنى
على القيام لدى بابك اسئلك بمشارك آياتك و مظاهر
بيناتك و بايادى امرك الذين قاموا على خدمتك و
نطقوا بشنائك بين عبادك و بلغوا امرك و داروا البلاد
لذكرك و ثنائك انك انت المقتدر الذى ما منعك شئ
من الاشياء قد اظهرت ما اردته بقدرتك و قوتك
انك انت القويّ القدير لا اله الا انت الفرد الواحد

العليم الخبير كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده ليحمد ربّه
ويكون من الشاكرين يا محمد كبر من قبلى على وجهه ثم
اقرء له ما ظهر من بحر علمى المحيط البهآء عليك و عليه و على

ص ١٩٠

الذين ما منعتهم ضوضآء العباد و ما اضعفتهم قوّة الامرآء
و ما خوّفتهم ضغائن العلماء الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه
و عملوا ما ناح به كلّ ذى بصر و ذى سمع و ذى علم
امن بالله ربّ العالمين هو الحاكم بالحقّ يا محمد عليك
بهائى اينصحيفه مباركّه را قرائت نما تا از بحور مستوره در
كلمات الهى بياشامى و باجنحه معانى در هوآء قدس
صمدانى طيران نمائى و بعد از قرائت و آكاهى بجناب
محمد عليه بهائى در منشاد برسان تا ملاحظه نمايد و اطلاع
يابد و نداى مظلومرا باذن فؤاد اصغا كند لعمر الله
اين ندا روح بخشد بل جسد را بروح تبديل نمايد الامر
بيده يفعل ما يشآء و يحكم ما يريد يا محمد انه محمود فى فعله و
مطاع فى امره و هو المقنن القدير
صحيفة الله المهيمن القيوم
هو الشاهد من افقه الاعلى
كتاب انزله المظلوم و ما اراد منه الا ليجذب به افئدة

ص ١٩١

العباد الى الله فى المآب و يهديهم الى الافق الاعلى
و يعلمهم سبيل الرّشاد طوبى لمن سرع الى مرضات الله
و نطق بما نطق به لسان العظمة اذ استوى على العرش بقدره
و سلطان قد خضعت الرقاب لربّ الارباب و لكنّ القوم
فى نوم عجاب قد اظهرنا ما كان مكنونا فى العلم طوبى
لمن شهد و رأى ويل لكلّ غافل كفّار انا ذكرناك و انزلنا
لك لوحا يشهد امام وجوه العالم انه لا اله الا هو الفرد
الواحد المختار اشكر الله بهذا الفضل الاعظم انه ذكرك

بما لا ينقطع عرفه في القرون و الاعصار البهّاء من لدن
مالک الاسماء علی الذین فازوا بالاستقامة الكبرى في هذا
الامر الذي به زلت الاقدام از لغت تازی بلغت پارسی
توجه نمودیم ندای مظلوم را بشنو بصر را بینائی تازه بخشد
و نفس را آگاهی و حیات سرمدی عنایت فرماید نامه
شما رسید و در ساحت امنع اقدس عرض شد ندایت را
شنیدیم و نامه ات را دیدیم لله الحمد بانوار نیر محبت الهی

ص ۱۹۲

منور و مزین مشاهده گشت از حق میطلبیم از السن محبین سلسبیل
بیان جاری فرماید تا کلّ از ان آب لطیف روحانی
بزندگانی ابدی فائز گردند آب بیان را نفوذ و تصرفیست
که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده میشوند اینست
ان آبی که میفرماید و من الماء کلّ شیء حیّ از حق میطلبیم قلوب
عباد را بنور معرفت منور فرماید و ارکان را قوت بخشد
بشأنیکه شوکت معتدین و سطوت ظالمین او را ضعیف نماید
بقوت و قدرت الهی کتاب را اخذ نماید و باو تمسک جوید
حروفات کلمه و کلمات کتاب لازال لدى المظلوم مذکور
بوده و هستند طوبی لکم یا ابناء الخلیل و وراث الکلیم قد فرتم
بما لا فاز به اکثر علماء عصری هنیئا لکم بما شربتم ریح
العناية من ایادی عطاء ربکم المعطى الکریم ابشروا بما غفر لکم
الله فی هذ الحین و طهرکم عن العصیان و من بعد نوصیکم
بتقوی الله و حفظ ما اوتیتم من عنده انه هو التّواب الغفور
الرّحیم یا ابن نصیر جناب عزیز الله علیه بهائی مکرر ذکر

ص ۱۹۳

دوستان مَروراً نموده انا ذکرنا الذین فازوا بانوار العرفان
بذکر طارت به الارواح یشهد بذلك من عنده امّ الکتاب
ارض سجن هر یوم بلونی ظاهر اگر در ارسال الواح توقّف
رود نظریظلم ظالمین و انقلاب این ارض بوده و هست

وهمچنين كثرت عرايض كه از اطراف ميرسد انا نريد ان نذكر
اوليائي هناك ليفرحوا بعناية الله رب العالمين
يا اسمعيل قد حضر اسمك لدى المظلوم و اظهرنا لك من خزائن
قلم الرحمن لثالى الحكمة و البيان لتنظر و تكون من الشاكرين
هذا يوم فيه نصبت راية البرهان على اعلى المقام و علم
العرفان على البقعة التوراء فى شاطى عمّان علم الله مقصود
العارفين و نذكر من سمى بموسى ليشهد بما شهد الله انه
لا اله الا هو الفرد الخبير اياك ان تمنعك حوادث العالم
عن الاسم الاعظم او تحجبك شبهات الغافلين عن صراطى
المستقيم طوبى لك بما اقبلت الى المظلوم اذ اعرض عنه
كل ظالم بعيد و كل عالم مريب يا عزيز الله اذا شريت رحيق

ص ١٩٤

الوحى من كأس عطائي و اجتذبتك ندائي الاحلى الى
ملكوت بيانى " قل الهى الهى هل يقدر الضعيف ان يذكر ظهورات
قدرتك و هل يستطيع الكليل ان يصف مشارق بيانك اسئلك
بالقدرة التى خضعت عند ظهورها الكائنات و بعلمك الذى
احاط على الممكنات و بحلاوة بيانك و اقتدار ارادتك ان
تجعلنى ثابتاً على امرك و مستقيماً على حكمك ائتك انت
المقتدر العزيز المنان " يا رحمة الله قد سبقت رحمة ربك
من فى السموات و الارض و احاط فضله على من فى ملكوت الامر
و الخلق يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر العزيز
العلام " قل لك الحمد يا الهى بما هديتنى الى صراطك و انزلت
لى فى سجنك الاعظم ما قرّت به العيون اسئلك يا سابع
النعم و مربى الامم باسمك الاعظم ان تقدر لى ما يقربنى
اليك و ينفعنى فى عوالمك ائتك انت المقتدر القدير "
يا الياس انظر ثم اذكر اذ ارسلنا الكليم بايات بينات اعرض
عنه العباد الى ان نصرناه امرا من عندنا ان ربك هو ناصر

ص ١٩٥

المرسلین قد غلبت عصاه اسیاف فرعون و ملأه انّ
 ربّک هو القویّ الغالب العلیم الحکیم یا رحیم قل یا ملأ
 الارض قد اتی الوعد و ظهر المکنون بسلطان عظیم ضعوا
 ما عندکم و خذوا ما اوتیتم من لدی الله مالک یوم الدّین
 قد اتی المیقات و سلطان الآیات استوی علی العرش و
 دعا کلّ الی العزیز الحمید قد فزت باثر قلمی الاعلی هذا
 من فضل الله ربّ العرش العظیم یا رحیم انظر ثمّ اذکر اذ قصد
 الکلیم المقصد الاقصی و الذّروة العلیا الی ان بلغ الوادی الایمن
 و سمع النداء من سدرة الابهی انه لا اله الا انا المنزل القدیم
 انا ارسلناه الی فرعون و ملأه و ورد علیه فی سبیلی ما
 ناح به اهل ملکوتی و لکنّ القوم اکثرهم من الغافلین
 طوبی لک بما فزت بانوار الیوم و اقبلت الی الله العزیز
 العظیم یا ابن یعقوب سطع النور و اضاء الدیجور و ارتفعت
 الصّیحة و نزلت المائدة و القوم فی خسران مبین نبذوا حقوق
 الله ورائهم بما اتبعوا کلّ شیطان رجیم ایاک ان تمنعک

ص ۱۹۶

شبهات الامم عن مشرق آیات ربّک المشفق الکریم
 سوف یتیکم ناعق دعوه بنفسه متوکّلین علی الله ربّ الکرسی
 الرّفیع کذلک انزلنا الآیات و ارسلناها الیک لتشکر
 ربّک العلیم الخیر یا ابن مهدی الحمد لله دوستان الهی فائز
 شدند بانچه که شبه و مثل نداشته امروز عرفان هر نفسی
 باید بدرجه بلوغ فائز شود و خود را غنی و مستغنی از اهل عالم
 مشاهده نماید کل الیوم باید بافق توحید ناظر باشند بعضی
 از اهل بیان اختلاف را دوست داشته و دارند منتظرند
 عجلی ظاهر شود تا عباد بیچاره را بان دعوت نمایند بگو
 ظهورات منتهی شد هر نفسی قبل از اتمام الف سنة ادعا نماید
 هر که باشد و هر چه بیاورد باطل بوده و هست حمد کن
 مقصود عالمرا که ترا تأیید فرمود و راه نمود اوست مقتدر
 و توانا یا ابن دوست محمّد معنی استقامت آنکه ناس آگاه

شوند و بیقین مبین بدانند که بعد از ظهور اعظم بظهوری محتاج نبوده و نیستند نقطهٔ اولی یعنی مبشر جمال کبریا ناس را

ص ۱۹۷

بشارت داد تا قلوب را پاک سازند و مهیا نمایند و قبل از اتمام امر علمای ایران برقتلش فتوی دادند و شهیدش نمودند و بعد نیز اعظم کشف حجاب نمود و عالم امر و خلق بظهورش کامل و محکم آنچه مقصود بود ظاهر شد اگر موهومی یافت شود و ادعائی نماید آنه کذاب مفتر هر نفسی باینمقام فائز او از اهل استقامت کبری از قلم مذکور و مسطور بگوای اولیای الهی بعضی از نفوس سست عنصر مشاهده میشوند بمجرد استماع حرفی از موهومی از صراط می لغزند ناعقین از یکسمت و مدعیهای کذب از سمت دیگر ظاهر شده و میشوند طوبی لقوی اضعفهم و لمستقیم اطردهم و لناصح نصحهم چه که سبب فساد عالم و خسران امم اند نسل الله ان یحفظکم و اولیائه من شرهم و مکرهم آنه هو المقتدر القدير از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر ذکر و ثنا و خدمت امرش اوست سامع و اوست مجیب یا خدا داد یا ابن نصیر نفوس مذکوره هر یک بذکر مظلوم فائز و بانوار نیر بیان مزین و منور

ص ۱۹۸

از حق میطلبیم هر یک را در عالم روح نجمی درّی مقرر فرماید و در عالم علم کتابی و در مدینهٔ عشاق جوهر حبّی و در اقلیم عرفان دفتر ایقان آنه علی کلّ شیء قدیر لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز الحمید (الهی الهی هؤلاء عبادک و خلقک و فی قبضة قدرتک محاطون بمشیتک و ارادتک ان تغفر لهم انک انت مالک ازمة الغفران و ان تعدّ بهم انک انت المختار فی کلّ الاحوال اسئلک یا مولی العالم بالتون و القلم و اسرار اسمک الاعظم ان تجذب افئدة عبادک من نفحات بیانک الی الدرّوة العلیا و مشرق آیاتک یا مولی

الورى و مالک (الآخرة و الاولى)

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو السامع من افقه الاعلى

شهد الله انه لا اله الا هو و الذى اتى انه هو السر المكنون
و الرمز المخزون و الكتاب الاعظم للامم و سماء الكرم للعالم
و هو الآيه الكبرى بين الورى و مطلع الصفات العليا فى ناسوت

ص ١٩٩

الانشاء به ظهر ما كان مخزوناً فى ازل الازال و مستورا
عن اولى الابصار انه هو الذى بشرت بظهوره كتب الله من
قبل و من بعد من اقربه و آياته و بيناته انه اقربا نطق
به لسان العظمة قبل خلق الارض و السماء و قبل ان يظهر ملكوت
الاسماء به ماج بحر العلم بين الانام و جرى فرات الحكمة
من لدى الله مالک الايام طوبى لبصير شهد و راى و لسميع
سمع ندائه الاحلى و ليد اخذة الكتاب بقوة ربها سلطان
الآخرة و الاولى و لسريع سرع الى افقه الاعلى و لقوى
ماضعفته سطوة الامراء و وضوء العلماء و ويل لمن انكر فضل
الله و عطائه و رحمته و سلطانه انه ممن انكر حجة الله و برهانه
فى ازل الازال و نعيما لمن نبذ اليوم ما عند القوم و اخذ
ما امر به من لدى الله مالک الاسماء و فاطر الاشياء
الذى اتى من سماء القدم بالاسم الاعظم و بسلطان لا تقوم
معه جنود الارض يشهد بذلك ام الكتاب فى اعلى المقام
يا على قبل اكبر انا سمعنا ندائك مرة بعد مرة اجبنك

ص ٢٠٠

بما لا تعادله اذكار العالم و يجد منه المخلصون عرف
بيان الرحمن و العشاق نفحات الوصال و العطشان خريز
كوثر الحيوان طوبى لمن فاز به و وجد ما ترضع فى هذا
الحين من يراعة الله المهيمن العزيز الوهاب نشهد انك
اقبلت و قطعت السبيل الى ان وردت و حضرت و سمعت

نداء المظلوم الذى سجن بما اكتسبت ايدى الذين كفروا بآيات
الله وبرهانه وانكروا هذا الفضل الذى به انارت الآفاق
طوبى لوجهك بما توجه ولاذنك بما سمعت وللسانك بما
نطق بثناء الله رب الارباب نسئل الله ان يجعلك علما
لنصرة امره ويقربك اليه فى كل الاحوال ونذكر اولياء الله
واحباؤه هناك وتبشرهم بما نزل لهم من ملكوت بيان
ربهم مالك يوم الحساب ذكرهم من قبلى ونورهم بانوار
نير بيانى ان ربك هو العزيز الفضال يا ايها الناطق
بثنائى اسمع ما قاله الظالمون فى ايامى منهم من قال انه
ادعى الربوبية ومنهم من قال انه افترى على الله ومنهم

ص ٢٠١

من قال انه ظهر للفساد تبالهم وسحقا لهم الا انهم من عبدة
الاوهام انا اردنا ان نبذل اللغة الفصحى ان ربك هو
المقتدر المختار اراده انكه بلسان پارسى نطق نمائيم كه شايد
اهل ايران طرأ بيانات رحمن را بشنوند و بيانند و بيانند

تجلى اول كه از آفتاب حقيقت اشراق نمود
معرفت حق جل جلاله بوده و معرفت سلطان قدم حاصل
نشود مگر بمعرفت اسم اعظم اوست مكلم طور كه بر عرش ظهور
ساكن و مستويست و اوست غيب مكنون و سر مخزون
كتب قبل و بعد الهى بذكرش مزين و بثنائش ناطق
به نصب علم العلم فى العالم و ارتفعت راية التوحيد بين
الامم لقاء الله حاصل نشود مگر بقاء او باو ظاهر شد انچه كه
ازل الازال مستور و پنهان بوده انه ظهر بالحق و نطق
بكلمة انصعق بها من فى السموات و الارض الا من شاء الله
ايمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر بتصديق انچه از
او ظاهر شده و همچنين عمل بانچه امر فرموده و در كتاب

ص ٢٠٢

از قلم اعلی نازل گشته منغمسین بحر بیان باید در کَلّ حین
باو امر و نواهی آلهی ناظر باشند او امرش حصن اعظمست
از برای حفظ عالم و صیانت امم نوراً لمن اقرّ و اعترف

و ناراً لمن ادبر و انکر تجلی دوّم استقامت بر امر الله
و حبه جلّ جلاله بوده و آن حاصل نشود مگر بمعرفت کامل و
معرفت کامل حاصل نشود مگر باقرار بکلمه مبارکه یفعل
ما یشاء هر نفسی باین کلمه علیا تمسک نمود و از کوثر بیان
مودع در آن آشامید او خود را مستقیم مشاهده نماید بشأنیکه
کتب عالم او را از امّ الكتاب منع نکند حبّدا هذا المقام
الاعلی و الرتبة العلیا و الغایة القصوی یا علی قبل اکبر در
پستی مقام معرضین تفکر نما کل بکلمه اّنه هو محمود فی فعله
و مطاع فی امره ناطقند مع ذلك اگر بقدر سمّ ابره مخالف
نفس و هوی ظاهر شود اعراض نمایند بگو بر مقتضیات
حکمت بالغه آلهیه احدی آگاه نه اّنه لو یحکم علی الارض
حکم السماء لیس لاحد ان یعترض علیه هذا ما شهد به نقطة

ص ۲۰۳

البيان فيما انزله بالحقّ من لدى الله فائق الاصباح

تجلّی سوّم علوم و فنون و صنائع است علم بمنزله
جناح است از برای وجود و مرقّات است از برای صعود
تحصیلش بر کل لازم و لکن علومیکه اهل ارض از ان منتفع
شوند نه علومیکه بحرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد
صاحبان علوم و صنائع را حق عظیم است بر اهل عالم
یشهد بذلک امّ البیان فی المآب نعیماً للسّامعین فی الحقیقه
کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت
و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط کذلک نطق لسان

العظمة فی هذا السّجن العظیم تجلی چهارم در ذکر الوهیّت

و ربوبیت و امثال آنست اگر صاحب بصر در سدره مبارکه
ظاهره و اثمارش نظر نماید آنها تغنیه عن دونها و یعترف
بما نطق به مکلم الطور علی عرش الظهور یا علی قبل اکبر ذکر
الناس بآیات ربک و عرفهم صراطه المستقیم و نبأ
العظیم بگوای عباد اگر از اهل عدل و انصافید تصدیق

ص ۲۰۴

مینمائید آنچه را که از قلم اعلی جاری شده اگر اهل بیانید
بیان پارسی شما را راه نماید و کفایت کند و اگر اهل فرقانید
در تجلی و ندای سدره از برای ابن عمران تفکر نمائید
سبحان الله گمان آنکه عرفان در ظهور حق کامل
و بالغ شده و بغایت قصوی رسیده حال معلوم میشود عرفان
نزد معرضین تنزل نموده و نا بالغ مانده یا علی آنچه از
شجر پذیرفتند از سدره وجود نمی پذیرند بگوای اهل بیان
از روی نفس و هوی تکلم منمائید اکثر احزاب عالم مقررند
بکلمه مبارکه که از شجر ظاهر شد لعمر الله اگر ذکر مبشر نبود
هرگز اینمظلوم بانچه سبب اضطراب و هلاکت جهال است
تکلم نمینمود در اول بیان در ذکر ذکر من ینظهره الله جل
ظهوره میفرماید الذی ینطق فی کل شأن اننی انا الله لا
آله الا انا رب کل شیء و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی
ایای فاعبدون و همچنین در مقام دیگر عند ذکر من ینظهر
میفرماید اننی انا اول العابدین حال باید در عابد و معبود

ص ۲۰۵

تفکر نمود شاید عباد ارض بقطره از بحر عرفان فائز گردند
و مقام ظهور را ادراک نمایند آنه ظهر و نطق بالحق طوبی لمن اقر
و اعترف و ویل لکل منکر بعید یا ملأ الارض اسمعوا نداء
السدره التی احاط علی العالم ظلها ولا تكونوا من جبابرة الارض
الذین انکروا ظهور الله و سلطانه و کفروا بنعمته الا انهم من
الصاغیرین فی کتاب الله رب العالمین البهء المشرق

من افق سماء عنایتی علیک و علی من معک و یسمع قولک
فی امر اللہ العزیز الحمید

هو المشرق من افق سماء البرهان

یا احبّاء الرّحمن فی میلان اسمعوا نداء المظلوم انّه توجّه
لیکم من شطر السّجن و اراد ان یدکرکم بآیات اللّٰه ربّ العرش
العظیم انّها تقرّبکم الیه و تفتح علی وجوهکم ابواب اللّقاء و
تسقیکم کوثر البقاء من ید العطاء انّه هو المشفق الکریم
قد ورد علینا فی السّجن ما ذابت به اکباد المقرّین انّ القوم
اعرضوا عن الوجه و اتبعوا اهواء الذّین کفروا بیوم

ص ۲۰۶

الذّین یا حزب اللّٰه انا نوصیکم بما وصّی اللّٰه عباده ان
لا تشرکوا باللّٰه ربّ العالمین ضعوا مطالع الاوهام متمسّکین
بحبل الايقان کذلک و صّینا اولیائنا من قبل و فی هذا
اللّوح المبین ایاکم ان تحزنکم حوادث العالم و ما ظهر
من الامم توکلوا فی کلّ الاحوال علی اللّٰه العزیز الحمید
انّه معکم و یسمع ندائکم و یرى اعمالکم انّه هو الذّی ما منعه ظلم
الذّین اشرکوا باللّٰه و لا ضوضاء کلّ جاهل بعید زینوا
هیاکلکم بطراز التّقوی و قلوبکم بالنّور الذّی اشرق و
لاح من افق سماء قلمی الاعلی الذّی انزل کلّ کتاب مبین
ایاکم ان تبدّلوا القرب بالبعد و الاقبال بالاعراض انا
نحبّ ان نریکم علی استقامة تضطرب بها افتدة القوم
و تنزلّ بها اقدام المشرکین طوی للذّی قام علی خدمة
الامر و نصر اللّٰه بالحکمة و البیان انّه من المخلصین فی کتابی
العظیم قد اظهر البحر الاعظم لئالی البرهان امرأ من لدى
الرّحمن و القوم اکثرهم من الغافلین ما فازت العیون

ص ۲۰۷

بضیائها و ما سمعت الاذان ندائی الذّی ارتفع بالحقّ الّا
الذّین نبذوا مطالع البغضاء و اخذوا ما امروا به من

لدى الله فى هذا اليوم البديع يا قوم قد اتى القيوم
وجرى بامرہ السلسيل طوبى لمن اقبل وسرع وشرب
وويل للمعرضين الذين نقضوا عہدى و ميثاقى و نبذوا
ورآئهم نبأى العظيم الذى كان مذكوراً فى الفرقان
ومن قبله فى كتب الله المقتدر القدير اياكم ان تمنعكم سبحات
الجلال عن التقرب الى الله الفرد الخبير يا قلمى الاعلى اياك
ان يمنعك ضجيج اهل النفاق عن صيريرك الاحلى و اياك
ان تحجيك شئون البغى والضلال عن هذا المقام العزيز
المنير الذى استقر فيه العرش الاعظم واستوى
عليه المظلوم بقدره غلبت الاشياء و بقوة سخرت من
فى السموات والارضين يا اولياء الرحمن فى ميلان
انتم الذين اقبلتم الى الوجه فى يوم فيه اعرض اهل الضلال
عن الغنى المتعال وكفروا باياته و جادلوا بسلطانه الى

ص ٢٠٨

ان افنوا على سفك دمه كذلك سولت لهم انفسهم الا انهم
من المشركين عند الله رب الكرسى الرفيع افرحوا يا اوليائى
باسمى ثم اشربوا رحيق البيان من كأس عطائى رغماً
للذين نقضوا عہدى و ميثاقى و ارتكبوا ما ناح به سگان الفردوس
كذلك قضى الامر والقوم اكثرهم من الخاسرين
انا امرناكم من قبل و من بعد و فى هذا اللوح بما يرفعكم وينفعكم
فى كل عالم من عوالم ربكم الغفور الرحيم نسئل الله
ان يؤيدكم بجنود العناية و اللطاف و يوفقكم على ما تنتشر
به آثاره فى مشرق الارض و مغربها انه هو السامع المجيب
لا تحزنوا عما ورد عليكم فى سبيلى انا حملنا الشدائد و البلايا
لاصلاح العالم و نجات الامم طوبى لمن سمع و وويل لكل
غافل مريب كذلك نطق القلم الاعلى اذ كان المظلوم
ناطقاً بما يقرب العباد الى العزيز العليم انا و صيناكم
فى اللوح و فى كتبى و صحفى التى كل كلمة منها تدعوكم
الى المقام الرفيع هذا يوم فيه فتحت ابواب الرحمة و البيان

ص ٢٠٩

على من فى الامكان اسرعوا يا ملاء الارض ولا تكونوا من
المتوقفين ما خلقتم لانفسكم بل لخدمة امر الله رب العالمين
طوبى لوجه توجه الى انوار الوجه ولفقير قصد بحر الغنا
ولقاصد فاز بالمقصود فى هذا اليوم الذى زين الله بذكره
كتب المقرين يا قلم اذكر من حضر امام وجهك الذى
سمى بعلى قبل عسكر فى كتاب الله العزيز الحميد نسل الله
ان يجعله خادماً لامره وناطقاً بثنائه بالحكمة التى امرنا
اولياتنا بها فى لوحى العظيم يا الف وحا عليك بهاء الله
مالك الاسماء قد كنت وابتائك ومن معك مذكورين
فى اول الايام نسل الله ان يكتب لك اجر من فاز
باللقاء مرة بعد مرة انا نذكرك فى هذا الحين و نراك لدى
العرش اشكر ربك بهذه الشهادة التى جرت من قلمى
الاعلى فى هذا المقام المنيع و نذكر اماء الله هناك و نبشرون
بعنايته و فضله العميم نسل الله ان يؤيدهن على الاستقامة
و يسقيهن رحيقه المقدس الذى جرى بامره المحكم المتين

ص ٢١٠

يا اهل ميلان عليكم بهاء الله و رحمته ثم فضل الله و عطاءه
انه معكم و يسمع ما يخرج من افواهكم و هو السميع البصير اذا
اخذكم رحيق الآيات و اجتذبتكم نفحات الوحي قولوا يا الهنا
ترانا مقبلين اليك و متمسكين بحبل عنايتك و الطافك و
قائمين على خدمة امرك و منتظرين بدائع جودك و فضلك
نسلك بالذين سرعوا الى مقر الفداء شوقاً للقائك
و جمالك و انفقوا ارواحهم لاسمك و حبك ان تقدر
لنا ما يقربنا اليك و يؤيدنا على اعمال امرتنا بها فى كتابك
اي رب نحن عبادك و فى قبضتك و اقبلنا الى افق فضلك
و بحر عطائك نسلك ان لا تخيبنا عما انزلته فى كتابك
انك انت المقدر الذى لا تعجزك فراغة الارض و ذئابها

قد غلبت سلطنتک و ظهر امرک و نزلت آیاتک اَنک انت
المقتدر العليم الحکيم بلسان پارسی ذکر میشود یا علی قبل عسکر
علیک بهاء الله ربّ العرش طوبی لک بما اقبلت الی
المظلوم اذ کان فی سجنه العظیم قلم اعلی شهادت میدهد

ص ۲۱۱

بر حضور واصغا و توجّهت بحق جلّ جلاله اولیای ان ارض را
از قبل مظلوم تکبیر برسان باید کلّ هر یوم از رحیق بیان
مقصود عالمیان بیاشامند و این رحیق در مقامی آیات
حق جلّ جلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا و در مقامی
عنایت و فضلش این رحیق در مقامی سبب حیات عالم است
و در مقامی علّت حفظ امم من شرب منه فاز بالاستقامة
الکبری علی هذا الامر الّذی به اضطرت افئدة الوری الا من
شاء الله ربّ هذا المقام الرفیع الحمد لله عباد و اماء آن
ارض طراً بذکر حق فائز گشتند و در این یوم اقدس انور
ذکر کل از لسان عظمت جاری قل افرحوا ثم اشکروا ربکم
بهذا الفضل العظیم قدر ایام را بدانید ندا در کلّ حین مرتفع
و ملکوت بیان متکلم و فرات رحمت از قلم اعلی جاری و
سلسبیل جود موجود اقداح فلاح ظاهر و مشهود
باسمش اخذ نمائید و بذکرش بیاشامید الرّحمة المشرقة الظّاهرة
من امواج بحر جودی علی اولیائی و امائی الّذین خضعوا لامر الله

ص ۲۱۲

مالک یوم الدین الحمد لله اذ هو مقصود العارفين
هو الناظر من افقه الاعلی
یا عبد الوهاب علیک بهاء الله العزیز الوهاب اسمع
نداء المظلوم انه یذکرک فی سجن عکاء بما کان بحر الرّحمة
للامکان و نفحة الرّحمن لاهل الادیان طوبی لمن وجد
نفحات الوحی و اخذ الکتاب بقوة من لدی الله ربّ
العالمین انا سمعنا ندائک من کتابک ذکرناک بما یقرّبک

الى افق الظهور فى ايام الله العزيز الحميد انا فتحنا باب
العرفان بمفتاح البيان ولكن القوم فى ضلال مبين
نبدوا كتاب الله ورائهم متمسكين بما عندهم من همزات
المتوهمين قل يا قوم خافوا الله قد اتى اليوم والقيوم
ينادى باعلى النداء قوموا عن رقد الهوى مسرعين الى الله
العليم الحكيم قد طوى بساط الاوهام واتى الرحمن بامر عظيم
انه هو النبأ العظيم الذى انزل ذكره الرحمن فى الفرقان
طوبى لمن وجد عرف البيان و فاز بهذا اليوم البديع

ص ٢١٣

قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن البحر الاعظم ولا تتبعوا كل جاهل
بعيد بشر الذين آمنوا هناك قل طوبى لكم بما سمعتم النداء
من الافق الاعلى واقبلتم اليه سوف ترون ثمرات اعمالكم
من لدى الله المقتدر القدير يا وهاب اذا اجتذبتك ندائى
الاحلى و صرير قلمى الاعلى قل الهى الهى لك الحمد بما فتحت على
وجوه اوليائك ابواب الحكمة والعرفان وهديتهم الى
صراطك و نورت قلوبهم بنور معرفتك و عرفتهم ما يقربهم الى
ساحة قدسك اى رب اسئلك بالذين سرعوا الى مقرّ الفداء
شوقاً للقائك و ما منعهم سطوة الامراء عن التوجه اليك
والاعتراف بما انزلته فى كتابك ثم بالذين اقبلوا الى افقك
باذنك وقاموا لدى باب عظمتك وسمعوا نداءك وشاهدوا
افق ظهورك و طافوا حول ارادتك ان تقدر لاوليائك
ما يؤيدهم على ذكرك وثنائك و تبليغ امرك انك انت المقتدر
على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم يا قلمى الاعلى بدل
اللغة الفصحى باللغة النوراء بگو لله الحمد امروز افق سماء عرفان

ص ٢١٤

بأفتاب حقيقت روشن و منور مکلم طور بر عرش ظهور
مستوى از حفيف سدره منتهى كلمه مبارکه قد اتى الموعود اصغا
ميشود بايد آنجناب بنور بيان و نار سدره قلوب و افنده را

منور و مشتعل نمایند تا کل فائز شوند بانچه که از برای
آن موجود شده اند اینمظلوم از اول یوم الی حین من
غیر ستر و حجاب کل را بما اراده الله دعوت نمود
طوبی از برای نفوسیکه بجواب فائز گشتند و بکلمه بلی
ناطق شدند سبحان الله معلوم نیست معرضین بچه
تمسک نموده اند آیات عالمرا احاطه نموده و بینات
اظهر من الشمس مع ذلك عباد غافل و محجوب الا من
شاء الله و لكن قدرت حق سبقت گرفته و اقتدار کلمه احاطه
کرده بشأنیکه مع اعراض ملوک و مملوک و عبده اوهام
و مع استعداد و منع کل نور امر در هر ارضی مشرق
مشاهده میگردد سوف يظهر ما انزلناه فی الزبر و الالواح
كما ظهر ما اخبرنا القوم به من قبل انه هو العزيز العلام

ص ۲۱۵

و اما ما سئلت عن الروح و بقائه بعد صعوده فاعلم
انه يصعد حين ارتقائه الی ان يحضر بين يدي الله فی هیکل
لا تغیره القرون و الاعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر
فيه و يكون باقيا بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و
اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایة الله و الطافه
ان القلم لا يقدر ان يتحرك على ذکر هذا المقام و
علوه و سموه على ما هو عليه و تدخله يد الفضل الی مقام
لا يعرف بالبيان و لا يذكر بما فی الامکان طوبی لروح
خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم انه يتحرك
فی هواء ارادة ربه و يدخل فی الجنة العليا و تطوفه
طلعات الفردوس الاعلی و يعاشر انبياء الله و اوليائه
و يتكلم معهم و يقص عليهم ماورد عليه فی سبيل الله رب العالمين
لو يطلع احد على ما قدر له فی عوالم الله رب العرش
و الثرى ليشتمل فی الحین شوقا لذاک المقام الامنع الارتفاع
الاقدم الابهی بلسان پارسی بشنویا عبد الوهاب

علیک بهائی اینکه سؤال از بقای روح نمودی اینمظلوم
 شهادت می‌دهد بر بقای آن و اینکه سؤال از کیفیت
 ان نمودی آنه لا یوصف ولا ینبغی ان یدکر الا علی قدر
 معلوم انبیا و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم
 حق آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین
 صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی
 نمایند لعمر الله اشراقات ان ارواح سبب ترقیات
 عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علت عظمی
 از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و
 تنبت الارض هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علت و مبداء
 موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود
 و فرق این عالم با ان عالم مثل فرق عالم جنین و این
 عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر
 میشود بهیکلیکه لایق بقا و لائق آن عالم است این بقا
 بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوقست بعلت و

بقاء ذاتی غیر مسبوق و ان مخصوص است بحق جلّ جلاله
 طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا تفکر نمائی بیقین
 مبین شهادت می‌دهی که غیر این عالم عالمهاست
 حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل
 اکثری بانچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند و لکن
 طبیعین که بطبیعت قائلند درباره انبیا نوشته‌اند
 که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب
 جنت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید
 جمیع در هر عالمیکه بوده و هستند انبیا را مقدم بر کل
 میدانند بعضی ان جواهر مجردة را حکیم میگویند و
 برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر
 عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست

اعدا نمیدادند و عذاب و مشقّاتیکه شبه و مثل نداشته
تحمل نمیفرمودند اگر نفسی بقلب صافی و بصر حدید در آنچه از
قلم اعلی اشراق نموده تفکر نماید بلسان فطرت بالآن

ص ۲۱۸

قد حصحص الحقّ ناطق گردد و اینکه از بعثت سؤال نمودید
در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافیت طوبی للعارفین
جناب م ن علیه بهاء الله را تکبیر میرسانیم امروز باید اولیا
بخدمت امر مشغول باشند و خدمت تبلیغ است آن هم
بحکمت و بیان باید کل بآن متمسک باشند از حق میطلبیم
شما را تأیید فرماید و مدد نماید بر آنچه سزاوار یوم اوست
و نذکرفی هذا المقام من سمی بعبد الحسین و نذکره بآیاتی
و نبشره بعنایتی نسئل الله ان یوفقه علی ما یقرّبه الیه فی کلّ

الاحوال

هو المشرق من افق سماء البیان

حمد حضرت مقصودی را لائق و سزااست که آنجناب را
مؤید فرمود بر اقبال و توجه و نصرت و تبلیغ و بکلمه مبارکه
املک لی اشراط ساعت و اسرار قیامت را ظاهر نمود
له الحمد و الثناء و له الشکر و البهَاء از اول ایام اقبال
نمودی و از کأس اقرار امام وجوه اختیار و اشرار

ص ۲۱۹

آشامیدی و باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام
نمودی در ایامیکه اوهام کل را از افق اعلی محروم داشت
باصبح یقین خرق حجبات ظنون نمودی و بعضد ایقان
ظهر اصنام را شکستی از حق میطلبیم در جمیع احوال بتأییدات
بدیعه جدیده شما را مؤید فرماید حتی یجعل اعمالک کلّها ذکراً
واحداً عند ربک و یتضوّع منها ما یهدی الناس الیه
انّه هو المقتدر القدير چندی قبل اسم جود علیه بهائی
نامه شما را نزد مظلوم ارسال داشت وجدنا منه ما ابتسم به ثغر

الحبّ انّ ربّك هو الغفور الرحيم يا ايّها الشّارب رحيق
الوحى من كأس عطائي اسمع ندائي من شطر سجنى انّه
يناديك فضلا من عنده ويذكرك رحمة من لدنه انّه هو
الفضال الكريم يا سمندر در اقتدار حقّ جلّ جلاله تفكّر نما
وهمچنين در مظاهر ظنون و اوهام حضرت مبشّر نقطه اولي
روح ما سويّه فداه مي فرمايد و قد كتبت جوهرة في ذكره
وهو انّه لا يستشار باشارتي ولا بما ذكر في البيان ايكاش

ص ۲۲۰

اين يك كلمه را ادرك مينمودند و بان تمسّك ميگستند
با ذكر اينكلمه محكمه مطاعه كه بشهادت حق جوهر بيان است
آيا جايز است اهل بيان اليوم از منزل و مرسل آن محجوب
و غافل شوند هر منصفى در اين ايام صمت اختيار
مينمايد تا از صرير قلم اعلى اصغا نمايد آنچه را كه عرف امر الله
از ان متضوّع است حضرت نقطه در رفيق اعلى بكلمه مباركه
اننى انا اول العابدين ناطق قل يا قوم اتقوا الله انظروا
افقه ثم اسمعوا ندائه لا يشتهه ذكره باذكار العالم ولا
ما ظهر من عنده بما ظهر بين الامم آسمان برهان
الهي اليوم مزين است بشموس حكمت و بيان و انجم اوامر
و احكام اقبلوا اليها ولا تكونوا من المعرضين اين ظهور
اعظم محيط بوده نه محاط حضرت مبشّر ذكر فرموده آنچه را كه
شبه و مثل نداشته و از ظهور و بروز خود مقصود اعلاء اين
كلمه بوده و اين در يك مقام ذكر ميشود و در مقام ديگر لا
يعرفه الا هو هذا حق لا ريب فيه تالله الحق اين امر

ص ۲۲۱

اعظم و حجّت كبرى در اثبات ظهور بامرى محتاج نبوده و نيست
بحر بيان امام وجوه اديان ظاهر و آفتاب برهان
فوق رؤس مشرق و لائح سدره منتهى باثمار بديعه
منيعه و اوراق جديده لطيفه باهر و هويدا قل ضعوا

ما يمنعكم عن الله رب العالمين وخذوا ما امرتم به من لدن
 مقتدر عليم حكيم امروز بيان بقبول اين ظهور اعظم معلق
 و منوط انا انزلنا لمبشري ما قررت به عيون كتب الله
 المهيمن القيوم وارسلنا اليه فلما حضر وقرء انجذب من نفحات
 الوحى على شأن طار بكلمه فى هوأتى وقصد الحضور امام
 وجهى قد هزته الكلمات بحيث لا ينتهى ذكره بالقلم
 والمداد ولا باللسان يشهد بذلك ام الكتاب فى
 المآب انا سترنا اصل الامر لحفظه حكمة من عندنا وانا
 العزيز المختار انه يفعل ما يشاء ولا يسئل عما شاء وهو المقتدر
 العزيز العلام يا سمندر خراطينهاى طين لايق صعود
 و طيران نبوده و نيستند و حزب قبل يعنى شيعه فى الحقيقه

ص ۲۲۲

بظنون و اوهام تربيت شده اند لعمري برامرى
 از امور آگاه نبوده و نيستند الى حين اسرار ظهور معلوم نه
 بيك اسم و يكلفظ دين اسلام ضعيف شد و از دست
 رفت يا سمندر حروفات هر ظهورى بايد در ايام
 ظهور حاضر باشند و بشرف لقا فائز گردند فكر ثم استر
 وكن من الحافظين الى حين معنى توحيد را ادراك نكرده اند
 ينبغى ان ندع ذكرهم و نذكر ما يهتربه الجبال فضلاً
 عن العباد انه هو المقتدر القدير ذكر نفوسيكه اراده
 اقبال ببحر اعظم کرده اند نموده بوديد يا سمندر ابصار
 و آذانيكه قابل و لايق اصغا و مشاهده باشد چون كبريت
 احمر كمياب و لكن اميد هست از يمن خلوص انجناب و
 قيامش بر خدمت كلمه نفوذ نمايد و عباد را بافق اعلى
 هدايت كند از حق ميطلبيم ايشانرا مؤيد فرمايد بر ادراك
 حزب شيعه و اعمال و اقواليكه مخالف امر الله بوده
 چه اگر هر نفسى فائز شود باينمقام خود را ثابت و راسخ

ص ۲۲۳

مشاهده کند بشأنیکه اسماء او را از حق منع نکند و قصص
 کذبة اولی او را محروم نسازد اولیای آن ارض
 هر یک را از قبل مظلوم ذکر نما کل تحت لحاظ عنایت بوده
 و هستند نسئل الله ان یوقّهم علی اظهار امره بالحکمة
 و البیان و ینزل علیهم من سماء عطائه فی کلّ حین ما
 یقرّبهم الیه انه هو العزیز الفضال اذا اخذک جذب
 ندائی اقبل الی شطری و قل الهی الهی تری اقبالی و تمسّکی
 و توجّهی و تشبّثی اسئلک بعروتک الوثقی و اذیال ردآء
 عنایتک یا مولی الوری و بنور امرک الذی به اشرفت
 الارض و السماء ان تجعلنی فی کلّ الاحیان مقبلا الی افکک
 و ناطقا بشائک و مبلّغاً امرک بالحکمة و البیان انک انت العزیز
 المئان ای ربّ نور افئدة عبادک بنور معرفتک ثمّ
 افتح ابواب قلوبهم بمفاتیح جودک و عطائک ای ربّ
 تریهم هائمین فی هواء الحیرة و الضلال خلصهم باسمک القدیر
 و انقذهم باسمک القویّ ثمّ انصرهم یا الهی بآیاتک و بیئاتک

ص ۲۲۴

و عرفهم سبیلک و علمهم ما یرفعهم الی سماء عزک و قبولک
 انک انت المقتدر الذی لا تمنعک حجبات المعتدین و لا
 اعراض المعرضین و لا شماتة المشمتین انک انت العلیم الحکیم
 ذکر ملاقات با حاجی میرزا ابوالفضل را نموده بودید یا
 سمندر در ایامیکه نیر اعظم از افق سماء ارض سر مشرق
 و لائح بعد از ارسال الواح و انزال آیات ملاً اسمعیل
 بعبد حاضر نامه ارسال نمود و در آن نامه اقرار
 و اعتراف خود را بمن یظهر اظهار داشت و بعد باین کلمه غیر
 لائقه نا قابله نطق نمود که اگر اینمقام را در ارض قاف اظهار
 نمایم نان مرا ملاً هادی قطع مینماید حال ملاحظه نما سمع
 الطیف ابهی چگونه امثال این کلمه را اصغا نماید و لکن
 فی سبیل الله شنیدیم و بصبر و اضطبار امر نمودیم یک
 لوح امنع اقدس در جواب آقا سید موسی علیه بهاء الله

از سماء عنایت نازل و ارسال شد لیجد منه عرف
الله المهیمن القیوم انا لله وانا الیه راجعون

ص ۲۲۵

بسمه الظاهر التّاطق فی ملکوت البیان
حمد مقدّس از ادراک عقول ساحت امنع اقدس حضرت
محبوبی را لایق و سزاست که بیک کلمه علیا که از مشرق
سماء امّ الكتاب اشراق نمود بحر بیان ظاهر و امواجش
باهر و سماء علم مرتفع و بشموس و اقمار مزین و بها
انشقت الارض و انفطرت سماء الاوهام و ترزلت
ارکان الجبت و ناح الطّاغوت و اخذت الزّلازل
قبائل الارض کلّها الا من انقذته ید عطاء الله ربّ العالمین
طوبی از برای نفسیکه باصغاء ان فائز شد و باو تمسک
نمود او از جواهر وجود لدی الله مذکور و از قلم اعلی
مسطور یا احمد علیک بهائی و عنایتی نامهای متعدده
شما رسید و عبد حاضر امام وجه عرض نمود و بشرف
اصغا فائز گشت از هر کلمه عرف اقبال و استقامت و
قیام بر خدمت و توجه و انقطاع منتشر نحمد الله علی فضله
و عنایته و الطافه بما ایدکم و قرّبکم و انزل لکم ما ینادی

ص ۲۲۶

فی عوالم العلم و العرفان و علی خضوعکم و خشوعکم لامر الله ربّ
الارباب یا احمد اسمع النداء من الافق الاعلی مرّة اخری
انه لا اله الا هو الفرد الخبیر قل یا ملأ البیان اتقوا الرحمن
و لا تتبعوا اهواء الذین کفروا بیوم الدین من یعترض
علی هذا الامر انه اعترض علی الله ربّ العالمین
قل ضعوا ما عند القوم و سارعوا الی مرضاة الله کذلک
نطق لسان العظمة فی مقام لا یری فیهِ الا انوار الوجه
و لا یسمع فیهِ الا آیات الله العزیز الحمید قد سمعت
النداء اذ ارتفع من سجن عکاء و رأیت الافق الاعلی

اذكان القوم فى وهم مبين طوبى لك بما اعترفت
بما جرى من القلم الاعلى اذ كان المظلوم فى هذا
الحصن المتين قل يا ملاً الارض قد اتى مالك السماء
من الافق الاعلى بجنود الوحي والالهام اتقوا الله ولا
تتبعوا كل متوهم بعيد الذين تحركهم قواصف الظنون
كيف تشاء الا انهم من الظالمين فى كتاب الله رب العرش

ص ٢٢٧

العظيم انا ذكرناك من قبل بذكر انجذبت به افئدة المخلصين
وانزلنا لك ما قررت به عيون المقرين و اظهرنا لك من
خزائن قلمى الاعلى لئالى الحكمة والبيان اشكر وقل لك
الحمد يا مولى العالم ولك الثناء يا مقصود العارفين
قد اوقدنا لك سراج العرفان فى مشكوة البيان
وحفظناه بزجاج الحكمة ان ربك يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد
قل يا معشر الفرقان انظروا ثم اذكروا ما انزل الرحمن فى
هذا النبأ العظيم انصفوا بالله ولا تتبعوا علماء الجهلاء
الذين نقضوا عهد الله وميثاقه اذ اتتهم بملكوت البيان
من لدن مقتدر قدير ويا ملاً البيان اسمعوا ما نطق
به مبشرى ولا تعترضوا على الذى اتاكم من مطلع الامر بامر
بديع ويا ملاً الانجيل اقرؤا ما انزل الله على الروح ولا
تكونوا من الظالمين اننى انا المقام الذى اليه صعد
الروح لو كنتم من العارفين وانا الكتاب الذى منه
فصلت كتب الله لو كنتم من المنصفين قد ظهر ما لا ظهر من قبل

ص ٢٢٨

يشهد بذلك لسان العظمة من هذا المقام الرفيع طهروا
افئدتكم من غبار الاوهام ثم انصروه بعمل يجد منه كل
ذى شم عرف التقديس ورائحة الخلوص لله الفرد المقتدر
العليم الحكيم ذكر اوليائى هناك وبشرهم بعنايتى
التي سبقت من فى السموات والارضين قل يا اهل

البهَاء أَيَاكُمْ ان يَمْنَعُكُمْ نَعَاقُ كُلِّ نَاعِقٍ بَعِيدٍ سَوْفَ
يَأْتِيكُمْ مِنْ يَنْطِقُ بِأَهْوَاءِهِ إِلَّا أَنَّهُ مِنَ الْمَفْتَرِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ
رَبِّ الْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ لَا تُصَدِّقُوا مِنْ يَأْتِيكُمْ بِمَا تَخْتَلِفُ بِهِ
الْأُمُورَ قُلْ اتَّقُوا اللَّهَ يَا قَوْمِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ خَذُوا
كَأْسَ الْإِسْتِقَامَةِ بِاسْمِي ثُمَّ اشْرَبُوا مِنْهَا بِذِكْرِ الْحَكِيمِ
قُلْ اقْبَلُوا بِقُلُوبٍ نَوْرَاءَ إِلَى الْإِفْقِ الْأَعْلَى مُنْقَطِعِينَ عَنْ
الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ بِمَا لَا أِذْنَ لِلَّهِ لَهُمْ كَذَلِكَ تَعَلَّمَكُمُ السِّدْرَةَ
الْمُنْتَهَى وَيُنصَحُكُمْ لِسَانُ اللَّهِ فِي هَذَا اللَّوْحِ الَّذِي لَاحَتْ مِنْ
أَفْقِهِ شَمْسُ الْعِنَايَةِ وَالْإِلْطَافِ مِنْ لَدُنْ مُشْفِقٍ كَرِيمٍ إِذَا
أَخَذَكَ سَكْرُ بَيَانِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَاجْتَذَبَكَ كَوْثَرُ الْعُرْفَانِ

ص ٢٢٩

قُلْ اسْأَلْكَ يَا رَبِّي الْمَنَانَ بِأَمْرِكَ الْمَهِيمِ عَلَى الْإِمْكَانِ
وَبِأَشْرَاقَاتِ أَنْوَارِ شَمْسِ ظَهُورِكَ وَلِئَالِي بَحْرِ تَوْحِيدِكَ ان
تَجْعَلْنِي نَاطِقاً بِذِكْرِكَ وَتَمْتَسِكاً بِحَبْلِكَ بِحَيْثُ لَا تَمْنَعُنِي فِرَاعِنَةَ الْبِلَادِ
وَلَا جَبَابِرَةَ الْعِبَادِ ثُمَّ أَظْهَرِ يَا إِلَهِي مِنْ عَبْدِكَ هَذَا مَا يَبْقَى عَرْفِهِ
بِدَوَامِ مَلَكُوتِكَ وَجِبْرُوتِكَ أَيُّ رَبِّ أَنَا الَّذِي نَبَذْتَ الْإِوْهَامَ
سَارِعاً إِلَى أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَتَرَكْتَ الظَّنُونَ رَاكِضاً إِلَى سَاحَةِ
عَرْكَ اسْأَلْكَ بِسِرَاجِ أَمْرِكَ وَبِمَا كَانَ مَكْنُوناً فِي عِلْمِكَ ان
تَوْفَّقْنِي عَلَى مَا تَحِبُّ وَتَرْضَى وَقَدِّرْ لِي خَيْرَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى
أَنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
بِلِسَانِ پَارِسِي بِشَنُو اللَّهِ الْحَمْدُ بِعِنَايَتِ مَخْصُوصِهِ فَائْتِرْ شَدِي وَ
نَزْدِ مَظْلُومِ مَذْكَورِ بُوْدِهِ وَهَسْتِي مُنْتَسِبِينَ طَرّاً رَا أَزْ قَبْلِ مَظْلُومِ
تَكْبِيرِ بَرَسَانَ وَبِأَمْوَاجِ بَحْرِ فَضْلِ وَكَرَمِ إِلَهِي بِشَارْتِ
دِهِ وَهَمْچِنِينَ دُوسْتَانَ ان اَرْضِ رَا تَا كُلِّ اَزْ كَوْثَرِ بَيَانِ مَقْصُودِ
عَالَمِيَانَ بِيَا شَامَنْدِ وَبُنُورِ اسْتِقَامَتِ مَنْوَّرِ كَرْدَنْدِ لَازَالَ
اينكلمه در الواح از قلم قدم جاری و نازل ان الامر عظيم عظيم

ص ٢٣٠

و اليوم عظيم عظيم بايد ابصار اوليا بافق اعلى متوجه باشد

و همچنین آذان بنده مالک اسماء نفوس موهومه لا
تعدّ ولا تحصی مشاهده میشوند باری هر نفسی بغیر ما اراده الله
نطق نماید آنه کذاب مفتر یشهد بذلك مالک القدر فی المنظر
الاکبر بعضی اختلاف را دوست داشته و میدارند
حال برکل لازم بل واجب هر کلمه که سبب اختلاف شود
از ان احتراز نمایند و لو یظهر من الذین طافوا العرش
فی العشیّ و الاشراق امروز باید کل بقلوب نورا بخدمت
امر مشغول شوند و باعلاء کلمه الله اینست حکم محکم الهی که در
صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت شده اولیای هر مدینه
و دیار باید مبلغین از اهل خود معین نمایند لبشروا العباد بما
ظهر و لاح جناب علی قبل حیدر هم از برای ان اطراف
بسیار خوب و مقبول است بعد از قرائت لوح و اصغاء
ما فیه صورت ان را از برای جوان روحانی بفرستید
تا مطلع باشد بانچه از قلم مالک قدم در این ليله نورا

ص ۲۳۱

جاری شده البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک
و علی من معک و علی الذین ما منعهم نعاق النّاعقین و
مفتریات المریبین عن الله ربّ العالمین
بنام گوینده دانا

ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب
بخشش جهان را روشن نمود از با بحر اعظم هویدا
و ازها هویه بحته اوست توانائیکه توانائی مردم روزگار
اورا از خواست خود باز ندارد و لشکرهای پادشاهان
از گفتارش منع نماید نامه ات رسید دیدیم و ندایت را
شنیدیم در نامه لثالی محبت مکنون و اسرار مودت
مخزون از داور بیهمال میطلبیم ترا تأیید فرماید بر
نصرت امرش و توفیق بخشد تا تشنگان دشت نادانیرا
بآب زندگانی برسانی اوست بر هر امری قادر و توانا
آنچه از دریای دانائی و خورشید بینائی سؤال نمودی

ص ۲۳۲

یزدان را بچه زبان و رو بکدام سو بنمائیم شایسته است
آغاز گفتار پرستش پروردگار است و این پس از
شناسائست چشم پاک باید تا بشناسد و زبان پاک
باید تا بستاید امروز روهای اهل دانش و بینش سوی
اوست بلکه سویها را جمله رو برسوی او شیر مرد
از خداوند میخواستیم مرد میدان باشی و بتوانائی
یزدان برخیزی و بگوئی ای دستوران گوش از
برای شنیدن رازی نیاز آمده و چشم از برای دیدار
چراگریزاید دوست یکتا پدیدار میگوید آنچه را که رستگاری
درانست ای دستوران اگر بوی گلزار دانائی را
بیابید جز او نخواهید و دانای یکتا را در جامه تازه
بشناسید و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و
بیاری برخیزید پرسش دوم در کیش و آیین بوده
امروز کیش یزدان پدیدار جهاندار آمد و راه نمود
کیش نیکوکاری و آیینش بردباری این کیش

ص ۲۳۳

زندگی پاینده بخشد و این آیین مردمان را بجهان
بی نیازی رساند این کیش و آیین دارای کیشها
و آیینهاست بگیرید و بدارید پرسش سوم با مردم
روزگار که جدا جدا کیشی گرفته اند و هر یک کیش و
آیین خویشرا بیشتر و بهتر از دیگری دانند چگونه رفتار
نمائیم که از دست و زبان ایشان در رنج و آزار نباشیم
ای شیر مردمان رنج را در راه حضرت یزدان راحت
دان هر دردی در راه او درمانیست بزرگ
و هر تلخی شیرین و هر پستی بلند اگر مردمان بیابند و بدانند
جان رایگان در راه اینرنج دهند این رنج مفتح

گنج است اگر در ظاهر منکر است در باطن پسندیده
بوده و هست گفتار ترا پذیرفتیم و تصدیق نمودیم چه که
مردمان روزگار از روشنائی آفتاب داد محرومند
داد را دشمن میدارند اگر بی رنجی طلبی این بیان که از قلم
رحمن جاری شده قرائت نما الهی الهی اشهد بفردانیتک

ص ۲۳۴

و وحدانیتک استلک یا مالک الاسماء و فاطر السّماء بنفوذ
کلمتک العلیا و اقتدار قلمک الاعلی ان تنصرنی برایات
قدرتک و قوتک و تحفظنی من شرّ اعدائک الّذین
نقضوا عهدک و میثاقک انک انت المقتدر القدر این
ذکر حصنی است متین و لشکری است مبین حفظ نماید و نجات
بخشد پرسش چهارم در نامهای ما مژده داده اند شاه
بهرام با نشانهای زیاد از برای رهنمائی مردمان میآید
الی آخر بیان ایدوست آنچه در نامها مژده داده اند
ظاهر و هویدا گشت نشانها از هر شرطی نمودار امروز
یزدان ندا مینماید و کل را بمینوی اعظم بشارت میدهد
گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم کمیاب از
یکتا خداوند بیمانند بخواه بندگان خود را بینائی بخشد
بینائی سبب دانائی و علّت نجات بوده و هست دانائی
خرد از بینائی بصر است اگر مردمان بچشم خود بنگرند امروز
جهان را بروشنائی تازه روشن بینند بگو خورشید

ص ۲۳۵

دانائی هویدا و آفتاب بینش پدیدار بختیار آنکه رسید
و دید و شناخت پرسش پنجم از پل صراط و بهشت
و دوزخ بوده پیمبران برآستی آمده اند و راست
گفته اند آنچه را پیک یزدان خبر داده پدیدار شده
و میشود عالم بمجازات و مکافات بر پا بهشت و دوزخ را
خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید چه که وجود این دو

از برای آن دو لازم در مقام اول و رتبه اولی بهشت
رضای حقست هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل
جنت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز میشود
بآنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است صراط و میزان
و همچنین جنت و نار و آنچه در کتب الهی مذکور و مسطور است
نزد اصحاب بصر و مردمان منظر اکبر معلوم و مشهود است
حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یکمقام واقف
و حق نطق میفرماید بآنچه اراده میفرماید هر یک از
مردمان که بشنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل

ص ۲۳۶

جنت مذکور و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز
رستخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور
یوم رستخیز اکبر است امید هست که آنجناب از رحیق
وحی الهی و سلسبیل عنایت ربانی بمقام مکاشفه و شهود
فائز شوند و آنچه ذکر نموده اند ظاهراً و باطناً مشاهده نمایند
پرسش ششم پس از هشتن تن که روان از تن جدا
شده بآن سرا شتابد الی آخر در اینمقام چندی قبل
از خامه دانش ظاهر شد آنچه که بینایان را کفایت نماید
و اهل دانش را فرح اکبر بخشد برآستی میگوئیم روان
از کردار پسندیده خشنود میشود و داد و دهش در راه خدا
باو میرسد پرسش هفتم از نام و نژاد و نیاکان پاک
نهاد بوده ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب
از نامهای آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بر
بینائی بیفزاید آیین یزدان با قوت و نیرو بوده و هست
زود است آنچه از زبان گفته شد در ظاهر دیده شود

ص ۲۳۷

از خداوند میخواهیم ترا بر یاری نیرو بخشد اوست دانا

و توانا اگر انجناب سورۀ رئیس و سُورِ ملوک را بیابد و بخواند
از آنچه سؤال نموده بینیازگردد و بخدمت امر الهی قیام
نماید قیامیکه ظلم عالم و قوت امم او را از نصرت مالک قدم
منع نکند از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید بر آنچه سبب بلندی
و بقای نام است جهد نمائید شاید بسور مذکوره هم برسید
و از لثالی حکمت و بیان که از خزینۀ قلم رحمن ظاهر شده
قسمت برید و نصیب بردارید البهآ علیک و علی کلّ ثابت
مستقیم و راسخ امین

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المعزى المشفق الكريم

کتاب انزله المظلوم لمن آمن بالله المهيمن القيوم لتجذبه
نفحات الوحي الى الافق الاعلى وتؤيده على الاستقامة
على هذا الامر الذى به ذابت الاكباد واضطربت القلوب
الا من شاء الله ربّ العرش والثرى ومقصود ما كان

ص ۲۳۸

و ما يكون يا ايها الناظر الى افق الظهور اسمع ما ينطق به مكلم
الطور في هذا المقام المحمود انه لا اله الا هو الواحد المقتدر
العزیز الودود انا ذكرناك و اباك من قبل بما يبقى به
ذكر كما في عوالم الملك و الملكوت اياك ان تحزنك
حوادث الدنيا او تخوفك ضوضاء الورى او تمنعك
شبهات الذين كفروا بالشاهد و المشهود ضع القوم و ما عندهم
بقدره من عندنا و خذ كتاب الله بقوة لا تمنعك الجنود
و الصفوف كذلك دارت افلاك الحكمة و البيان امرا
من لدى الحق علام الغيوب انا اردنا ان نذكر فى هذا
الحين من صعدا الى الرفيق الاعلى ان ربك هو المقتدر
على ما يشاء بقوله كن فيكون يا قلمى الاعلى اذكر من
اتخذ لنفسه سبيلا الى الله مالک الوجود و آمن به اذ
ارتفع النداء بين الارض و السماء و شرب رحيق البيان
من كأس عطاء ربّه مالک الغيب و الشهود يا رجب قبل

على عليك بهاء الله و عنايته و رحمته و فضله تسمع و ترى

ص ٢٣٩

ذكرك من قلم القدم في هذا السّجن الاعظم و استواء المظلوم
عليه بما اكتسبت ايدى الذين كفروا بالله و آياته و انكروا
حجّته و نقضوا عهده بما اتبعوا كلّ جاهل مردود اشهد أنّك
اقبلت اليه اذ اعرض عنه كلّ غافل محجوب طوبى لك بما
تحرك على ذكرك لسان العظمة في هذا المقام الذى يطوفه
الملاّ الاعلى ثمّ ملئكة مقرّبون اشهد أنّك تمسّكت بحبل الامر
بحيث ما منعتك حوادث العالم و لا اعراض الذين اعرضوا
عن الذى نطق في كلّ شأن أنّه لا اله الا هو العزيز المحجوب
انت الذى ما خوّفتك جنود الامراء و لا شبهات العلماء
و لا اشارات الفقهاء قد اقبلت و سمعت ما سمعه ابن عمران
في طور العرفان و وفيت بعهد الله و ميثاقه و اعترفت بما
انزله في كتابه نعيما لك يا ايّها المتوجّه الى انوار الوجه و النّاطق
بشائى بين العباد و المتشبّث بذيلى و المتمسّك بحبلى الممدود
انت الذى ما اضعفتك قوّة القوم نطقت في سرّ السرّ
بما لا اطلع عليه الا الله ربّك و شهدت بما شهد به المقصود و فزت

ص ٢٤٠

بما لا فاز به الا ولون الا من شاء الله ربّ البيت المعمور
البهاء المشرق من افق سماء العطاء و النور اللّائح من شطر
البقاء و العرف المتضوّع من قميص عناية ربّك مولى الورى
عليك يامن فزت بعرفان الله اذ منع عنه الاحزاب
طوبى لك و نعيما لك و لمن يذكرك بما نزل في هذا الحين
من لدى الله مالک الرّقاب نسئل الله تبارك و تعالى
ان ينزل عليك في كلّ الاحيان رحمة من عنده و نفحة
من نفحات قميصه أنّه هو المقتدر العزيز الوهاب بلسان
پارسى نداى مظلومرا بگوش جان اصغا نما شايد موقّ
شوى بر خدمت امر و اهل ارض را از اوهام قبل حفظ

نمائی شاید انوار نیر اتّفاق از آفاق قلوب عباد
اشراق نماید و کل فائز شوند بانچه که از برای ان از
عدم بوجود آمده اند یک کلمه لوجه الله ذکر میشود که شاید
سدی شود ما بین مظاهر اوهام و مطالع نیر ایقان
و ادراک نمایند آنچه را که سبب حفظ نفوس است از

ص ۲۴۱

ظنون غافلین و شبهات ملحدین و نفاق ناعقین چه
مقدار نفوس از علما و عرفا و فقها که در قرون و اعصار
بذکر حق مشغول و ظهور نیر اعظم را بکمال عجز و ابتهال
از غنیّ متعال مسئلت مینمودند در اسحار عبرات نازل
و زفات متصاعد و چون ایام ظهور باراده حق جلّ جلاله
ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء مشیت الهی مشرق
کل معرض و باعراض اکتفا نکردند تا انکه سدره مبارکه را
باسیاف اوهام قطع نمودند و حال علمای ایران بر
منابر من غیر ستر و حجاب حق را لعن مینمایند عمل نمودند
آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عالم عمل ننمود بشنو
ندای مظلومرا و بر امر قیام نما قیامیکه اضطراب ان را
اخذ ننماید و در اعمال و افعال و اقوال حزب
قبل تفکر کن انّه یؤیدک و یوفقک علی التمسک بصراط
الله المستقیم و نبأه العظیم انا نوصیک بما وصی الله اولیائه
فی کتابه انّه هو الناصح الامین انظر الی السدره و اثمارها

ص ۲۴۲

والی الشمس و اشراقها این کلمه مبارکه مکرر از قلم اعلی
در زبر و الواح نازل تمسک بها و قل لک الحمد یا الهی
و سیدی و سندی بما هدیتنی الی صراطک الذی اعرض
عنه اکثر خلقک و سقیتنی رحیقک المختوم باسمک القیوم
و اسمعتنی ندائک الاحلی و صریر قلمک الاعلی اسئلک
بامرک الذی احاط علی الارض و السماء و باقتدارک

امام وجوه الامراء و بامواج بحر بيانك فى ناسوت الانشاء
ان تجعلنى ثابتا على امرك و راسخا فى حبك و قائما على
خدمتك و ناطقا بثنائك بين عبادك بالحكمة و البيان
انك انت المقتدر العزيز المنان يا ايها الناظر الى الوجه
منتسبين طراً را از قبل مظلوم تكبير برسان و بنفحات
وحى الهى معطر دار امروز حق جلّ جلاله ظاهر و امرش
باهر و هريك را ذكر فرموده بذكري كه باقى و دائمست
و از او ميطلبم كل را تايد فرمايد بر آنچه سزاوار
يوم اوست اين يوم غير ايام بوده و هست جميع انبيا را

ص ۲۴۳

باين يوم بشارت داده و همچنين اشيا را طوبى از براى نفوسيكه
قصص قبل و بعد ايشانرا از كوثر بيان رحمن منع نمود و اعراض
معرضين و اعتراض ظالمين ايشانرا از توجه بحق باز نداشت
له الحمد و الثناء و له الجود و العطاء يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو العزيز الحميد
هو المقتدر المختار

كتاب انزله المظلوم لمن شهد و راى آيات ربّه الكبرى و فاز بما كان
مذكورا فى كتب الله ربّ العالمين طوبى لمن عرف ما خلق له
و نعيماً لمن تمسك بحبل الله العليم الحكيم قد حضر كتابك لدى المظلوم رايناه
و سمعنا ما فيه اجبتك بلوح به نادى المناد الملك لله العزيز الحميد
يا افنانى عليك بهائى و عنائتى قد فاز ندائك باصغائى و
كتابك بلحاظى ان ربك هو السامع المجيب اذكر الايام التى كنت
فيها قائماً امام وجه ربك و قاعدا لدى عرشه العظيم انت الذى
سمعت النداء و اقبلت الى الافق الاعلى و شربت رحيق العرفان
من يدعطاء ربك الكريم قد قدر لك من قلم القدم ما لا يعادله العالم كذلك
بشرك المظلوم فى سجنه الاعظم لتشكر ربك الغفور الرحيم اذا فزت بلوحى و شربت

ص ۲۴۴

رحيق الوحى من كؤس كلماتى قل الهى الهى لك الحمد
بما قربتنى اليك و احضرتنى فى بساطك و شرفتنى بلقائك

وسقیتنی کوثر بیانک و عرفتنی نبأک العظیم و صراطک
 المستقیم انا الذی یا الهی کنت غافلاً علمتنی ظهورات
 عنایتک و کنت راقدا ایقظتنی ید جودک و کنت بعیدا
 قربتنی شؤونات فضلک کیف اذکریا الهی بدائع عنایتک
 و ما انزلت لی من سماء مشیتک و جبروت ارادتک قد
 احاطت بی آثار قلمک الاعلی و رحمتک الّتی سبقت الاشیاء
 بحیث جعلتنی من افنان سدرتک و نسبتنی الی نفسک و عزّتک
 لویکون لی الف روح فی کلّ حین و افدی به فی سبیلک
 لا یعادل بقطرة من بحر عطائک و جذوة من نار شجرة امرک
 ای ربّ ایدنی علی ذکرک و ثنائک و خدمة اصفیائک
 و عزّتک یا مولی الاسماء و فاطر السماء احبّ ان تجعلنی فی
 کلّ الاحوال منجذباً بآیاتک و متنوراً بنورک و متشبّثاً باذیال
 رداء کرمک و ناظراً الی افقک و اکون علی شأن لا یمنعنی

ص ۲۴۵

ما فی العالم من القوّة و القدرة و السّطوة انک انت المقتدر
 علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الاشیاء اسئلک یا مظهر
 البینات و منزل الآیات بکتابک المبین و ما فیہ من اسرارک
 و عرفانک و بشموس المحبّة و الوداد الّتی اشرفت من آفاق افئدة
 المخلصین من عبادک ان تکتب لی ما یحفظنی عن الذّین نقضوا
 عهدک و کفروا ببرهانک و جادلوا بآیاتک و انکروا
 حقّک ای ربّ ترانی خاضعا لوجهک و خاشعا لامرک قدر
 لی خیر الآخرة و الاولی انک انت مولی الوری و ربّ
 العرش العظیم و الكرسيّ الرّفیع یا افنانی سبب تاخیر جواب انقلاب این
 ارض بوده از اوّل ایام تا حین مظلوم دست اعدا
 بوده اگر چه قوّت و شوکت و اقتدار اهل عالم نفوذ کلمه علیا
 و اقتدار قلم اعلی را منع ننموده و نخواهد نمود و لکن چون مظلومیّت
 نزد حق مقبول بوده و هست لذا محلّ تعدّیهای ظالمین و
 معتدین واقع و فی تبدیل السّجن بالجنة العلیا لآیات للمتفرّسین
 و بیّنات للمتبصّرين آنچه در الواح از قلم اعلی جاری شده

ص ۲۴۶

ظاهر گشته و میگردد از حق میطلبیم ترا مؤید فرماید بر آنچه
رضای دوست در اوست بعضی از افنان علیهم بهاء الرحمن
طائف حولند و در ظلّ قباب عظمت ساکن و مستریح و بعد
الامر بیده يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر و اینکه
در باب گرفتاری خلق و عدم شعورشان ذکر نمودید
حقّ لا ریب فیه آنچه بر اهل ارض وارد شده و میشود از
جزای اعمال است انسان و جمیع اشیاء متحیر حزبی در قرون
و اعصار یا قائم گفتند و بالاخره شهیدش نمودند
یا افنانی یومی از آیام در ارض طا که مقرّ سلطنت ایرانست
مشی مینمودیم بغتة از کلّ جهات حنین مرتفع بعد از توجّه ناله
منابریکه در مدن و دیار ان اقلیم است اصغا شد و باین
کلمات ذاکر الهی الهی خاتم رسل و سید کل رسول الله
روح ما سویه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو ترتیب
داده مقصود آنکه بر ما ذکر حق و ثنایش و ثنای اولیائش
مرتفع گردد و حال معشر جهلاء بر ما بسب و لعن حضرت

ص ۲۴۷

مقصود مشغولند الهی الهی ما را نجات بخش و از انفس مشرکه حفظ
نما در جواب اینکلمة علیا از لسان مالک اسما نازل انا
قبلنا البلیا لایظهار الامر و نصبر فیها انه هو السّار یا مرکم
بالسّتر الجلیل و هو الصّبار یوصیکم بالصّبر الجمیل یا افنانی یک
منبر از منابر ایران باقی نه مگر آنکه بر ان حق جلّ جلاله را سب
نمودند و گفتند آنچه را که ذکرش ممنوعست اگر رحمت
حق سبقت نگرفته بود کل هلاک میشدند دو امر سبب ابقا
شده یکی عفو الهی و دیگر اعمال بعضی از نفوس که خود را بحق
نسبت میدادند از حق میطلبیم نائمین را آگاه نماید و
غافلین را بنور دانائی منور فرماید اوست مقتدر و توانا
از مقصود عالمیان مسئلت مینمائیم انجناب و منتسبین را

موفق فرماید بر آنچه که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی
و پاینده است ذکر جناب افنان الّدی سمّی بمحمّد قبل باقر
از قلم اعلی جاری بذکری فائز شده که در کتاب
الهی از قلم قدم ثبت گشته انّ ربّک هو الفضال الکریم

ص ۲۴۸

البهآء المشرق من افق سمآء عنایتی علیک و علی من معک
و یحبّک لوجه الله ربّ العالمین جناب امین لازل
ذکر شما و افنان را نموده مراسلاتی که بعد حاضر
ارسال داشته هر یک بذکر افنان مزین بوده حال
بان سمت توجّه نموده لذا او را ذکر مینمائیم بذکر بدیع
لیجذبّه و افنانی الی الله ربّ العالمین امروز عرف
ظهور عالم را احاطه نموده لکن اکثری محرومند از حق
میطلبیم اولیاء خود را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار یوم الله
است باری امین در هر محل و مقام که هست ذکر مظلومرا
باو برسانید لیفرح و یكون من الشاکرین

بسمی المنادی بین الارض و السمآء

ذکر من لدنآ لمن اقبل الی المذکور اذ اتی الوعد و ظهّر
الموعود بسلطان مبین هذا یوم لا یدکر فیہ الاّ هو یشهد
بذلک کتب الله من قبل و من بعد و هذا اللّوح العظیم
هذا یوم فیہ ماج بحر البیان و انار افق العرفان بما استوی

ص ۲۴۹

مالک القدم علی العرش الاعظم و هدرت حمامة البیان
علی اعلی الاغصان قد اتی المالك و الملك لله المقتدر
العلیم الحکیم لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یرى
و هو السّمیع البصیر قد حضر کتابک لدى المظلوم و عرضه العبد
الحاضر لدى الوجه اجبناک بآیات اذ نزلت من سمآء
البرهان خضعت لها کتب الارض یشهد بذلك من ینطق فی
کلّ شأن انّه لا اله الاّ انا العزیز الکریم کن ناطقا بذکری

و متوجّها الى انوار وجهي و متمسّكا بحبلي و قائما على خدمة
امري العزيز البديع انا اسمعناك و عرفناك و
اريناك و هديناك الى صراطى المستقيم اشكر الله
بهذا الفضل الاعظم و قل لك الحمد يا الهى و سيدى و
سندى بما دعوتنى اليك و سقيتنى كأس الحضور من يد
عطائك و جعلتنى مقبلا الى افقك الاعلى اذ اعرض عنه
علماء الارض كلّها اسئلك بآياتك الكبرى و بالاسم
الذى به جرت سفينة البيان على بحر الاسماء ان تجعلنى

ص ۲۵۰

فى كلّ الاحوال ناطقا بثنائك بين عبادك بحيث لا تمنعنى
سطوة الفراعنة و لا شوكة الجبابرة انا انت المقتدر
على ما تشاء لا اله الا انت القويّ الغالب القدير قد
اسمعناك آيات ربك بلسان عربىّ مبين و نريد
ان نسمعك بلسان عجمىّ بديع اكر عباد ارض بر عظمت
يوم و عظمت امر آگاه شوند كلّ از ما سوى الله منقطع گردند
و ببحر اعظم كه امام وجوه امم ظاهر و هويدا است توجه
نمايند اوهام عباد را از مالک ايام محروم نموده هر حزبي
بوهمی متمسک و از انوار نيّ يقين محروم و ممنوع هزار و
دويست سنه و از يد بلعن و سب يكديگر مشغول الفت
و ايتلاف مفقود و اختلاف مشهود هر حزبي طريقى
اخذ نمود و هر قومى سببلى ترتيب داد ان تعدوا
طرق الاوهام لا تحصوها آيات بشأنى نازل كه عالمرا
احاطه کرده و بيّنات اعلامش در لوح رئيس و سور ملوك
مرتفع و هويدا اقتدار قلم اعلى و نفوذ كلمه عليا نزد اهل

ص ۲۵۱

بصر و اصحاب منظر اكبر واضح و مشهود از اول امر اينمظلوم وحده
من غير ستر و حجاب باعلى النداء امرا و وزرا و علما و
فقها و حكما كل را بافق اعلى دعوت نمود مع ذلك

عباد غافل جاهل متنبّه نشده اند و از بحر آگاهی نیاشامیده
اند از اوّل ابداع تا حین شبه این ظهور ظاهر نه یشهد
بذلک کتب الله المهیمن القیوم لازال این یوم عند الله
مخصوص بوده العجب کلّ العجب از غفلت عباد و ظلم
من فی البلاد از حق میطلبیم عباد خود را از فیوضات
یوم جزا محروم نفرماید و از اصغاء کلمه خود و مشاهده
افق منع نکند باب عدل را بمفتاح فضل بگشاید و اهل
انصاف را ظاهر فرماید و باستقامت کبری مزین نماید
که شاید خلق را از جهل نجات دهند و بحق کشانند
الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید
و نذکر اِخاک الّذی سمّی بمهدی و نبشّره بعنایة الله ربّ
العالمین یا مهدی بشنو ندای مظلومرا از اوّل ایام

ص ۲۵۲

تا حین در دست اعدا مبتلا وارد شده آنچه که اهل جنّت
علیا گریستند و اهل فردوس اعلی نوحه نمودند اینمظلوم
مقصر در خاتم انبیا تفکر نما بر انحضرت وارد شد آنچه که
افئده مقربین و اکباد مخلصین را گذاخت از برای صاحبان
سمع یک آیه کافی بوده و هست ما ارسلنا من رسول الا
کانوا به یستهزؤن در عیسی بن مریم تفکر کن ظلم بمقامی
رسید که حق جلّ جلاله او را باسماں چهارم برد بشنو
ندای مظلومرا و سمع را از آنچه شنیده مقدّس نما و همچنین
بصر را و بعد بچشم انصاف و گوش مقدّس ببین و بشنو
آیات در هر مقام موجود و بیّنات واضح و مشهود
آثارش بمثابه آفتاب لائح و لکن منصفین بمشاهده انوار
فائز امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق طوبی
لمن سمع و رای و ویل للغافلین و نذکر فی هذا المقام
ضلعک و نسئل الله تعالی ان یؤیّدها و یوقّتها علی الاستقامة
علی حبه اّنه علی کلّ شیء قدیر یا امة الله جمیع عالم از

ص ۲۵۳

برای عرفان جمال قدم از عدم بوجود آمده اند
و باین یوم مبارک در کتب و زبر و صحف وعده داده
شده اند علمای ایران در لیالی و ایام بذکر مالک
انام مشغول و بر منابر بعجل الله فرجه ناطق و چون
عالم بانوار نیر ظهور منور کل بر اعراض قیام نمودند
و بالاخره برسفک دم مطهرش فتوی دادند و تواز فضل
و رحمت و عنایتش اقبال نمودی و از حقیق حبش آشامیدی
قدر اینمقام و مبلغ را بدان یعنی نفسیکه ترا راه نمود
و آگاه فرمود اشکری ربک و قولی لک الثناء
یا مولی الاسماء و لک البهاء یا مالک العطاء بما هدیتنی
الی صراطک و عرفتنی مشرق آیاتک و مطلع بیناتک
و سقیتنی کوثر حبک بایادی فضلک اسئلک ان تکتب
لی من قلمک الاعلی ما کتبتہ لامانک اللآئی تمسکن بعروۃ
احکامک و بحبل اوامرک انک انت الذی شهد بقدرتک
لسان العظمة لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی ما کان

ص ۲۵۴

و ما یكون انا لله و انا اليه راجعون

بسمه المشرق من افقه الاعلی
کتاب انزله المظلوم لمن وجد عرف البیان اذ استوی
الرحمن علی عرشه العظیم لیجذبه الذکر الی البحر الاعظم
الذی ماج امام وجوه العالم و یسمع من امواجه تالله
فتح باب السماء و اتی مالک الاسماء بسلطان مبین طوبی
لک یا محمد بما اخذک جذب ندائی و عرفک صراطی
و علمک امری و هداک الی نبأی العظیم قد حضر کتابک
فی السجین الاعظم سمعنا ذکرک و ثنائک اجیناک بکتاب
لا تعادله کتب العالم و ذکرناک بذکر اذ اشرق
نیره من افق اللوح خضعت له الاذکار یشهد بذلك من عنده
کتاب مبین انت الذی تمسکت بعروۃ عنایة ربک

و تشبّثت بذيل رحمته و اقبلت الى افقه اذ كان الناس
فى اعراض عظيم قل يا ملاً الفرقان اسمعوا نداء ربكم
الرحمن انه ارتفع فى السّجن امام وجوه الاديان ولا تتبعوا

ص ٢٥٥

اهوآئكم اتبعوا من يدعوكم الى الله الفرد الخبير قل
اياكم ان تمنعكم ظهورات الدنيا و زخرفها عن الذى به
غرّدت حمامة الثناء فى الفردوس الاعلى و غنّت حورية
المعاني فى الجنة العليا و نادت و قالت قد اتى اليوم
و القوم فى وهم عجب قل يا اهل فاران اقرؤا
ما عندكم و ما نزل من سماء مشية ربكم المقتدر القدير
اتقوا الله ضعوا الاوهام و الظنون قد اتى القيوم بامر
لا يقوم معه من فى السموات و الارضين انك اذا
شربت رحيق الوحي من كأس بيانى و اجتذبتك
ذكرى و ندائى قل الهى الهى ترى عبدك هذا مقبلا الى
افقك و متوجّها الى انوار وجهك و طائرا فى هواء
قربك و موقنا بوحدانيتك و فردانيتك و متمسكا
بما انزلته فى كتابك اى رب ترى عبرات عينى فى
فراقك و زفرائى فى بعدى عن جوارك لم ادر
يا مقصودى و محبوبى ما قدّرت لى من قلمك الاعلى

ص ٢٥٦

الذى بحركته سخّرت الارض و السماء هل قدّرت لى
الحضور امام وجهك و القيام لدى باب عظمتك
و هل منعى عن ذلك امرك المبرم و قضائك المحكم
استلك يا مالك الوجود و مربى الغيب و الشهود
بامرک الذى به جرت الانهار و اثمرت الاشجار و ماجت
البحاران تجعلنى فى كلّ الاحوال ناطقا بذكرک و ثابتا
على امرک على شأن ترتعد به فرائص اعدائك و تضطرب
افئدة الذين كفروا بك و باياتك اى رب ترانى

مقبلا اليك فى كلّ الاحوال و متمسكا بحبل عطائك
اسئلك بنفحات وحيك ان تؤيد عبادك على الاعتراف
بما انزلته من سماء جودك و جرى من قلم فضلك اذك
انت المقتدر الذى شهدت بقدرتك الكائنات و
بسلطانك الممكنات لا اله الا انت القويّ العليم الحكيم
و نذكر الخليل عليه بهائى و نذكره بايات الله العزيز
الحميد و نبشّره برحمته التى سبقت العالم و بوجوده الذى

ص ٢٥٧

احاط بالوجود من الصّغير و الكبير يا خليل اسمع نداء
المظلوم انه قبل البلايا كلها لاعلاء كلمة الله و لكنّ القوم
فى اعراض مبين قمنا امام الوجوه و دعوناهم الى الدّروة
العليا و عرفناهم ما يقربهم الى الله الفرد الخبير
من النّاس من اخذه جذب ندائى و انزلنا له ما كان
كوثر الحيوان لاهل الامكان و منهم من اعرض عن
الوجه بما اتبع كلّ عالم مريب و منهم من قام على الاعراض
و منهم من افتى على سفك دمي كذلك قضى الامر
و القوم اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما اقبلت
و شهدت بما شهد الله قبل خلق السّموات و الارضين
قل لك الحمد يا الهى و سيدى و سندی بما ذكرتنى
اذ كنت بين ايدي المعرضين اسئلك ان تؤيدنى
على ذكرك و ثنائك و خدمة امرك اذك انت المقتدر
القدير يا محمّد عليك بهاء الله الفرد الاحد انا ذكرنا الذين
اقبلوا اذ انار افق الظهور بنير عناية الله العزيز العظيم

ص ٢٥٨

واردنا ان نذكر اولياء الله و احبائه الذين سعدوا
الى الرفيق الاعلى من الذكور و الاناث ان ربك
هو الفضال الغفور الرحيم البهاء الذى اشرق من افق
سماء العطاء عليكم يا اهل البهاء انتم الذين ما نقضتم ميثاق

الله وعهده اقبلتم و اعترفتم بظهوره و عظمته و سلطانه
 و قوته و قدرته و اقتداره طوبى لكم و نعيما لكم بما فزتم
 باثار القلم الاعلى قبل صعودكم و بعد صعودكم الى الافق
 الاعلى نسئل الله ان يغفرلكم و يكفر عنكم سيئاتكم و ينزل
 عليكم من سحاب سماء كرمه امطار رحمته و يقدر لكم ما
 يزيّنكم بطراز الفرح و الابتهاج انه هو المقتدر على ما يشاء
 لا اله الا هو العزيز الغفار كذلك اشرق نير البيان
 من افق البرهان طوبى لمن شهد و رأى و يل لكل منكرائهم
 يا محمّد بلسان پارسی بشنودر ایامیکه از سطوت ظلم کل متفرّق
 و خلف حجبات مستور این مظلوم بر امرقیام نمود بشأنیکه
 ظلم اهل عالم او را از اظهار کلمه منع نمود حق شاهد و عالم

ص ۲۵۹

گواه هیچ منصفی اینفقره را انکار ننماید و چون عالم از
 نور امر روشن و منیر مشاهده شد کل از خلف حجاب با
 اسیاف بیرون دویدند یعنی معرضین بیان باری
 از حق بطلب عباد را از اوهام جدیده معرضین حفظ
 فرماید اوست مقتدر و توانا

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو الناطق العليم

كتاب انزله الحكيم لمن آمن بالله الفرد الخبير ليجذبه
 الى مقام لا تحزنه حوادث العالم و لا انكار الامم الذين
 نقضوا عهد الله رب العالمين قد حضر كتابك لدى المظلوم
 و ما ارسلته الى اسمى اجبنك بهذا الكتاب الذى به ارتعدت
 اركان الجهلاء و انصعق كل عالم بعيد يا عبد الله انت
 الذى فزت بندائى و الواحى و آثار قلمى و ما جرى عن
 يمين عرشى ان ربك هو الذّاكر العليم افرح بذكرى
 اياك و قل لك الحمد يا مقصود العالمين و نذكر من سسى

باحمد انا ذكرناه من قبل وفي هذا الحين يا احمد انّ المظلوم
 بين انياب الذئاب والمشركون ارتكبوا ما ناح به كلّ
 صادق امين قد نبذوا الصّدق ورآئهم واخذوا
 مفتريات انفسهم الا انّهم من الصّاعرين يا محمّد يذكرك
 المظلوم وبيشرك بعناية الله العزيز الحميد لا يعادل بذكره
 ذكر العالم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين طوبى لمن
 فاز اليوم بآثار قلمي وتمسك بحبلى المتين نسئل الله ان
 يؤيدك على ما يحبّ ويرضى ويكتب لك ما كتبه لعباده
 المقرّين يا على قبل اكبر قد تزّين منظر الله المهيمن القيوم
 باستوائه على عرش عظيم وندائه امام وجوه عباده
 وهو المقتدر القدير ما منعنى سجنى عن ذكر الله العليم الخبير
 وما خوفنى ظلم الذين كفروا بيوم الدين انظر انظر هذا
 اصبع القدرة قد انشقت به سماء الاوهام اسمع اسمع هذا
 صرير قلمى ارتفع امام وجوه العرفاء ثم العلماء ثم الملوك
 والسلاطين قل يا مالک القدر اسئلك بمنظرك الاكبر

الذى به اضطربت افئدة البشران تجعلنى ثابتا فى حبك و
 راسخا فى امرک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت
 القويّ القدير يا محمّد قبل ابراهيم قد احاطت بى الاحزان
 من الذين كفروا بالرّحمن الا انّهم من الظالمين انّ الذى
 قام امام وجهى وحرر ما خرج من فم مشيتى قد اخذه
 الظالمون لانفسهم ربّا من دون الله الا انّهم من الاخسرين
 فى كتابى العظيم يا ابراهيم انظر ثم اذكر الذين طاروا
 باجنحة الانقطاع الى ان وردوا مقرّ الفداء وانفقوا
 ارواحهم فى سبيلى وما عندهم لامرى العزيز البديع
 انّ الحسن سرع بقدرة الله وقوته الى مقرّ الفداء بحيث
 ما منعه ثروته فى العالم ولا ضوضاء الامم ولا صفوف
 الملوك ولا جنود الظالمين وانفق روحه فى سبيلى بفرح

تَحْيِرُهُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ أَكْثَرَهُمْ مِنَ الْمُنْكَرِينَ
يَذْكُرُونَ الْخَلِيلَ وَيُنْكُرُونَ مَا ظَهَرَ فِي أَيَّامِ الْجَلِيلِ إِلَّا أَنَّهُمْ
مِنَ الْغَافِلِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

ص ٢٦٢

يَا آبَا الْقَاسِمِ اسْمِعْ مَا ارْتَفَعَ مِنْ شَطْرِ عِنَايَتِي لِأَوْلِيَائِي أَنَّهُ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ أَنْتَ إِذَا
شَرِبْتَ رَحِيقَ بِيَانِي قَلَّ إِلَهِي الْهَيُّ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا هَدَيْتَنِي
وَعَرَّفْتَنِي وَآيَدْتَنِي عَلَى الْإِقْبَالِ إِلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ
أَظْهَرْتَ نَفْسَكَ لِهَدَايَةِ خَلْقِكَ وَتَقَرَّبَهُمْ إِلَيْكَ فِي كُلِّ
الْأَحْوَالِ أَنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْمُخْتَارُ إِي رَبِّ اسْئَلْكَ
بِاسْرَارِكَ الْمَكْنُونَةَ فِي عِلْمِكَ وَبِالْأَمْوَاجِ الظَّاهِرَةِ
مِنْ بَحْرِ بِيَانِكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مَتَمَسِّكًا بِحَبْلِكَ أَنَّكَ أَنْتَ
الْغَنِيُّ الْمَتَعَالِ يَا قَلَمِي الْأَعْلَى أَذْكَرُ مِنْ سَمِّي بِمُحَمَّدٍ قَبْلَ
اسْمِعِيلَ قُلْ أَنَا ذَكَرْنَا الدَّبِيحَ مِنْ قَبْلِ وَ لَوْ تَرِيدُ نَذْكَرْ آخَرَ
وَنَقُولُ تَاللَّهِ قَدْ تَحْيَرْنَا أَهْلَ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى إِذْ تَوَجَّهَ
الْحُسَيْنُ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ سَرْعَ بَرُوحِهِ وَطَارَ بِأَجْنَحَتِهِ
الشُّوقَ وَمَشَى بِرِجْلِ الْإِشْتِيَاقِ إِلَى أَنْ حَضَرَ فِي الْمَقَامِ
أَمَامَ وَجْهِ مَوْلَى الْإِنَامِ قَالَ إِلَهِي الْهَيُّ هَذَا رُوحِي وَ
نَفْسِي وَجَسَدِي وَارْكَانِي أَرِيدُ أَنْ أَفْدِيَ بِهَا فِي

ص ٢٦٣

حَبْلِكَ وَفِي سَبِيلِكَ آهْ آهْ مِنْ عَظَمَتِكَ وَقَلَّةِ بَضَاعَتِي
وَمِنْ رَفْعَتِكَ وَحَقَارَةِ عَمَلِي اسْئَلْكَ يَا مَالِكَ الْوُجُودِ
وَالْمُهَيِّمِينَ عَلَى الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ أَنْ تَجْعَلَ عَمَلِي مَزِينًا بِطِرَازِ
قَبُولِكَ أَنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ يَا مُحَمَّدٌ قَبْلَ بَاقِرٍ قَدْ أَنْتَهتِ الْأَسْمَاءُ بِاسْمِكَ
طُوبَى لَكَ وَ لِمَنْ سَرَعَ إِلَى أَفْقِ رِضَائِي وَعَمِلَ مَا أَنْزَلْتَهُ
فِي كِتَابِي وَطُوبَى لِمَنْ شَرِبَ رَحِيقَ الْحَيَوَانِ مِنْ كَأْسِ
عَطَاءِ اسْمِي الرَّحْمَنِ وَطُوبَى لِمَنْ نَبَذَ سِوَاتِي وَ

تشبّث بذيل عنایتی و طوبی لمن اخذ رحيق الوحي
من ايدى فضلى و شرب منه باسمى و طوبى لمن اشتعل
بنار حبي و نطق بثنائي امام وجوه عبادى و طوبى لاوليائي
هناك الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التوجه الى افقى
ولا سطوة المعتدين عن هذا النبأ العظيم يا عبد الله
نذكرك مرة اخرى لتجد نفحات الوحي و تكون من
الشاكرين هذا يوم فيه اشرفت الارض بنور الله مقصود

ص ٢٦٤

العارفين و السماء آيات الله العزيز الحميد طوبى لعبد
تمسك بما امر به و ويل لكل غافل بعيد نسئل الله
تبارك و تعالى ان يقدر لك و لاوليائي ما يقربكم
اليه و يذكركم بآياته و ينوركم بانوار ملكوته انه هو ارحم
الراحمين و نسئله ان يكتب لك ما ينفعك فى كل عالم
من عوالمه انه هو المقتدر القدير البهاء من لدنا عليك
و على اوليائي هناك الذين ما منعهم ظلم الظالمين
عن التشبث باذيال رداء رحمتى و لا سطوة المعتدين
عن هذا النبأ العظيم

هو الناطق من افقه الاعلى

يا ايها الناظر الى الوجه عبد حاضر در اين حين امام
وجه حاضر و قرء ما ناجيت به الله رب العالمين
انا سمعنا ندائك اجبتك بما لا تعادله كلمات العالم
ولا ما عند الامم اشكر ربك بما انزل لك فى السجن
الاعظم ما يقربك اليه انه هو الفضال الكريم لا يعزب

ص ٢٦٥

عن علمه من شئ و لا تمنعه حوادث الدنيا و لا تحجبه سبحات
اهل البغى و الفحشاء قد اشرق من افق الاقتدار بنور
مبين به ظهر ما كان مكنونا فى العلم و مخزوننا فى خزائن
عصمة الله المقتدر القدير انا وجدنا من كتابك عرف

محبّتی و قیامک علی ذکرى و ثنائى بین عبادى و انا
 العليم الحكيم طوبى للسان تزین بذكر المقصود ولاذن
 سمعت ما ارتفع به النداء بين الارض و السماء و
 لعین فازت بمشاهدة آثاری و لقلب اقبل الى افقى
 المنیر اذا اخذتک نفحات بیانی و فزت بآیاتی
 قل الهی الهی لك الحمد بما ذکرتنی من قلمک الاعلی فی
 سجن عکاء اذ كنت بین ایدی الاعداء الذین اعرضوا
 عنک و جادلوا بآیاتک و انکروا ما انزلته فی کتابک
 اسئلك یا مولی العالم بانوار جبروتک و اسرار
 ملکوتک و بلئالی اصداف بحر حکمتک و بمظاهر امرک و
 مشارق و حیک ان تجعلنی فی کلّ الاحوال ثابتا علی

ص ۲۶۶

حبّک و راسخا فی امرک بحيث لا تمنعنی سبحات الجلال
 و لا صلیل سیوف اهل الضلال ای ربّ ترى عبدک
 مقبلا الیک منقطعاً عن دونک و ناظراً الى افق فضلک
 فانزل علیه من سحاب سماء رحمتک ما یقرّبه الیک فی
 کلّ الاحوال انک انت الغنی المتعال بلسان پارسی
 ندای الهی را بشنو لعمر الله هر نفسی باصغا فائز شد
 سطوت جابره و شوکت فراغه او را از مشرق نور
 احدیه و مطلع آیات قدمیه محروم نساخت بیقین
 کامل و نور مبین ظلمت او هام را محو نمود اوست
 فارس مضممار بیان فراغه و یا جابره که در الواح
 نازلشده و یا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی
 علمائیکه ناس را از شریعه الهی و فرات رحمت
 رحمانی منع نموده اند در علمای شیعه تفکر نما در قرون
 و اعصار یکدیگر را بر منابر سب و لعن نمودند و در لیالی
 و ایام بکلمه مبارکه یا قائم ناطق و چون عالم بانوار فجر

ص ۲۶۷

ظهور منور کل با اسیاف بغضا قصد مقصود عالم و مربی
 امم نمودند منصفین میدانند که انقوم چه کردند و چه گفتند
 حال هم در ایران بر جمیع منابر بسب و لعن مشغولند
 سبحان الله معرضین بیان هم بهمان اوهامات
 متمسک و متشبثند بر حزب الله واجب و لازم کمال
 جهد را در حفظ نفوس مبذول دارند که مباد بشبهات
 ناعقین و اشارات معتدین باوهامات حزب قبل مبتلا
 گردند مکرر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید
 مقبلین بطراز آگاهی فائز شوند و باسم حق جلّ جلاله
 خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند
 نسئل الله ان یؤدک و یوفّک علی ما یحبّ و یرضی
 و علی ما یرتفع امره بین عباده انه هو ولیّ المخلصین
 لا اله الا هو الملک الفرد الواحد الحقّ العدل المبین
 اینکه سؤال از روایت قبل نمودند العلم سبعة و عشرون
 حرفا فجمیع ما جائت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس

ص ۲۶۸

حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة
 والعشرین حرفا انتهی مقصود از باقی حروف ذکر
 مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی ان کلمه را
 یافت از کلمات عالم خود را بی نیاز مشاهده نماید و هر
 نفسی از کوثر مکنون در ان آشامید عطش و ظمأ نفس
 و هوی او را اخذ ننماید اوست ان کلمه که جمیع علوم
 و فنون در او مستور اوست مفتاح مدینه استقامت
 و صراط امت اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام
 هر نفسی باو فائز شد او فائز است بآنچه که الیوم سزاوار است
 و ان کلمه علیا از عالم مشیت بعالم اراده تجلی فرمود
 و از اراده بعالم لاهوت و از لاهوت بجبروت
 و از جبروت بملکوت و تجلی ان بصورت کلمه جامعه
 در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و

عنایتی نازل و ظاهر هو در قمیص انا ظاهر و مکنون
بانا المشهود ناطق اینست ان کلمه که صدر مغلین از ان

ص ۲۶۹

شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین
متزعزع گشت اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه
فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر
نفسی فی الحقیقه باین کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی
الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود
شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف
و مفقود بحت شمرد طوبی للفائزین و طوبی للعارفین
و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده
اینمظلوم در این ایام بتفسیر کلمات قبل مایل نه نظر بعنایتی
که درباره انجناب بوده ذکر نمودیم آنچه را که عرف بیان
الهی از ان متصوّع و اگر نفسی در ان تفکر نماید و مستقیم
شود از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور البهآء علیک
و علی الذین وفوا بعهد الله رب العالمین

هو السّامع من افقه الاعلی

حمد مقدّس از ذکر و بیان ساحت امنع اقدس حضرت

ص ۲۷۰

مقصودیرا لایق و سزاست که از قلم اعلی کوثر بقا جاری
فرمود و از قطره ان مقبلین را حیات ابدی عطا نمود
و این قطره در مقام اول و رتبه اولی بهیئت نقطه ظاهر
و از او علوم اولین و آخرین را از عالم غیب بعرضه
شهود آورد و چون خدمتش مقبول افتاد بحرف با
مؤانس گشت و باو علم انه لا اله الا هو مرتفع و رایت نصر
و ظفر منصوب اوست مقتدری که اراده اش را
قدرت کائنات و قوت ممکنات منع نماید طوبی از برای
نفوسیکه از سلسبیل کلمه يفعل ما یشاء نوشیدند و خود را

از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده نمودند آنک
اذا سمعت صریر قلمی الاعلی و شربت رحیق الوحی من کأس
عطاء مولی الوری قل سبحانک یا مولی الاسماء و فاطر
السماآ شهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و اقتدارک
اسئلك بسراج امرک الّذی به نورّت العالم و باسمک
الاعظم الّذی به هدیت الامم ان تجعلنی فی کلّ الاحوال ناطقا

ص ۲۷۱

بشائک و قائما علی خدمة اولیائک و متمسکا بحبلک
ای ربّ ترى اقبالى الى افقک و توجّهی الى انوار وجهک
اسئلك ان لا تجعلنى محروما عما كتبتہ لاصفیائک
الّذین ما منعهم سیوف الاعداء عن الاقبال الى افقک
الاعلی و لا ضوضاء العلماء عن ذکرک یا مالک العرش
و الثرى و ربّ الآخرة و الاولى ای ربّ ترى العاصی
اراد بحر غفرانک و عفوک اسئلك بکرمک الّذی
احاط علی العالم ان تغفر جریراتی و خطیئاتی و قدّر لی
ما يجعلنى مستقيما علی امرک بحيث لا یمنعنى ظلم المعتدین
و لا شبهات المریین و لا اشارات الّذین کفروا بیوم
الّذین ای ربّ لا تمنعنى عما اردت من سماآ فضلک
نور ارکانی بجدوک و رحمتک و قلبی بانوار نیر ظهورک
انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم
نامه که بعد حاضر ارسال نمودی نزد مظلوم مذکور
عرف اقبال و ایمان ازان متضوّع از حق میطلبیم از هر یک

ص ۲۷۲

از احبای ان ارض ظاهر فرماید آنچه را که سبب
هدایت خلق است و همچنین جاری نماید آنچه را که علّت
حیات اهل عالم است لیس هذا علی الله بعزیز در سلمان
و اباذر تفکر نما که بعد از قبول بیچه مقام فائز گشتند
عنایتش تمار را از اختیار نمود و عدلش ابرار را

از اشرار اینست معنی کلمه یجعل اسفلکم اعلیکم و اعلیکم اسفلکم در اصحاب عیسی بن مریم تفکر نما باخذ اعشار و سمک مشغول بودند و لکن از پرتو انوار نیر برهان بمقامی رسیدند که عالمرا صید نمودند چه که از خود و ما عندهم گذشتند و بما عند الله اقبال کردند و تمسک جستند اراده و مشیت خود را در مشیة الله محو و فانی نمودند و بخدمت قیام کردند قیامیکه سطوت یهود عنود و عبده اصنام ایشانرا از مالک ایجاد منع نمود از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید و حفظ نماید و لکن بعضی از اهل بیان باسبابیکه سبب تفریق و اختلاف است مشغول اصل را گذاشته اند

ص ۲۷۳

و در فکر آند عجلی یافت شود و بان تمسک نمایند و سبب فتنه اخری گردند باید کل از حق جلّ جلاله مسئلت نمایند آنچه را که سبب اعلاء کلمه و علّت استقامت بر آنست قلم اعلی ترا وصیت مینماید بآنچه سبب ابقا و ارتفاع است و دوستان ان ارض طرّا را بحکمت امر نموده و مینماید لئلاّ يظهر منهم ما تضطرب به الافئدة و النفوس لازال اولیای ان ارض تحت لحاظ بوده و هستند انا ذکرنا الذی صعّد الی الله بذکر لا یتغیّر عرفه و لا تنقطع نفحاته انّها تكون باقیة ببقاء الملک و المملکوت یشهد بذلک مالک الجبروت اذ استوی علی العرش بسلطان مبین الذی سمی بمحمّد قبل علیّ فی کتاب الاسماء علیه بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارضین انا طهرناه عما لا ینبغی و رفعناه الی مقام عجزت عن ذکره الاقلام و نذکر ابنک الذی سمی بمحمّد قبل حسن و ذکرناه بما نزل له فی هذا الحین امطار رحمة ربّه الغفور الکریم

ص ۲۷۴

یا رفیع امروز کلمه الله از صد اولاد افضل بوده و هست

جهد نمائید برضای دوست فائز شوید و ظاهر شود
 از شما آنچه که ذکرش در کتاب الهی مخلد گردد اینست
 اولاد حقیقی و قره عین حقیقی و ذریه حقیقی کذلک نطق
 المظلوم اذ احاطت به الاحزان بما اکتسبت ایدی الظالمین
 یا اهل البهآء لا تحزنوا من شیء الا فیما ورد علینا من جنود
 الغافلین انا صبرنا فی البأساء والضراء و امرنا اهل
 البهآء بالصبر الجمیل ام طفل را ذکر مینمائیم و بشارت
 میدهیم بآنچه که در این لیله نازل شده البهآء من لدنا
 علی الذین اخذوا کأس البقاء باسمی الابهی و شربوا
 منها رغما لکل غافل بعید و کل عالم مریب
 بنام انکه بیم از اوست و امید از او
 نخستین گفتار کردگار اینست با سینه پاک از خواهش
 و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا
 و بینا و توانا بیائید و آنچه سزاوار روز اوست

ص ۲۷۵

بیارید امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده
 پدیدار و آشکار بجان پاک بشتابید شاید برسید و بآنچه
 سزاوار است پی برید از آب پرهیزکاری خود را از آرزو
 و کردارهای ناشایسته پاک نمائید تا راز روز بی نیاز را
 بیابید روشنی نخستین در روز پسین پدیدار بسه چیز دیدار
 دست دهد و رستگاری پدیدار شود پاکی دل و دیده
 و پاکی گوش از آنچه شنیده بگو ایدوستان راه نما
 آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها
 نمودار راه راه اوست بیابید و گفتار گفتار اوست
 بشنوید امروز ابر بخشش یزدان میبارد و خورشید دانائی
 روشنی میبخشد و بخود راه مینماید جوانمرد انکه راههای
 گمان را گذاشت و راه خدا گرفت ایدوستان دست
 توانای یزدان پردهای گمان را درید تا چشم به بیند
 و گوش از شنیدن باز نماند امروز روز شنیدن است

بشنوید گفتار دوست یکتا را و بآنچه سزاوار است رفتار

ص ۲۷۶

نمائید از گفتار پارسی بگفتار تازی آغاز نمودیم یا ایها
المقبل اسمع النداء انه ارتفع فی سجن عکاء ویدع العباد
الی الله مالک الایجاد تفکر فیما ظهر لتری ما لا رأی
عین الابداع ان ربک هو العزیز الفضال ایاک ان
یمنعک ما فی العالم عن مالک القدم دع الظنون
و مظاهرها و الاوهام و مشارقها مقبلاً الی الله مالک
المبدأ و المآب هذا یوم البصر لان المنظر الاکبر تشرف
بانوار ظهور مالک القدر الذی اتی من سماء البیان
بالحجة و البرهان و هذا یوم السمع قد ارتفع فی صریر
القلم الاعلی بین الارض و السماء اسمع و قل لک
الحمد یا مقصود العالم و لک الثناء یا مالک الرقاب
یا ایها السائل امروز نور ناطق و نار متکلم و خورشید حقیقی
مشرق جهد نما شاید فائز شوی بآنچه سزاوار یوم الله
است اگر در آنچه ظاهر شده تفکر نمائی خود را غنی و
مستغنی از سؤال مشاهده کنی حق مقدس است از ظنون

ص ۲۷۷

و اوهام و مشییت و اراده انام باعلم یفعل ما یشاء و رایة
یحکم ما یرید آمده حجّت و برهان فوق مقامات اهل امکان
ظاهر فرموده آیاتش در کتب و زبر و الواح موجود و مشهود
و بیّناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا لیس
لا حدان یرب الرب انه یمتحن العباد کیف یشاء اگر
فی الحقیقه ببصر انصاف در آنچه ذکر نمودیم مشاهده نمائی
و بسمع عدل اصغاکنی بکلمه مبارکه رجعت الیک یا
مولی العالم منقطعاً عن الامم ناطق شوی بشنو ندای
مظلوم را قدم از مقامات و ظنون و اوهام اهل امکان
بردار و بر لا مکان گذار لتسمع تغرّات طیور العرش

و تغنیات عنادل العرفان على اعلى الاغصان نسل الله
ان يؤيدك ويوفقك على ما يحب ويرضى انه مولى الورى
ورب العرش والثرى لا اله الا هو الفرد الواحد العليم
الحكيم اذا اخذك جذب البيان من الافق الاعلى
قل الهى الهى اشهد بوحدانيتك وفردانيتك وبعزك

ص ۲۷۸

وعظمتك وسلطانك انا عبدك وابن عبدك قد اقبلت
اليك منقطعاً عن دونك وراجياً بدائع فضلک اسئلك
بامطار سحاب سماء كرمك وباسرار كتابك ان تؤيدنى
على ما تحب وترضى اى رب هذا عبد اعرض عن الاوهام
مقبلاً الى افق الايقان وقام لى باب فضلک و
فوض الامور اليك وتوكل عليك فافعل به ما ينبغى لسماء
جودك وبحر كرمك انك انت المقتدر العليم الحكيم
اشهد يا الهى بانك اعلم بى متى قدر لى ما يقربنى اليك
وينفعنى فى الآخرة والاولى انك انت مولى الورى
وفى قبضتك زمام الفضل والعطاء لا اله الا انت الفضال
الكريم البهاء على اهل البهاء الذين ما منعهم ضوضاء الامم
عن مالک القدم قاموا وقالوا الله ربنا ورب العرش
العظيم

هو الشاهد السامع الخبير

لازال قلم مالک قدم بذكر دوستان مشغول ومتحرك

ص ۲۷۹

گاهی فرات رحمت از او جارى و هنگامى کتاب مبین
از او نازل اوست یکتا و خطیب اول دنیا لازال
بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق
حق شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ
نموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود
مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح

و راحت ظاهر نشود مگر با اتحاد و اتفاق و ان حاصل
نشود مگر بنصایح قلم اعلیٰ بیانش آفاق را بنور اتفاق
منور فرماید ذکرش نار محبت بر افروزد و سبحات
مانعه و حجیات حایله را بسوزد یک عمل پاکرا از افلاک
بگذرانند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد
حزب شیعه از ناسپاسی و حق شناسی از پست ترین
احزاب عالم نزد مالک رقاب امم مذکور هزار و سیصد
سنه یا حق گفتند و بعد بسیوف بغضا شهیدش نمودند
جزا در یوم جزا این بود و از ان مقام اعمال ظاهر

ص ۲۸۰

و مشهود الی حین اهل توحید بر ذلت وارده آگاه نه
که سبب چیست و علت چه اقوی الاحزاب بودند
و حال اضعف الاحزاب مشاهده میشوند قوت بضعف
و ثروت بفقیر و عزت بذلت و ریح بخسارت تبدیل شد
لعمر الله کل از جزای اعمال بوده و هست و حال
بمثابه قارون در هر حین باندازه یک اندازه
بزمین فرو میروند و شاعر نیستند عنقریب آنچه
در الواح از قلم اعلیٰ نازل در ظاهر مشاهده نمایند
یا حزب الله التقدیس التقوی التقوی بمثابه
سرو آزاد باشید و چون قلب بها فارغ و آزاد
بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حق در زیر الواح
بمثابه آفتاب ظاهر و لائح ان جنود اعمال طیبه و
اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق
و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت
قیام کند البته آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد

ص ۲۸۱

یا علی قبل اکبر اذا فزت بلوح الله و اثره قل الهی
الهی لک الحمد بما هدیتنی و رزقتنی و لک الثناء بما عرقتنی

وقرّبتني اسئلك يا مالک القدم بالاسم الاعظم وبامرک
المبرم الذى به سخرت الامم ان تجعلنى فى كلّ الاحوال
متمسكا بحبل فضلک ومتشبثا بذيل عطائك اى ربّ ترانى
مقبلا الى مشرق امرک ومصدر عنايتک اسئلك
بانوار وجهک وبما جرى من قلمک ان تؤيدنى على ما
ينبغى لا يامک ويتضوّع منه عرف رضائك ثمّ قدر لى
ولمن معى خير الآخرة والاولى انک انت مولى الورى
لا اله الا انت القويّ القدير

هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان
كتاب انزله المظلوم من شطر سجنه الاعظم ليقرب الناس
الى الله ربّ العالمين و اراد ان يذكر احد افنانه
الذى انجذب بآياته و طار فى هوائه و نطق بثنائه و تمسك
بحبل فضله و اخذ كتاب الله بقوة ما منعه فراعنة الارض

ص ٢٨٢

ولا جبايرة البلاد و قام على خدمة الامر باستقامة
ما زلته سطوة الذين كفروا بالله و آياته و اعرضوا
عن صراطه المستقيم و نبأه العظيم قد كنت مذكورا لدى
الوجه و تكون كما كنت انّ ربك معك فى كلّ الاحوال
انه هو المقتدر العليم الخبير يا افنانى عليك بهائى و
عنايتى قد حضر اسم الجود الذى طاف البيت فى اللّيلى
و الايام و اراد ذكرک ذکرناک بهذا اللّوح العظيم
يشهد المظلوم باقبالک و خضوعک و خشوعک و استقامتک
و خدمتک فى امر الله الملك الحقّ العدل المبين قد
عملت فى الله ما لا ينفد بدوام ملكوته و جبروته كذلك
انزلنا الآيات و ارسلناها اليک لينشرح بها صدرک و
يفرح قلبک و كذلك توجهت اليک لحظات المظلوم
من هذا الشّطر البعيد کبر من قبلى على وجوه افنانى و
ذکرهم بآياتى و بشرهم بما نزل لهم فى الصّحيفة
الحمراء من قلمى الاعلى انّ ربک هو المشفق الکریم نسئل الله

ص ۲۸۳

ان يحفظهم من نعاق كل ناعق و من الذين ما اتحدت قلوبهم
و السنهم هذا ما اخبرناكم به من قبل و في هذا الحين
لا يعزب عن علمه من شئ و هو الستار الصبار العزيز
العظيم البهاء المشرق من افق سماء رحمتي عليك و على
من معك و يحبك و يسمع قولك في امر الله مالک يوم
الدين يومی از ایام اسم جود علیه بهائی تلقاء وجه
حاضر و اظهار محبت و خجلت لا نهاییه نسبت بافنان علیه
بهائی و عنایتی نمود مذکور داشت سبب زحمت ایشان
شده ام در اظهار عنایت و محبت توقف نمودند از حق
جلّ جلاله طلب نموده آنچه را باقی و دائم است گفتیم
یا اسم جود افنان لاجل خدمت حق جلّ جلاله از عدم
بوجود آمده اند ایشان و ما عنده بحق راجع و اینکلمه در
قطب کتاب الهی از قلم ربّانی ثبت شده هنیئاً له و مرثیاً له
اولیای ان ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان از حق میطلبیم قلب
و لسان عباد خود را متحد فرماید تا عنایات ظاهره

ص ۲۸۴

و آیات نازله از اثر و ثمر منع نشود کذلک نطق قلم المظلوم
فی هذا الحین الملك لله رب العالمین
هو السامع البصیر
یا ثمرتی و یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی محزون مباش
از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر نمائی مشاهده
کنی آنچه را که هم و غم را رفع نماید یا ثمرتی دو امر
از امر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است
اطاعتش لازم و تسلیم واجب اجلیست محتوم و همچنین
اجلیست بقول خلق معلق اما اول باید بان تسلیم نمود چه که
حتم است و لکن حق قادر بر تغییر و تبدیل ان بوده و هست
ولکن ضرش اعظم است از قبل لذا تفویض و توکل محبوب

وَأَمَّا أَجَلٌ مَعْلُوقٌ بِمَسْئَلَتِكَ وَدَعَا رَفَعٌ شَدِيدٌ وَمِشْوَدٌ أَنْشَاءُ اللَّهِ
الْتِمْرُهُ وَمِنْ مَعَهَا أَرَاكَ مَحْفُوظُنْدُ " قَوْلِي الْهَيَّ الْهَيَّ
أَوْدَعْتُ عِنْدِي أَمَانَةً مِنْ عِنْدِكَ وَأَخَذْتُهَا بَارَادَتِكَ لَيْسَ
لَا مَتَكَ هَذِهِ أَنْ تَقُولَ لَمْ وَبِمَ لَأَنَّكَ مَحْمُودٌ فِي فَعْلِكَ

ص ۲۸۵

وَمَطَاعٌ فِي أَمْرِكَ أَي رَبِّ أَنْ أَمْتِكَ هَذِهِ مَتَوَجِّهَةٌ إِلَى
فَضْلِكَ وَعَطَائِكَ قَدَّرَ لَهَا مَا يَقْرَبُهَا إِلَيْكَ وَيَنْفَعُهَا فِي كُلِّ
عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
الْأَمْرُ الْقَدِيمُ صَلِّ اللَّهُمَّ يَا الْهَيَّ عَلَى الَّذِينَ شَرَبُوا رَحِيقَ
حَبِّكَ إِمَامَ الْوَجْهِ رَغْمًا لِأَعْدَائِكَ وَأَقْرَبُوا وَعَاتَرَفُوا
بِوَحْدَانِيَّتِكَ وَفِرْدَانِيَّتِكَ وَبِمَا ارْتَعَدْتَ بِهِ فَرَائِصَ
جَبَابِرَةِ خَلْقِكَ وَفِرَاعِنَةَ بِلَادِكَ أَشْهَدُ أَنْ سُلْطَانَكَ
لَا يَفْنَى وَارَادَتِكَ لَا تَتَغَيَّرُ قَدَّرَ لِلَّذِينَ أَقْبَلُوا إِلَيْكَ وَ
لَا مَائِكَ اللَّائِي تَمَسُّكَنَ بِحَبْلِكَ مَا يَنْبَغِي لِبِحُرُومِكَ وَسَمَاءِ
فَضْلِكَ أَنْتَ الَّذِي يَا الْهَيَّ وَصَفْتَ نَفْسَكَ بِالْغِنَا
وَعِبَادِكَ بِالْفَقْرِ بِقَوْلِكَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ
إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ فَلَمَّا اعْتَرَفْتَ بِفَقْرِي
وَعَنَائِكَ يَنْبَغِي أَنْ لَا تَجْعَلَنِي مَحْرُومًا عَنْهُ أَنْتَ أَنْتَ
الْمُهَيِّمُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

بنام خداوند مهربان

ص ۲۸۶

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمود یادت
نمودیم امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و بندگانرا
بخداوند یکتا میخواند بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان
دانائی هویدا نیکوست کسیکه دید و شناخت آنچه از
پیش گفته شد در اینروزگار پدیدار بگو ای دوستان
خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید چه که

او بسیار نزدیک آمده انکه پنهان بود آمده و خوب آمده بریکدستش
آب زندگانی و بردست دیگر فرمان آزادی بگذارید و
بگیرید بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرید آنچه را که
دست بخشش میبخشد آمده آنچه چشم روزگار مانند
ان ندیده ایدوستان بشتابید بشتابید بشنوید
بشنوید کردار دستوران مردمان را از کردگار
دور نموده بجای نیاز آرز نمودار راه خداوند
خدا را گم کرده اند گمراهند و خود را دارای راه
میدانند پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در

ص ۲۸۷

اینروز گواهی دهند و بندگان را بپاک یزدان رسانند
بگو ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش
گرائید آواز بی نیاز را بگوش جان بشنوید و آنچه
سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید امروز مهتر
کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسیکه گفتار دانا را
نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت
دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار بشنوید
ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست
پاک و پاکیزه نمائید تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید
بگو امروز خداوند در انجمن سخن میفرماید نزدیک شوید
و گفتارش را بیابید گفتار بیک دیدار اوست شما را
از تاریکی رهاند و بروشنائی رساند نامت را شنیدیم
و در نامه یادت نمودیم این یاد مانند نهالست که بدست
بخشش کشتیم زود است که با برگ و بار تازه بی اندازه
پدیدار شود خداوند خدا چنین فرموده و راه

ص ۲۸۸

نموده اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا
بنام مقصود عالمیان

این نامه ایست از مظلوم بسوی مظلومی که از کأس
 بلا آشامید و از کوب باسء چشید وارد شد بر تو آنچه
 بر ما وارد شد محزون مباش عنایت حق ترا احاطه
 نمود نجات بخشید حق جلّ جلاله شاهد و گواه که در کلّ حین
 تحت لحاظ بوده و هستی از عاقبت امور احدی الا الله
 آگاه نه لذا نباید در امورات حادثه مکدر باشی اگر
 لذت بیان رحمن را بیابی و عنایتش را آگاه شوی
 خود را بر سریر اطمینان و فرح مشاهده کنی قد بدل
 الله اضطرابک بالاطمینان و ذلک بالعزّانه یکون
 معک فی کلّ الاحوال " قل الهی الهی فرّج همّی بجودک
 و عطائک و ازل کربتی بسطنتک و اقتدارک
 ترانی یا الهی مقبلا الیک حین اذ احاطت بی الاحزان
 من کلّ الجهات اسئلك یا مالک الوجود و المهیمن

ص ۲۸۹

علی الغیب و الشّهود باسمک الّذی به سحّرت الافئدة
 و القلوب و بامواج بحر رحمتک و اشراقات انوار نیر
 عطائک ان تجعلنی من الّذین ما منعهم شیء من الاشیاء
 عن التّوجّه الیک یا مولی الاسماء و فاطر السّماء
 ای ربّ تری ما ورد علیّ فی ایامک اسئلك بمشرق
 اسمائک و مطلع صفاتک ان تقدّر لی ما يجعلنی قائما علی
 خدمتک و ناطقا بشنائک انک انت المقتدر القدير
 و بالاجابة جدیر ثمّ اسئلك فی آخر عرضی بانوار
 وجهک ان تصلح اموری و تقضی دینی و حوائجی انک
 انت الّذی شهد کلّ ذی لسان بقدرتک و قوتک
 و ذی درایة بعظمتک و سلطانتک لا اله الا انت السّامع المجیب
 بنام گوینده یکتا

سبحان الله صاحب بیان میفرماید بیان از او محتجب
 ممانید و بحروفات از او اعراض مکنید جمیع بیان
 بمثابه و رقیست نزد او اگر قبول فرماید مقبول و اگر ردّ

ص ۲۹۰

نماید آنه هو محبوب فی امره و مطاع فی حکمه مع ذلک
معرضین بیان باسما تمسک نمودند و از خالق و مالک
آن غافل و معرض آیا بچه امر و بچه حجّت و بکدام برهان
بیان را قبول نمودند و بر منزل و مرسلش وارد آوردند
آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است هر منصفی بر
اقتدار قلم اعلی و کلمه علیا شهادت داده و میدهد
و هر بصیری گواه بوده و هست یا اهل البیان اتقوا الرحمن
ولا تعترضوا علی الذی علّق کلّ امر بقبوله و کلّ حکم بامضائه
خافوا الله و لا تكونوا من الظالمین اینمظلوم ضرّ عالمرا
قبول نمود لاجل اعلاء کلمه و اظهار امر الله از اول
ایام الی حین دست ظالمین و غافلین بوده کل دیده
و شنیده اند لو هم ینصفون از حقّ جلّ جلاله میطلبیم
انصاف عطا فرماید عبادش را و بطراز صدق مزین
دارد ذکرت نزد مظلوم مذکور و این لوح ابداع اعلی
از سماء مشیت مولی الوری مخصوص تو نازل خذه

ص ۲۹۱

بقوة من عنده انه هو المقتدر العزيز العالم

بنام محبوب عالم

کتاب الهی از سماء عنایت رحمانی نازل و افق عالم بانوار
نیر اعظم مشرق اسرار مکنونه و آثار مخزونه کل ظاهر و
مشهود طوبی از برای نفسیکه حجبات علم او را از مشرق وحی
الهی محروم نمود و سبحات قوم از بحر اعظم ممنوع نساخت
یوم یوم اوست و ظهور ظهور او قدرش را بدانید و
بکمال عجز و ابتهال استقامت طلب نمائید اوست
عطیه کبری و مائده مبارکه عظمی جهد کنید شاید فائز
شوید بآنچه لا مثل و لا عدل بوده اوست کریم و اوست
معطی و اوست باذل لا اله الا هو الفرد الواحد

المقتدر العلی الاعلی حمد کن مالک یوم معاد را که ترا
تأیید فرمود بر ذکر و ثنا و راه نمود و هدایت فرمود
بگو الها معبودا مسجودا شهادت میدهد عبد تو بوحدانیت
تو و فردانیت تو و از بدائع فضلت مسئلت مینماید آنچه را که

ص ۲۹۲

سزاوار بخشش تست و ظهور و بروزش از دفتر عالم محو
نشود سحاب او هام او را ستر ننماید و غمام ظنون او را
از اشراق باز ندارد ای کریم هر صاحب بصرو سمعی
بر کرم شهادت داده و بر سبقت رحمت گواه
عبادت را از دریای شناسائی محروم منما و از انوار
وجه ظهور منع مفرما تویی بخشنده و مهربان لا اله
الا انت العزیز المنان

هو الله تعالی شأنه العظمة والافتدار

حمد مقدس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لائق و سزاست
که عالمرا بانوار توحید منور فرمود و رایت عظمای آنه
لا اله الا هو را بر اعلی مقام عالم برافراشت سطوت
امرا او را منع نمود و از اراده باز نداشت رسل
فرستاد و کتب نازل فرمود تا کل بصرای مستقیم فائز
شوند و از برای عرفان نباعظیم در یوم قیام مستعد
گردند له الحمد و المنّة و له الفضل و العطاء خلق فرمود و راه

ص ۲۹۳

نمود تا کل فائز شوند بآنچه که مقصود از خلقت خلق بوده
تعالی فضله و تعالی کرمه العمیم و جوده العظیم الصلوة و السلام
علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة
و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً و بعد
جناب محمد قبل علی علیه سلام الله وارد ذکر شما را نمود
لذا اینمظلوم مرّة اخری بان شطراقبال فرمود
لیسقیک سلسبیل المحبّة من كأس الوفاء نسئل الله

تعالی ان یؤیدک و یوقفک علی ما یحبّ و یرضی أنّه هو
مالک یوم الدّین وربّ العرش العظیم اگر دوستی
یافت شود از قبل مظلوم سلام برسان لیقرّبه السّلام
الی مولی الانام و یؤیده علی ما انزله فی الکتاب
هو الله تعالی شأنه

حمد مقصود عالم و معبود امم را لائق و سزااست که بکلمه
علیا ارض و سما را خلق فرمود و از عدم بوجود آورد لاجل
عرفان ذات مقدّسش و این عرفان حاصل نشود الاّ بمشارق

ص ۲۹۴

وحی و مطالع الهام و مصادر امر و مهابط علمش طوبی از برای
نفسیکه بحبل عرفانش تمسک نمود و از ماسوایش منقطع گشت
خلقرا بلسان کتب و رسل تربیت فرمود تا بمقام فتبارک الله
احسن الخالقین فائزگشتند مکرر انجناب را ذکر نمودیم
جناب محمّد قبل علی کرة اخرى طلب اظهار محبت نمود
لذا انجناب را ذکر نمودیم اولیای حق طراً را وصیّت مینمائیم
بتقوی الله و بما تستر به الافتدة و القلوب " قل الهی الهی اسئلک
بالذی به سالت البطحاء و به اشرق النور من افق الحجاز
ان تنزل لعبدک هذا من سماء فضلك امطار عنایتک ای
ربّ ترانی مقبلاً الیک منقطعاً عن دونک اسئلک ان
تجعلنی فی کلّ الاحوال مستقیماً علی امرک و متمسکاً بما انزلته
فی کتابک ثمّ قدّر لی خیر الآخرة و الاوّلی انک انت مولی
الوری لا آله الاّ انت مولی الاسماء و فاطر السماء
بنام خداوند یکتا

نقطه اولی میفرماید اگر نفسی ظاهر شود و یک آیه بیاورد تکذیب

ص ۲۹۵

مکنید حال معادل کتب قبل آیات نازل و لکن نابالغهای عالم
تکذیبش نمودند و گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت
و هیچ ظالمی نطق نمود امروز اهل فردوس اعلی نفوسی هستند

که ما سوی الله را معدوم دانند و مفقود شمرند قصص اولی
ایشانرا از افق اعلی منع ننماید و اسماء از شاطی بحر معانی
محروم نسازد در جمیع احوال بر کرسی اطمینان جالسند
و بر سریر ایقان مستریح با کمال سکینه و وقار بر نصرت
امر قیام نمایند و بجنود حکمت و بیان مدائن افتده را تصرف
کنند بگوای اهل بیان انصاف دهید و بعدل تکلم نمائید
نباشید از نفوسیکه بعد از مشاهده انکار نمودند و همچنین
از نفوسیکه مقصود امکان در فرقان میفرماید کم من آیه
یمرون عنها و هم عنها معرضون طوبی از برای نفسیکه محروم
نشد و بآثار قلم اعلی فائز گشت ائک اشکر ربک بهذا الفضل
العظیم و قل لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی السموات
والارضین .

پایان کتاب

صفحه	سطر	غلط	تصحیح شده
۳	۱۱	سوئک	سوئک
۳	آخر	ادریا الهی	ادر یا الهی
۱۰	۶	عالم	عالم
۱۲	۴	بگو یا	بگو یا
۱۷	۸	لاحدان	لاحد ان
۱۹	آخر	اردنافی	اردنا فی
۲۲	۱۳	یاملکی	یا ملکی
۳۴	۵	سه یوم	سه یوم
۳۵	آخر	صامتاً استلک	صامتاً استلک
۳۹	۷	اسماء لدی	اسماء لدی
۴۲	۱۱	اریاح الانکار	اریاح الانکار
۴۲	۱۳	سمائک	سمائک
۴۳	۱۳	النور وهم	النور وهم
۴۹	۲	رافی الحقیقه	را فی الحقیقه
۵۲	۷	بحر النور للمخلصین	بحر النور للمخلصین
۵۴	۳	لاظهار امره	لاظهار امره (در نسخه مشکین قلم
			لاظهار امره) نوشته

شده است و توسط مصحح قبلی به [لاظهار امره] تصحیح شده است.

۵۶	۱۰	العلیان	العلیا ان
۶۷	۹	منعوا عن	منعوا عن
۷۰	۴	بعداذ	بعد اذ
۷۰	۶	وضعوا الهمم	و وضعوا الهمم
۷۰	۸	وینکرونها یرون	و ینکرونها یرون
۷۰	۸	عنها الا	عنها الا
۷۹	۳	مأوی	مأوی
۸۲	۷	ویالایق	ویالایق
۸۴	۷	ویامرو	ویامرو
۹۰	۲	لم ادربای	لم ادر بای

عمّا ارادله	عمّا ارادله	۷	۹۰
اند و	اندو	۲	۹۳
بامّ الكتاب	بامالكتاب	۱	۹۹
نزد اخت	نزداخت	۹	۱۰۱
سوّ افعالها	سوء افعالها	۸	۱۱۱
ذا ندآء	ذاندآء	۱۴	۱۲۸
ذكر جناب حا قبل سين را نمودند	ذكر جناب حا قبل سين را نمودند	۲	۱۳۰
يد ارادة الله	يدارادة الله	۱۴	۱۴۳
يستصيّ	يستصيّ	۱۱	۱۴۸
لِلْخَلْقِ	لِلْخَلْقِ	۵	۱۵۱
امور بقدر	امور بقدر	۴	۱۵۵
را في	رافي	۳	۱۶۷
كلمة از	كلمة از	آخر	۱۶۸
البهاء في	البهاء في	۵	۱۷۱
را بر امرش	را بر امرش	۹	۱۸۸
اوليائنا بها	اوليائنا بها	۸	۲۰۹
سُورِ مَلُوكِ	سُورِ مَلُوكِ	۲	۲۳۷
بها في	بها في	آخر	۲۶۲
المبدء	المبدء	۷	۲۷۶

خلاصه مندرجات و مطالب نازله در الواح مبارکه در کتاب اشراقات

ص ۱۷ عصمت کبری یفعل ما یشاء

ص ۱۷ عصمت کبری نقل بیان حضرت نقطه اولی: نقطه اولی میفرماید. " نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لاحد ان یقول لِمَ و بِمَ باری ".

ص ۱۸ راجع به زمان حضرت داود که قبل از حضرت موسی بود بنقل از حضرت اعلی: " چنانچه الی حین چند کره

اهل بیان سؤال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الابهی بوده و لکن نقطه اولی روح ما سویه فداه انحضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است قلنا اتق الله ولا تعترض علی من زینته الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد انکه مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که بمقتضیات حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه یفعل ما یشاء ".

ص ۲۰ معرفت مظهر امرالله " اول هر امری و ذکری معرفت بوده اوست ممد کل و مرئی کل و اول امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است چه که با اتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و اسبابیکه در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبت است بردباری و نیکوکاریست ".

ص ۲۱ خشیه الله وسیله حفظ نفس اماره است " حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن ".

ص ۲۲ مجازات و مکافات - اجرای آن وسیله دولت و حکومت است "خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و بر پا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزت ربانی بعد از معرفت حضرت باری جل جلاله دو امر لازم خدمت و

اطاعت دولت عادل و تمسک بحکمت بالغه این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آنست".

ص ۲۳ خطاب عمومی به علما " قل یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء وضعوا ما الفتوه بایادی الظنون و الاوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله رب العالمین ".

ص ۳۲ یفعل ما یشاء " به نصبت رایة انه یفعل ما یشاء و ارتفع علم الملك یومئذ لله مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی انه لهو الذی لا یفارق عن ساحة عزه حکم الصدق و لویحکم بالوجود لمن لا وجود له و لا یسمع من هوآء تقدیسه صوت اجنحة طیر العصیان و لویحل ما حرم فی ازل الازال".

ص ۳۳ بلایا زینت اولیاء الهی است " الحمد لله الذی جعل البلاء طرازاً لاولیائه و به زینتهم بین خلقه و بریته ".

ص ۳۳ عصمت و مبری بودن از خطا و نسیان " ما اطلع علی ما عنده احد الا نفسه يشهد بذلك من عنده علم الالواح مقصود انکه ساحت عزّش از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است."

ص ۳۳ باید اطاعت اوامر و احکام کنند " آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید بآن تمسّک نمایند و عمل کنند."

ص ۳۴ گردن زدن هفتصد تن (یهود) " چه میگوئی در ظهور خاتم انبیا روح ما سویه فداه که در سه یوم هفتصد نفس را گردن زدند در برّیه شام و اطراف خلق کثیر را از طراز هستی منع نمودند باری حق مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکّر نما شاید آگاه شوی و بیابی آنچه را که سبب بقای ابدیست بعد از اثبات حقیّت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست."

ص ۴۰ مقامات ربوبیت " لعمر الله کلمه مبارکه ائی انا الانسان نزد مظلوم اعظمست از جمیع آنچه ادراک نموده اند."

ص ۴۱ از شمال وهم و اوهام یمین یقین و ایقان " لوح برهان که از سماء مشیّت رحمن مخصوص والد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال وهم و اوهام بیمین یقین و ایقان توجّه نمائی و بنور عدل منور شوی."

ص ۴۳ الوهیت. ربوبیت. عبودیت " ذکر الوهیت و ربوبیت از حق جلّ جلاله بوده و هست اینمظلوم لا زال باین کلمات عالیات ناطق الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و سلطانتک و بقدرتک و اقتدارک و عزّتک یا آله الممکنات و معبود الکائنات."

ص ۴۷-۴۸ جناب دیان و مقصود از حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله " بحضرت دیان وارد آوردند آنچه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و آتیناک عزّاً من عند الله اذعین فؤادک لطیف يعرف قدره و یعزّ بهآئه الی آخر بیانۀ عزّ بیانه و در رأس کتاب هیکل اینکلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل لحضرة الاسد و الفرد الاحد المستشرق بالنور الصمد اسم الله الدیان و در مقام دیگر میفرماید ان یا مظهر الاحدیّه الی آخر بیانۀ و همچنین در مقامی مخاطباً آیاه میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و معنی این اسم جزا دهنده یوم جزاست و او حرف سوم بود که باقبال و ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نباء عظیم بوده."

ص ۷۱ "لیس حزنی سجنی و ما ورد علیّ من اعدائی بل من الدین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما تصعد به زفراتی و تنزل عبراتی."

ص ۹۰ ابو الشّور - ابو الدّواهی "دیان را ابو الشّور نامیدید و خلیل الرحمن را ابو الدّواهی گفتید"

ص ۹۶ " قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الا علی قدر مقدور."

ص ۹۸ باسم مرآت باسم وصی باسم ولی اسم نقیب و نجیب رکن رابع " نقطه اولی روح ما سویه فداه و وصیّتش کلّ را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلک بعضی باسم مرآت و برخی باسم وصی و حزبی باسم ولی از حق محرومند عنقریب بمثابه حزب قبل اسم نقیب و جیب هم بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود."

ص ۹۹ بیان فارسی معلق بقبول جمال اقدس ابهی است " الیوم بیان و دون ان معلق بقبول است ."

ص ۹۹ القاب مبارک بخویش " سلطان وجود و مالک غیب و شهود ."

ص ۱۰۰ " اگر نقطه بیان روح ما سویه فداه این ایام حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد ."

ص ۱۰۱ اصلاح " علیه بهاء الله الابهی ."

ص ۱۰۲ اصطلاح ادبی " حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفات مقرّبین مرتفع و عبرات مخلصین نازل ."

ص ۱۰۳ اصطلاح ادبی " از مرقاة اسما صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید ."

ص ۱۱۸ دوست داشتن حکما و احترام مبارک حکما " اینمظلوم حکما را دوست داشته و میدارد یعنی آنانکه حکمتشان محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم از ایشان ظاهر شده و باقی مانده بر کل احترام این نفوس مبارکه لازم"

ص ۱۱۹ نفع شخصی و نفع دیگران " یا ابن الانسان لو تכון ناظراً الی الفضلضع ما ینفکک و خذ ما یتنتفع به العباد و ان تکن ناظراً الی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک . (کلمات فردوسیہ ورق سوم)

ص ۱۲۲ افتخار سبب اختلافست " کلمة الله در ورق هفتم از فردوس اعلی ... از افتخار که سبب اختلافست بگذرید ."

ص ۱۲۴ دعوت عالم به صلح عمومی و مواد جنگی مضرّه " بشنوید ندای مظلومرا و بصلح اکبر تمسک نمائید اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از افنده و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هواء ارض کالها و سمیت آن سبب هلاکت ."

ص ۱۲۶ ریاضات . انفاق " ریاضات شاقّه بعزّ قبول فائز نه " انفاق عند الله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة ."

ص ۱۲۸ مقام امر جدید " مقام این امر فوق مقام ما ظهر و یظهر است ."

ص ۱۳۰ و ۱۳۱ " ذکر اهل طار را نمودید ."

ص ۱۳۴ ترک تعصبات مذهبی " ضغینه و بغضای مذهبی ناراست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگرید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد ."

ص ۱۳۵ " کفی بالله شهیدا ."

ص ۱۳۵ تبلیغ امرالله " ای اهل بها با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از ان حروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و آلا او را باو گذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوپست و مآئده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی ."

ص ۱۳۵ تبلیغ باید بلسان شفقت باشد " بلسان محبت و شفقت القا نمائید ."

ص ۱۳۶ حضرت نون " حضرت نون در کمال عداوت و بغضاء و نون دیگر معین و یاور او و هر دو بر حسب ظاهر با جنود و عساکر ایشان در قلعه حدید ساکن و مظلوم در بیتیکه جداران بمثابه قرطاس الامل مقطوع الا من الله انه لو

يشاء يجعل القرطاس حديداً اغلظ من الجبل و الحديد رقيقاً ارق من جفن العين لعمر الله ادعوهم الى التور و يدعونى الى النار و ما دعاء الظالمين الا فى ضلال اردت لهم العزة و ارادوا لى الدلة الكبرى".

ص ۱۳۶ در باره سرنوشت مبارک که در دست اعدا است "از اول ايام در دست غافلین مبتلا گاهى بعراق و هنگامى بارض سر و از انجا بعکاء که منفاى قاتلين و سارقين بوده من غير جهت ما را نفى نمودند و از اين سجن اعظم معلوم نيست بکجا و چه جا محل گيريم العلم عند الله رب العرش و الثرى و رب الكرسى الرفيع".

ص ۱۳۸ ستاريت " تجليات اسم ستار بقسمى ظاهر که بدکار گمان مينمود از اخيار محسوب هيچ قاصدى محروم نماند و هيچ مقبلى ممنوع نه "

ص ۱۳۹ عالم عامل و حکيم عادل " عالم عامل و حکيم عادل بمثابة روحند از برای جسد عالم طوبى از برای عالميکه تارکش بتاج عدل مزين و هيکلش بطراز انصاف ".

ص ۱۴۰ سراجى که روشنى بخشد حکمت بوده " عالمرا ظلمت احاطه نموده سراجى که روشنى بخشد حکمت بوده و هست مقتضيات ان را بايد در جميع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظه مقاماتست و سخن گفتن باندازه و شان و از حکمت حزم است چه که انسان نبايد هر نفسى هر چه بگويد قبول نمايد از قبل نوشتيم لا تطمئنوا من کلّ وارد و لا تصدقوا کلّ قائل ".

ص ۱۴۰ " انسان نبايد هر نفسى هر چه بگويد قبول نمايد از قبل نوشتيم لا تطمئنوا من کلّ وارد و لا تصدقوا کلّ قائل ".

ص ۱۴۱ کنوز مودعه در نفس انسان با ايمان به کلمات الهى بمنصه ظهور مى آيد " حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده ".

ص ۱۴۱ تعليم به صلح و نهى از نزاع و جدال " نزاع و جدال شان درند هاى ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان ".

ص ۱۶۰ " اين ايام الف قائمه که از قيامش عالم قيام نموده نوحه مينمايد و هاء مسكين از دو چشم ميگرید ".

ص ۱۶۰ شيعه شنيعه " يحيى مع هفتاد نفر در سفر همراه بوده ببعضى نوشته و حضور خود را انکار کرده و متوهمين قبول نموده اند بر قدم شيعه شنيعه مشى نموده و مينمايند ذرهم فى ضلالتهم و اوهامهم ".

ص ۱۶۴ " در قبل تفکر نما که راوى وجود قائم يکى از اناث بوده چند نفر از اهل عمائم با او اتفاق نموده جعفر را تکذيب نمودند و ناحيه مقدسه و جابلقا و جابلصا ترتيب دادند و ناس بيچاره را از نفحات وحى ربانى در ايام الهى محروم نمودند ".

ص ۱۶۵ " ان نامه که در جواب احمد غافل نوشته بود مکرر از قبل و بعد باصغا فائز ".

ص ۱۶۷ " اگر اهل فرقانيد ميفرمايد ان اخرج القوم من الظلمات الى التور و ذکرهم بايام الله ".

ص ۱۷۱ " انه من اهل البهاء فى قيوم الاسماء ".

ص ۱۷۴ نار الوغى " الاقتدار لا تمنعه حوادث الدنيا و لا تخوفه نار الوغى ".

ص ۱۷۷ سنّة الله " انصروا ربكم بجنود الحكمة والبيان و الاعمال و الاخلاق هذه من سنّة الله في هذا الظهور الاعظم يشهد بذلك مكلم الطور الذي به ارتفعت سماء العرفان ... يا اوليائي في نظام اتبعوا امر الله و سننه ثم انصروه باخلاق تستضي بها الآفاق ينبغي لكل نفس ان ينصر الله بما يرتفع به امره بين العباد قد حرم في الكتاب حكم الجدل يشهد بذلك ام الكتاب "

ص ۱۸۳ تركيب ادبي " قواصف الاعراض او عواصف الاعتراض "

ص ۱۸۳ خوشا بحال کسی که تبلیغ اسم اعظم نماید "نعیما لمن خرج من افق البيت ناطقا بهذا الاسم الاعظم و مبشرا بهذا النبأ العظيم "

ص ۱۸۵ معرفت الله . استقامت . يفعل ما يشاء "اول امر معرفة الله بوده و هست و بعد استقامت بر امر این استقامت حاصل نشود مگر بمعرفت طوبی از برای نفسی که از کوثر بیان رحمن آشامید و بانچه مقصود از آفرینش است فائز گشت و معرفة الله در مقام اول و رتبه اولی کلمه مبارکه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد معلق و منوط است ". (رجوع کنید به لوح تجلیات . تجلی اول و تجلی دوم).

ص ۱۹۶ " بگو ظهورات منتهی شد هر نفسی قبل از اتمام الف سنة ادعا نماید هر که باشد و هر چه بیاورد باطل بوده و هست "

ص ۱۹۷ نقطه اولی مبشر جمال ابهی " نقطه اولی یعنی مبشر جمال کبریا ناس را بشارت داد تا قلوب را پاک سازند و مهیا نمایند "

ص ۲۰۲ " بگو بر مقتضیات حکمت بالغه الهیه احدی آگاه نه انه لویحکم علی الارض حکم السماء لیس لاحد ان يعترض عليه هذا ما شهد به نقطة البيان فيما انزله بالحق من لدى الله فالتق الاصباح "

ص ۲۰۵ الصّاعرين " الذين انكروا ظهور الله و سلطانه و كفروا بنعمته الا انهم من الصّاعرين في كتاب الله رب العالمين "

ص ۲۰۶ مؤمنین مخلصین اند " طوبی للذی قام علی خدمة الامر و نصر الله بالحكمة و البيان انه من المخلصین فی کتابی العظیم "

ص ۲۱۱ آشامیدن رحیق بیان و مقامات آن " باید کلّ هر یوم از رحیق بیان مقصود عالمیان بیاشامند و این رحیق در مقامی آیات حق جلّ جلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا و در مقامی عنایت و فضلش این رحیق در مقامی سبب حیات عالم است و در مقامی علّت حفظ امم "

ص ۲۱۵ سؤال در باره روح و بقای آن بعد از صعود " و اما ما سئلت عن الروح و بقائه بعد صعوده فاعلم ... "

ص ۲۱۵ خروج روح مؤمنین از بدن " طوبی لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم انه يتحرك في هواء ارادة ربه و يدخل في لجنة العلیا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلی و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلم معهم و يقصّ عليهم ماورد عليه في سبيل الله رب العالمين

لويطلع احد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى "

ص ۲۱۶ سؤال از بقای روح و کیفیت آن "یا عبد الوهّاب علیک بهائی اینکه سؤال از بقای روح نمودی اینمظلوم شهادت میدهد بر بقای آن و اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی".

ص ۲۱۶ فرق این عالم با آن عالم. بقاء زمانی. بقاء ذاتی "فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود بهیکلیکه لایق بقا و لائق آن عالم است این بقا بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوقست بعلت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبی للعارفین".

ص ۲۱۹ مالک انام (لقب به خویش) "باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمودی".
ص ۲۱۹ سبک تحریر با محسوسات "باصبع یقین خرق حجبات ظنون نمودی و بعضد ایقان ظهر اصنام را شکستی".

ص این امر محتاج به استدلال و اثبات نیست "تالله الحقّ این امر اعظم و حجّت کبری در اثبات ظهور بامری محتاج نبوده و نیست

بحر بیان امام وجوه ادیان ظاهر و آفتاب برهان فوق رؤس مشرق و لائح".

ص ۲۲۶ سبک تحریر با محسوسات "الذین تحرکهم قواصف الظنون".

ص ۲۲۷ بیان مقام مبارک به مسیحیان عالم "اننی انا المقام الّذی الیه صعد الرّوح لوکنتم من العارفین".

ص ۲۳۵ سؤال از بهشت و دوزخ و یوم رستاخیز" از پل صراط و بهشت و دوزخ بوده پیمبران برآستی آمده اند و راست گفته اند آنچه را پیک یزدان خبر داده پدیدار شده و میشود عالم بمجازات و مکافات برپا بهشت و دوزخ را خرد و دانائی تصدیق نموده و مینماید چه که وجود این دو از برای آن دو لازم در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حقّست هر نفسی برضای او فائز شد او از اهل جنّت علیا مذکور و محسوب و بعد از عروج روح فائز میشود بآنچه که آمه و خامه از ذکرش عاجز است ... همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستاخیز ذکر نموده اند گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستاخیز اکبر است".

ص سبک تحریر با محسوسات - غافلین . ملحدین . ناعقین علمائی و عرفائی اند که ایمان نیاورده اند "ظنون غافلین و شبهات ملحدین و نعاق ناعقین چه مقدار نفوس از علما و عرفا و فقها که در قرون و اعصار بذكر حق مشغول و ظهور نیر اعظم را بکمال عجز و ابتهال از غنیّ متعال مسئلت مینمودند".

ص ۲۴۵ مظلومیت نزد حق مقبول است "چون مظلومیت نزد حق مقبول بوده و هست لذا محلّ تعدیهای ظالمین و معتدین واقع و فی تبدیل السّجن بالجنّة العلیا لآیات للمتفرّسین و بیّنات للمتبصّرين".

ص ۲۴۷ سبّ و لعن امرالله از منابر ایران "یا افنانی یک منبر از منابر ایران باقی نه مگر آنکه بران حقّ جلّ جلاله را سب نمودند و گفتند آنچه را که ذکرش ممنوعست اگر رحمت حق سبقت نگرفته بود کل هلاک میشدند".

ص ۲۵۰ لسان عربی مبین . لسان عجمی (فارسی) بدیع "قد اسمعناک آیات ربّک بلسان عربیّ مبین و نرید ان نسمعک بلسان عجمیّ بدیع".

ص ۲۵۲ استهزاء حضرت رسول و بردن حضرت عیسی ع به آسمان چهارم " ما ارسلنا من رسول الا كانوا به يستهزؤن در عیسی بن مریم تفکر کن ظلم بمقامی رسید که حق جلّ جلاله او را با آسمان چهارم برد "

ص ۲۵۲-۲۵۳ " یا امة الله جميع عالم از برای عرفان جمال قدم از عدم بوجود آمده اند و باین یوم مبارک در کتب و زبر و صحف وعده داده شده اند "

ص ۲۵۴ دعوت مسلمانان به امر جدید " قل یا ملاً الفرقان اسمعوا ندآء ربکم الرحمن انه ارتفع فی السّجن امام وجوه الادیان ولا تتبعوا اهوآئکم اتبعوا من یدعوکم الی الله الفرد الخیر "

ص ۲۵۵ دعوت اهل فاران (یهود) " قل یا اهل فاران اقروا ما عندکم و ما نزل من سماء مشیة ربکم المقتدر القدر اتقوا الله ضعوا الاوهام و الظنون قد اتی القیوم بامر لا یقوم معه من فی السموات و الارضین "

ص ۲۵۸ زیارت متصاعدین الی الله " واردنا ان نذکر اولیاء الله و احبائه الذین صعّدوا الی الرفیق الاعلی من الذکور و الاناث ان ربک "

رساله سبیح و تهلیل ص ۲۷۱. چاپ آلمان.

ص ۲۶۶ مقصود از فراعنه و جبابره مذکوره در الواح " فراعنه و یا جبابره که در الواح نازلشده و یا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی علمائیکه ناس را از شریعة الهی و فرات رحمت رحمانی منع نموده اند "

ص ۲۶۷ مقصود از حدیث العلم سبعة و عشرون ... " اینکه سؤال از روایت قبل نمودند العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرسل حرفان و لم يعرف الناس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرین حرفاً انتهى مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمة مبارکه جامعه بوده "

ص ۲۷۵ " بسه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده "

ص ۲۷۶ نور و نار به يك مفهوم " یا ایها السائل امروز نور ناطق و نار متکلم و خورشید حقیقی مشرق "

ص ۲۷۷ حق را تجربه نباید کرد. خدا مردم را امتحان میکند " لیس لا حدان یجرب الرب انه یمتحن العباد "

ص ۲۷۹ حزب شیعه پست ترین احزاب عالمند و علت آن " حزب شیعه از ناسپاسی و حق شناسی از پست ترین احزاب عالم نزد مالک رقاب امم مذکور هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد بسیوف بغضا شهیدش نمودند "

ص ۲۸۰ قارون " بمثابه قارون در هر حین باندازه یک اندازه بزمین فرو میروند و شاعر نیستند "

ص ۲۸۰ امر به تقدیس و تقوی " یا حزب الله التقدیس التقوی التقوی بمثابه سرو آزاد باشید و چون قلب بها فارغ و آزاد "

ص ۲۸۴ قضا. قدر. اجل محتوم. اجل معلق. " یا ثمرتی دو امر از امر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسلیم واجب اجلیست محتوم و همچنین اجلیست بقول خلق معلق اما اول باید بان تسلیم نمود چه که حتم است و لکن حق قادر بر تغییر و تبدیل ان بوده و هست و لکن ضرش اعظم است "

ص ۲۹۳ در حمد و ثنای حضرت محمّد و خاتمیّت ایشان و سلام بر امامان مذهب شیعه " جوده العظیم الصلوة و السلام علی سیّد العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرّسالة و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً "

ص ۲۹۳ مقصود از آفرینش و معرفت خدا و معرفت مظهر خدا و تطابق آن با آیه اول کتاب اقدس " حمد مقصود عالم و معبود امم را لائق و سزااست که بکلمه علیا ارض و سما را خلق فرمود و از عدم بوجود آورد لاجل عرفان ذات مقدّسش و این عرفان حاصل نشود الا بمشارق وحی و مطالع الهام و مصادر امر و مهابط علمش ".
ص ۲۹۵ نقل آیه قرآن " در فرقان میفرماید کم من آیه یمرون عنها وهم عنها معرضون ".

در سه شنبه ۹:۴۵ شب ۲۶ آوریل ۲۰۰۵ میلادی مطابق سته ۱۶۲ بدیع در یوم ششم عید اعظم رضوان تصحیح گردید. صادق عرفانیان.

Proof read completed on sixth day of Rid van ۱۶۲ B.E.

Sadegh Erfanian